

حقیقت

دوره دوم
مرداد ۷۰ شماره ۲۰

لرگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)



چیان چین و انقلاب فرهنگی صفحه ۱۱

در این شماره می خوانید:

- ۵ اعلامیه در مورد اشغال نظامی کردستان عراق
- ۷ بنیاد رفیق جانباخته خلیفه مردانی
- ۱۶ زندگی حماسی چیان چین
- اعلامیه و اطلاعیه مطبوعاتی جنبش انقلابی
- ۱۸ انترناسیونالیستی در مورد مرگ چیان چین
- ۲۶ کمونیستها شورشگرند!
- ۲۸ جنگ کره و چگونگی شکست آمریکا
- ۳۱ مانوتسه دون: درباره پیروزی در جنگ کره
- ۳۵ جنگ: به چه بهائی؟ با چه توانی؟

درسهای حیاتی
از جنگ خلیج
۴۰

گشتیهای شکسته
و موشهای بی پناه
پیرامون سیاستهای
جاری جمهوری اسلامی
۴

کشتیهای شکسته و موشهای بی پناه

وزیر اقتصاد و رئیس کل بانک مرکزی، در نیویورک با ۴۰۰ سرمایه دار بزرگ ایرانی مقیم خارجه در مورد بازگشت و سرمایه گذاری در کشور به بحث و تبادل نظر پرداختند.

وزیر کشاورزی از برقراری مالکیت های بزرگ بر اراضی دفاع نموده و از «شرکتهای سهامی زراعی» رژیم گذشته اعاده حیثیت کرد. وزیر صنایع خواهان آن شد که کارخانجات خارجی شعب خود را بقصد زیر پوشش گرفتن بازار منطقه در ایران برپا کنند. «احساسات ملی» رفسنجانی بهنگام بازدید از تخت جمشید بیدار شد و آرزو کرد که ایران «نقش تاریخی» خود را باز یابد. رسانه های امپریالیستی اعلام نمودند که رفسنجانی بزودی از چند کشور اروپایی دیدار خواهد کرد.

تلاش برای به گردن نهادن بوغ موسسات مالی بین المللی؛ استقراض خارجی؛ تلاش برای جلب سرمایه های بزرگ بخش خصوصی به کشور؛ تلاش برای ممانعت از سر بلند کردن خیزشها، امن و با ثبات نشان دادن کشور و قدرتمند نشان دادن حکومت از طریق تشدید سرکوب داخلی - که بشکل فشرده در کشتار جمعی زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ تجلی یافت پیشبرد تصفیه خزنه و غیر خزنه عناصر جناح مغلوب حکومتی از کابینه و پستهای حساس و مهم اجرائی (خصوصا در سطوح نظامی و امنیتی).

طی ۲ ساله پس از جنگ، طرحهای «بازسازی» حتی بطور موقت و نمایشی نیز تغییری در اوضاع اقتصادی و اجتماعی توده ها بوجود نیاورد و نارضایتی عمومی از دولت تشدید یافت. چند نمونه مبارزه توده ای - جوانان و زحمتکشان محلات - به علاوه مقاومت آشکار زنان در شهر همراه با تداوم مبارزه در کردستان هراس جمهوری اسلامی را بیشتر کرد و سرکوبش را شدیدتر. در عین حال، بروز جنبش های توده ای در اروپای شرقی و سرنوشت برخی رهبران و مواجهه با برخی تدابیر و مانورهای سیاسی آمریکا در کشورهای تحت سلطه اش نیز باعث وحشت هیئت حاکمه ایران گشته، مجبورش ساخت که وقیحانه تر از پیش پرچم نوکری امپریالیستها را در هوا تکان دهد، اما علیرغم آستان بوسی مکرر حکام ایران در مقابل غرب و پاره ای گشایشها و امتیازات که از جانب اروپا و ژاپن در مورد ایران مطرح میشد، هنوز چارچوب تشبیت شده و «مطمئنی» از مناسبات همه جانبه میان ایران و غرب بوجود نیامده بود و شل کن - سفت کن های امپریالیستها بقصد تأمین حداکثر منافعتشان همچنان ادامه داشت.

بحران خلیج، شرایط ویژه ای را در این مناسبات پدید آورد. مداخله مستقیم نظامی ائتلاف غرب، چماقی بود که بالای سر منطقه بحرکت درآمده و پشتوانه سیاستهای «واقع بینانه» رفسنجانی و شرکاء گشت. از طرف دیگر، آمریکا و غرب نیز محتاج آن بودند که

ناپذیری دردهای آن است. این موش کوچک به این در و آن در میزند تا چند صباحی سر خود را از آب بیرون نگذارد - اما چگونه و تا کی؟ بند ناف دولت ایران بعنوان یک دولت نومستمراتی در یک جامعه تحت سلطه امپریالیسم - علیرغم هر حکومتی که بروی این ساختار نشسته باشد - به شکم این هیولای جهانی متصل بوده و حیات و سرنوشتی مستقل از این پدیده خون آشام ندارد. اتخاذ برخی سیاستها، اقدامات و شیوه های جدید از سوی رژیم حاکم ایران نیز ناشی از ملزومات و اجبارات همین نظام تحت سلطه می باشد.

تغییر در سیاستهای هیئت حاکمه ایران عمدتاً از زمان خاتمه جنگ با عراق و تحت عنوان «بازسازی» آغاز گشته بود، اما بدنبال بروز بحران خلیج و سپس جنگ آمریکا و متحدانش با عراق بود که شتاب و برجستگی محسوس یافت. قبول ترک مناصبه با عراق از سوی ایران بمیزان تعیین کننده ای نتیجه مناسبات نوین میان غرب و شرق بود. آزادی عمل نسبی که آمریکا در منطقه خلیج در پی تخفیف تخصصات حادثش با شوروی بدست آورد، تغییرات ناگزیری را در رویه کمپرادورهای حاکم در ایران باعث شد. آشکار شدن مباحث آمریکا درباره لزوم پاره ای تغییرات در نقاط بحرانی جهان - منجمله خاورمیانه - که در آنها نه فقط بازبینی جایگاه هر کشور در نظم مورد نظر یانکی هاء بلکه لزوم فشار بر حکومتهای معین جهت انطباق هر چه سریعتر با نیازهای امپریالیسم نیز مطرح شده، نلک هشدار باش را برای جمهوری اسلامی بصدا درآورد. اقتصاد و سیاست کمپرادوری «معارف» می باید جایگزین اقتصاد و سیاست جنگی میشد. تحکیم و تقویت مناسبات با قدرتها و نهادهای امپریالیستی - که نه تنها قابل پوشاندن نبود، بلکه آمریکا و غرب هم از علنی شدنش منفعت میبردند - کلید پیشبرد این سیاستها تلقی گشت. دوران بعد از آتش بس با عراق با این روندها و وقایع رقم خورد: گسترش و علنی کردن مناسبات چند جانبه و اسارتبار با امپریالیستهای اروپایی و ژاپن؛

پیرامون سیاستهای جاری جمهوری اسلامی

«همه چیز دارد مثل زمان شاه میشود!» خیلی ها این را میگویند - بسیاری با خشم و نفرت؛ گروهی با تاسف و نومیذی و برخی با خوشحالی. واقعیت چیست؟ مضمون تغییرات جاری کدام است؟ تأثیر این تغییرات بر گرایشات اجتماعی و صف بندیهای طبقاتی چگونه است؟ و از همه اینها چه نتیجه ای باید گرفت؟

تغییراتی که شاهد آنیم برخاسته از تحولات بین المللی و مسائل و معضلات ویژه مقابل پای جمهوری اسلامی در عرصه های داخلی و خارجی است. پایان «جنگ سرد» میان غرب و شرق چهره دنیا را دگرگون ساخته است. صف بندیهای امپریالیستی بهم خورده و رقابتهای میان قدرتهای بزرگ اشکالی نوین بخود می گیرد. تناسب قوایی که میان دول امپریالیستی بعد از جنگ دوم جهانی و خصوصاً بعد از ظهور شوروی سوسیال امپریالیستی در دهه ۱۹۶۰ برقرار گشته بود، در حال ناپدید شدن است و قطب های قدرتمند جدیدی در اروپا و ژاپن سر بلند میکنند. در این دوران شاهد تلاش آمریکا برای برقراری «نظم نوین جهانی» تحت هژمونی خودش، و تدابیر سایر امپریالیستها برای تعیین دوباره سهم و مناطق نفوذ و تحکیم موقعیتشان هستیم. همه این تغییرات و اقدامات مهم بر بستر بحران عمیق و همه جانبه جهان امپریالیستی صورت می پذیرد. تحولات اروپای شرقی و شوروی، تشدید بی ثباتی در خاورمیانه، بحران دولتهای وابسته در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، و اجبار دول «متشدن» و «پاسدار آزادی» به کشتار و غارت و تجاوز مستقیم در اقصی نقاط جهان، حال و روز واقعی جهان امپریالیستی را با برجستگی بنمایش میگذارد. امواج بحران بر پیکر قدرتهای ریز و درشت می گوید و بسیاری از حکومتها را بکام خویش میکشد؛ موش ها از زورق های شکسته می گریزند تا در کشتی های بظاهر توانمند تر پناهگاهی بیابند - اما در هر گوشه با ترک ها و شکاف ها روبرو میشوند. جمهوری اسلامی نیز جزئی از همین نظام و جلوه ای از درماندگی و علاج

اوضاع در ایران طی بحران دچار آشوب نشود و در نتیجه به همراهی حکومت ایران نیاز داشتند. عملکرد «بیطرفانه» ایران در دوران بحران خلیج که در واقع عین طرفداری از ائتلاف تجاوزگر غرب بود، میتواند دلیلی بر حذف ایران از «لیست سیاه» آمریکا گردد و ظاهراً چنین شد. امروز از گوشه و کنار غرب این حرف بگوش می رسد که ایران بعنوان يك کشور سنتا آمریکائی، صاحب منابع نفتی، با برتری جمعیت انسانی نسبت به سایر کشورهای منطقه و مرز طولانی آبی در خلیج می باید جایگاه و نقش مناسب حال خود - و در واقع امپریالیستها - را در مناسبات کنونی و آتی بین المللی باز یابد. البته تا آنجا که به نقش منطقه ای ایران مربوط میشود، آمریکا ظاهراً در پی احیای نقش ژاندارمی رژیم شاه برای جمهوری اسلامی (یا یکی دیگر از دول خلیج) نیست، زیرا اینکار را باعث بی ثباتی بیشتر منطقه آریزایی میکند. بر همین مبنا قرار است نوعی تعادل قوا در خلیج ایجاد شود و نیروهای نظامی آمریکا با حضور مستقیم خود، نقش هماهنگ کننده و رهبری کننده اصلی پیمان های امنیتی منطقه را بعهده گیرند. جزئی از برقراری ثبات منطقه ای و تخفیف رقابت های دول وابسته قرار است با سیستم چک کردن کشورهای همسایه از سوی یکدیگر و ادغام پاره ای منافع اقتصادی طرفین صورت پذیرد. توافقات و قراردادهای مهم میان ایران، پاکستان و ترکیه که در این دوره شاهدش هستیم در همین چارچوب می گنجد.

اما در زمینه سیاستهای داخلی، جمهوری اسلامی در پی ترمیم ساختار پر شکاف دولتی، غلبه بر تضادهای رشد یابنده درون حکومتی یا مهار آنها، تضمین ثبات سیاسی از طریق گسترش نسبی راس هرم قدرت و متحد کردن کل طبقه بورژوا - ملاک حاکم، یا دادن امتیازات معین به اقشار کمپرادوری و ارتجاعی خارج از قدرت و نیز بخشهای فوقانی بورژوازی متوسط برآمده است. در این راستا رژیم میکوشد خطوط مشترک ایدئولوژیک - فرهنگی را برای کل طبقه بورژوا - ملاک حاکم ترسیم کند. ایدئولوگ های اسلامی و لائیک (اساتید دانشگاهی و امثالهم) سخت مشغول بکارند؛ واژه «دمکراسی» توسط اینان وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته و گاه برتری جمهوری اسلامی نسبت به سایر دول با معیار «دمکراتیک» اثبات شده است. برخی مطبوعات دولتی نیز پیرامون حرکت «ملت ایران از سلطنت به ولایت فقیه و سپس به دمکراسی» تئوری بافی میکنند. تبلیغ ناسیونالیسم و شوونیسم عظمت طلبانه فارس در حال اوج گیری است؛ تبلیغات ضد عربی همانند دوران شاه گسترش می یابد؛ کنگره هزاره فردوسی و تجلیل از شاهنامه برگزار میشود. زبان ملل ستمدیده درون ایران در رادیو و تلویزیون مایه تفریح و تمشخر است. تبلیغات ضد افغانی از هزار و یک کانال رسمی و غیر رسمی ادامه دارد. مسخره کردن روستائیان - بویژه روستائیان مهاجر - یکی دیگر از تم های تبلیغی رسانه

هاست. همزمان با این اقدامات، تحریک سیاسی چشمگیر هیئت حاکمه برای «رفع تخاصم» با بخشی از اپوزیسیون ارتجاعی و نیز گروهی از تسلیم طلبان را شاهدیم. در همین زمینه، مشخصاً در خارج از کشور تماسهای نقشه مندی برای جلب حمایت جناح هائی از سلطنت طلبان، ملیون جمهوریخواه طرفدار غرب و حتی برخی دستجات سرگشته و بحرانی سابقا هوادار شوروی (شاخه هائی از توده ای ها و امثالهم) صورت گرفته است. برگزاری جلسات مداوم حکومتیان با گروهی از آوارگان و پناهندگان، صاحبان سرمایه، متخصصان و اپوزیسیون مذکور ماه هاست که آغاز شده است. همین مجموعه تدابیر است که از جانب برخی اقشار عنوان «بازگشت به دوران شاه» بخود گرفته است. اینکه در این میان چه چیزی به این اپوزیسیون ارتجاعی می ماسد دقیقاً روشن نیست ولی مسلماً هرکس به اندازه کاسه اش، آتش میخورد. انتصاب پرفسور رضا به مقام معاون مدیر کل سازمان انرژی اتمی، یعنی یک پله پائینتر از مقامش در رژیم شاه را میتوان پیامی به کسپرادورهائی در نظر گرفت که «تعصب چندانی در مورد سلطنت ندارند.» بدین مضمون که بیایید و به مقامات درجه دوم قناعت کنید - البته اجر دنیوی، یعنی منافع اقتصادی برایتان محفوظ است. بهر حال هم رژیم و هم رقبایش میدانند که بدون تامین درجه ای از منافع سیاسی و اجتماعی و نیز فرهنگی برای آنها، این وصلت صورت نخواهد گرفت. شاید در گام نخست، اقداماتی نظیر اعطای آزادی احزاب و فعالیت انتخاباتی برای اپوزیسیون رسمی زیاده روی جلوه کند. اما امتیازاتی در زمینه انتشاراتی یا ترتیب «بحث آزاد» دادن، فعالیتهای صنفی - سندیکائی محدود و کنترل شده و امثالهم دور از انتظار نیست. زمینه چینی تبلیغی - فرهنگی برای این تغییرات از هر دو جانب - رژیم و طالبان وصلت - آغاز گشته است؛ کافی است نگاهی به برخی مقالات مندرج در کیهان هوائی، کیهان سلطنت طلبان (چاپ لندن)، نشریات گوناگون «فدائیان اکثریت» و امثالهم بیندازید. در همین زمینه شاهد گشایش بروی موسیقی سنتی و هنرمندان مشهور، افزودن بر بعد غیر اسلامی برنامه های رادیو و تلویزیون، انتشار رمانها و مقالاتی که در آنها از «جوانب مثبت گذشته» دفاع میشود و حتی انقلاب اسلامی مورد استهزاء قرار میگیرد، میدان دادن به هنرمندان غیر اسلامی در سینما و تئاتر و اعزام سفرای فرهنگی - هنری به خارج هستیم. البته نباید این نکته مهم را از نظر دور داشت که این تدابیر بخشا هدف کاهش نارضایتیهای عمومی و توهم آفرینی در میان اهالی - بویژه در شهرها - را هم دنبال میکنند و صرفاً بمعنای چشمک زدن به اپوزیسیون ارتجاعی نیست.

سیاستهای فوق الذکر بر روحیه و گرایشات بخشی از طبقات میانه حال و مرفه - خاصه در جامعه شهری - تأثیرات ملموسی را برجای می گذارد. تا آنجائی که برخی اظهار نظرات این قبیل اقشار نشان میدهد و مشخصاً

در مواضع روشنفکران و نمایندگان سیاسی و فرهنگی آنها بازتاب می یابد، گرایش امید بستن به اقدامات گابینه رفسنجانی و دیدن «نکات مثبت» در سیاستهای جدید آشکار است. این مسئله صرفاً به سیاستهای داخلی رژیم مربوط نشده بلکه در زمینه سیاست خارجی نیز نوعی دفاع - هرچند مشروط - از «واقع بینی» حکام اسلامی مشاهده میشود. موضعی که سلطنت طلبان، جمهوریخواهان ملی و رویزیونیستها در قبال «بیطرفی» ایران در جنگ خلیج اتخاذ کردند در میان اقشار میانه حال و مرفه جامعه شهری نیز پایه داشت و طرفداران خود را یافت. شوونیسم فارس، مخالفت با حرکات انقلابی در منطقه، مخالفت با حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده در ایران، مواضع ضد زحمتکشی - مشخصاً ضد دهقانان و حاشیه نشینان و مهاجران افغان - با طبع این اقشار جور در می آید. همین اقشار هستند که میکوشند بدبینی های چندین ساله خود را با آنگاه به تحلیل های «امید بخش» رادیوهای غربی به خوش بینی بدل سازند و پخش ترانه از رادیو و تلویزیون، برگزاری کنسرت و جشنواره، انتشار مجلات غیر حکومتی و غیره را بفال نیک بگیرند. بعلاوه طرح فزاینده «انتقادات رسمی» و محدود نظیر آنچه اینک جریده «گل آقا» مظهر آنست، بمفهوم راهگشائی بر احساسات و خرده گیری های همین بخش است. بحثهای زبوانه و مسموم مبتنی بر نامطلوب بودن شعار سرنوشتی رژیم و مبارزه قهرآمیز که امروز از گوشه و کنار بگوش میرسد در میان همین اقشار بازتاب می یابد و مورد قبول واقع میشود. همین ها هستند که استعمار را تظهير و وابستگی را تقدیس میکنند، منافع خویش را در بهبود مناسبات کشور با امپریالیسم می بینند، در هر فرصت به انقلاب لعنت می فرستند و پشت دست خود را داغ می کنند که دیگر از حوالی انقلاب هم عبور نکنند. این اقشار تا وقتی که امواج بحران کاخ شنی آرزوهایشان را در هم نکوبد و یا تغییراتی اجباری در جهت گیری کنونی هیئت حاکمه رخ ندهد، در این مسیر پیش میروند. اینها بسادگی میتوانند به ابزار سمپاشی ایدئولوژیک - سیاسی در میان اقشار تحتانی تر در شهر و بنوعی در کل جامعه بدل شوند، در کنار دستگاه تبلیغاتی رژیم به ایفای نقش بپردازند و با تذبذب خود تأثیراتی گسیج کننده و انفعال آور بر اقشار پائینی جامعه برجای گذارند. از این زاویه مقابله ایدئولوژیک - سیاسی با مسموم رفرمیستی - شوونیستی و سازشکارانه و ضدانقلابی در حال شیوع - حتی اگر دامنه اش محدود باشد - حائز اهمیت است. بعد دیگر تغییرات جاری به سیاستهای اقتصادی رژیم مربوط می گردد و نتایج آن نیز بطور فراگیر بر کل جامعه تأثیر می نهد. حکام اسلامی همانند دیگر حکومتها در کشورهای بحران زده «جهان سوم» بقای خویش را در تبعیت از طرح های «بازسازی قومی» و «تحریک موقتی» اقتصاد در حال بقیه در صفحه ۴

گشته‌های شکسته

رکود جستجو میکنند. شرایط اینها بر مراتب مخاطره آمیزتر از موقعیت رژیم شاه در دهه ۱۳۵۰ است. اگر در آن سالها «دلارهای نفتی»، احساس قلابی «رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ» را در دل بورژوا کمپرادورهای حاکم برمی انگیزد، اینک دستیابی به اعتبارات و وامهای امپریالیستی فقط میتواند امید «رساندن امروز به فردا» را در میان جانشینان باند دربار زنده کند. اگر در دهه ۱۳۵۰، شاه مفتخر بود که آمریکا وی را نوکر شماره یک خود حساب کرده و نقش ژاندارمی منطقه را به ایران سپرده، اینک رفسنجانی و شرکاء به دخالت دادن ایران در یکی از چند پیمان امنیتی منطقه ای هم راضی هستند و کلاهشان را بالا می اندازند. آنها به تعجیل شرایط را برای تداوم و تشدید فوق استثمار اقشار تحتانی شهر و روستا و گسترش غارت امپریالیستی مهیا میسازند و به هر حریره ای در خدمت به برقراری ثبات و نظم مطلوب اربابان غربی خویش چنگ می اندازند. عملکرد آنها نعل به نعل مطابق با برنامه مراجع امپریالیستی است.

در عرصه اقتصاد، جمهوری اسلامی در چارچوب طرح های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که تحت هدایت آمریکا قرار دارند، حرکت میکند. این دو نهاد بر مبنای جدول تقسیم کار بین المللی خود و جایگاه ایران در آن، تعیین کرده اند که تا شاهی آخر بودجه جمهوری اسلامی چگونه باید هزینه شود و سرمایه ها عمدتاً در کدامین عرصه ها می باید فعال شوند. اعطای اعتبار و وام های امپریالیستی به ایران در گرو انجام این فرامین از سوی جمهوری اسلامی بوده و هست. هدف از این طرح ها مهیا کردن شرایط مناسب و امن برای فعالیت سرمایه های خارجی - با تاکید بر لزوم گسترش فعالیت بخش خصوصی - است. طبق برنامه این دو نهاد می باید با اتخاذ سیاست «سفت کردن کمربندها»، کاهش هزینه های عمومی، حذف سوبسیدها و بالا بردن مالیاتها، فوق استثمار توده های ستمدیده و پایین راندن حامدانه سطح معیشت آنها را تشدید نمود و بدین طریق سرمایه ها را به فعالیت در شرایط بحران راغب گرداند. رژیم ایران بموازات پیشبرد این برنامه سریعاً به ادغام و متمرکز کردن نهادهای موازی حکومتی - که وجودشان مورد انتقاد غربی ها بود - پرداخته است تا از مراکز متعدد تصمیم گیری کاسته شده و یکی از موانع در راه برقراری نظم و ثبات مطلوب امپریالیستها مرتفع گردد.

طرح های این دوره صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای ایران کماکان بر اساس اقتصادی که حول محور تولید و صدور نفت می چرخد، تنظیم شده است. سرمایه گذاریها و تزریقهای مالی امپریالیستی نیز قرار است عمدتاً راهی برخی صنایع پیرامونی صنعت نفت، صنایع استخراجی، راه و اسکله سازی، تاسیسات و ساختمان و شهر سازی گردد. بعلاوه، برنامه ریزان رژیم بروی پروژه های محدودتر تولیدی با جهت گیری صادراتی کار

میکند. برای پیشبرد این مجموعه، رژیم بر آنست که باید يك قشر نازك از کارگران متخصص بوجود آورد. طبق این طرح که به پیروی از الگوهای امپریالیستی توسعه در کشورهای نظیر کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و تا حدودی ترکیه تهیه شده قرار است يك قشر تربیت شده و ماهر و نسبتاً تحصیل کرده از کارگران شکل گیرد که کارآئی واحدهای تولیدی ویژه صادرات را بالا ببرد و در عین حال با بهره مند شدن از خرده امتیازات رفاهی و اجتماعی و یا تحت تاثیر تبلیغات و وعده های مداوم به استثمار شدید تن دهد.

اما این قبیل طرح ها در صورت اجراء، تنها قشر کوچکی از کارگران - آنهم از میان بخش شاغل و عمدتاً رسمی طبقه کارگر - را شامل میشود؛ حال آنکه برای صحبت از موقعیت عینی طبقه کارگر در ایران باید به بخش گسترده کارگران غیر رسمی و حاشیه ای، به ارتش میلیونی بیکاران در شهر و روستا که بدون وجود آنها پایین نگهداشتن دستمزدها و پایین راندن سطح معیشت کل طبقه امکانپذیر نیست، پرداخت. بخش گسترده و عمده طبقه کارگر همانها هستند که در شرایط بی حقوقی کامل و تحت فشار و اجحافتی که با استفاده از تمایزات و تبعیضات ملی، جنسی و سنی بر آنان روا میگردد در صدها هزار کارگاه و مشقت خانه کوچک فوق استثمار میشوند؛ همان کارگران افغانی و سایر ملل ستمدیده درون ایران که سرمایه داران زالو صفت شیره جانشان را بحد اکثر می مکند؛ همان دختران نوجوانی که استخوانهایشان پشت دار قالی از شکل می افتد و خرد میشود؛ همان کودکانی که بر اثر کارهای سنگین و طولانی دچار پیری زودرس و بیماریهای مزمن میشوند و جان میدهند. این فوق استثمار و ستم های آمیخته با آن، بدون شك تداوم و گسترش مبارزات و اعتراضات خودبخودی و حتی طلبانه کارگری را به همراه آورده و خواهد آورد. طی سالهای اخیر این مبارزات سبب شده که جمهوری اسلامی توجه ویژه ای به تبلیغات حول مسائل کار و کارگری معطوف داشته و در این زمینه نسبت به گذشته فعالیت محسوسی از خود نشان دهد. هیاهو بر سر تصویب قانون کار جدید، مضحکه انتخاب کارگر نمونه، رو آوردن به طرح شاهنشاهی «سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات»، برسمیت شناختن اول ماه مه بعنوان روز کارگر، برگزاری جشنواره های شعر، تئاتر و فیلم کارگری و امثالهم همگی در این چارچوب صورت می گیرد. اما حفظ شرایطی که نیروی کار را ارزان نگاه می دارد و سرمایه گذاران خارجی و داخلی را به فعالیت در کشور راغب می گرداند در گرو تداوم بی حقوقی کارگران و سرکوب شدید و سیستماتیک جنبش های کارگری است. بدین خاطر است که امروز جمهوری اسلامی حق اعتصاب برای کارگران را حتی بروی کاغذ هم برسمیت نمی شناسد و به تبلیغ نهادهای تحت کنترلی نظیر سندیکاهای کارگری رسمی هم نمی پردازد. همین دره عمیق که میان منافع

واقعی نظام حاکم و حافظانش با منافع طبقه کارگر وجود دارد، خود خنثی کننده تبلیغات کارگری گسترده رژیم خواهد بود.

در طرح های جاری، بی توجهی مطلق و دست شستن رژیم از کشاورزی بحران زده و ورشکسته و پر دردسر و کم سود ده ایران کاملاً مشهود است. جمهوری اسلامی، کشاورزی را بعلت غیر اقتصادی بودن تقریباً بحال نزار خود رها کرده است. بحثها یا حتی اقداماتی هم که جهت تمرکز بر چند محصول کشاورزی با جهت گیری صادراتی صورت می گیرد نسبت به این برخورد عمومی کاملاً تبعی و فاقد اهمیت است. در حال حاضر ۴۳ درصد جمعیت در روستا زندگی میکنند که بعلت مهاجرت ها این نسبت رو به کاهش است. در عین حال ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر شاغل بخش کشاورزی هستند که این ۳۰ درصد جمعیت شاغل کشور است. «خود مصرف» بودن بخش عمده دهقانان، کوچکی واحدهای تولیدی، کثرت تعداد زارعان نسبت به منابع محدود، معضل راه ها و حمل و نقل و سیستم از هم گسیخته توزیع، برخی از مختصات کشاورزی عقب مانده و ماقبل سرمایه داری در ایران است.

اما آنچه مشخصه اصلی مناطق روستائی و مناسبات حاکم بر آنهاست، غلبه زمینداری بزرگ و وجود مسئله ارضی بگونه ای حاد است. در ابتدای استقرار جمهوری اسلامی، حدود ۳۳ درصد زارعان فقط ۲ درصد از اراضی قابل کشت را در مالکیت خود داشتند، حال آنکه ۶ دهم درصد از مالکان صاحب ۱۳ درصد اراضی قابل کشت بودند. نزدیک به ۱۰ هزار مالک هر يك صاحب بیش از ۱۰۰ هکتار زمین بودند؛ در حالی که بیش از يك میلیون و نیم زارع کمتر از ۵ هکتار زمین را در مالکیت خویش داشتند. این تصویر بعد از گذشت نزدیک به ۱۳ سال از حیات رژیم اسلامی تغییر چندانی نکرده است. در ایران امروز بزرگ مالکانی وجود دارند که در مواردی صاحب قریب به ۲۰۰۰ هکتار اراضی کشاورزیند و در مقابل توده های کثیر کم زمین و بی زمینی قرار دارند که در شبکه ای از مناسبات بهم آمیخته سرمایه دارانه و ماقبل سرمایه داری گرفتار آمده و نیروی عمده طالب دگرگونی رادیکال در وضع موجود را تشکیل میدهند. رژیم برای این اقشار حتی وعده خشک و خالی اصلاحات هم در توبره ندارد و آنان را عملاً به خانه خراب شدن و پیوستن به خیل مهاجران دعوت میکند - مهاجرتی که اسارت در اشکال دیگری از همان قیود مناسبات کهنه و عقب مانده را برای آنان بدنبال خواهد داشت. مرغوبترین اراضی زیر کشت و قابل کشت یا در دست بزرگ مالکان و دولت است و یا در حال عودت بدست ملاکان صاحب نفوذ. جمهوری اسلامی مدتی است که نقاب پاره پاره «مستضعف پناهی» خود را بدور افکنده و برای تامین امنیت و ثبات مطلوب بورژوا - ملاکان، بخش قابل توجهی از اراضی واگذار یا مصادره شده در دوران انقلاب را به مالکان

آمریکای اشغالگر در کردستان عراق: ماری در آستین، ننگی بر پیشانی! دوستی با این هیولای آدمخوار، هرگز!

دول امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا، دست «دوستی» بسوی کردها دراز کرده اند: یعنی در واقع طناب داری به کردها اهدا کس کرده اند! اشغال شمال کردستان عراق توسط ارتشهای جنایتکار این کشورها یوغ بردگی دیگری است بر گرده ملت کرد - هرچند رنگ و لعاب «انساندوستی» به آن زده باشند. ارتشهایی که هنوز خون مردم عراق از پنجه هایشان می چکد و تازه از قساوت بزدلانه و قتل عام بیمارگونه شان در چنگ خلیج فارغ شده اند به کردستان آمده اند که از کردها «دفاع» کنند و از آنان انتظار دوستی دارند. دوستی با کی؟ با گرگهایی که آدمکشی، کشتار کودکان، تجاوز و غارت، بهترین تفریحشان است؟ با جنایتکارانی که برای بیست روز بمب هائی به قدرت تخریبی چند بسبب هیروشیما، بر سر مردم عراق فرو ریختند، دهها هزار انسان را سوزانند، دهها هزار تن دیگر را آنچنان معلول کردند که تا آخر عمر بار وحشیگری و جنون آمریکائی را بدوش خواهند کشید؟ دوستی با دون صفتانی که منابع حیات میلیونها انسان را آلوده و نابود نمودند؟ دوستی با این قاتلین حرفه ای نه تنها جای دلخوشی و شادمانی ندارد که مایه دهشت و تنگ است! جای خلق کرد نه در سنگر ستیگران جهان که در صف قربانیان نظام آدمخوار امپریالیستی است؛ نه در سنگر جنایتکاران بین المللی که در سنگر پرولتاریا و خلقهای تحت ستم - در سنگر انقلاب جهانی - است و می باید این جایگاه را علیرغم نیات رهبران بورژوا - فئودال جنبش کردستان، با چنگ و دندان حفظ کنند.

رهبران بورژوا - فئودال کردستان عراق به مردم میگویند: آمریکا، انگلیس و فرانسه، دوستان ملت کردند! یعنی «دوستان ملت کرد» همان کسانی هستند که سرزمین کردها را به قوه جبر غصب کرده، آنرا قطعه قطعه نموده و سپس اهالی هر بخش را تحت یک نظام ارتجاعی وابسته بخود به اسارت کشیدند؛ همان کسانی که بخاطر حفظ و تداوم منافع استعماری و استثمار گرانه شان، دولتهای ارتجاعی مرکزی را در این منطقه شکل دادند و ساختارهای متکی بر ستم ملی علیه کردها و سایر ملل ستمدیده را برپا ساختند و تقویت نمودند. چه دوستانی! «خدا نصیب گرگ بیابان نکند!» همین «نیروی هوائی سلطنتی» انگلستان که اکنون با تفرعن برای کردها نان و آب پرتاب میکند، زمانی با خونسردی بر سرشان بمب میریخت تا بدین طریق دولت عراق را تثبیت نماید. همین آمریکائی که اکنون برای کردها اشک تمساح میریزد و به صدام حسین لعنت میفرستد، همواره کارزارهای خونین دولتهای ایران، عراق و ترکیه علیه توده های کرد - منجمد قتل عام حلبچه - را بخشی از تلاشهای این دول برای «دفاع از تمامیت ارضی» قلمداد می نمود و آن را منطبق بر «نظم و قانون بین المللی» میدانست. همین آمریکا که امروز خود را وکیل و وصی کردها جا میزند و رژیم عراق را بدلیل خیانتهای مکرر به توافقاتش با کردها محکوم میکند خود بارها چنین کرده است. خاطره تلخ قرارداد الجزایر و معامله بین ایران و عراق بر سر کردها که طبق نقشه آمریکا صورت گرفت و به کشته و اسیر شدن هزاران پیشمرگه انجامید را هیچکس فراموش نکرده است. اعتماد به اینان و رفتن زیر «چادر حفاظتی» اینان، مار در آستین پروردن است.

مواضع «دلسوزانه» این شکنجه گران بین المللی خلق کرد در حمایت از «حقوق کردها» در عراق، همواره نقش اهرم فشار بر رژیم آن کشور را بازی کرده تا پیشروی خط امپریالیستهای غربی در آنجا را تضمین نماید. این «دلسوزی» حربه حيله گرانه ای برای منحرف کردن جنبش ملی کردستان عراق و سرکوب موثرتر آن نیز بوده است. اما امروزه اهداف امپریالیستها فراتر از اینهاست. اگر چنگ تجاوز کارانه دول غربی علیه عراق سنگ بنای «نظم نوین جهانی» بود، اشغال کردستان سنگ بنائی دیگر است. بدین ترتیب مداخله «رسمی و مشروع» ارتشهای غربی در کشورهای مختلف آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین جهت برقراری سلطه مستقیم بر هر آنجا که اراده کنند، بدست گذاشته میشود. «نظم نوین جهانی» برای اکثریت اهالی یعنی کارگران و دهقانان و ملل ستمدیده و زنان این کشورها فقط یک معنا خواهد داشت: استثمار شدیدتر، ستمگری بیرحمانه تر، غارت و یا تخریب منابع مردم، و رعب و وحشت مداوم.

امپریالیستها برای «انسانی» و «مقبول» جلوه دادن توطئه ای که علیه کارگران و زحمتکشان و ملل ستمدیده جهان در شرف تکوین است، از مسئله کردستان استفاده میکنند. آنها بر پرده تلویزیون کسانی را نمایش میدهند که در کرکوک عکسهای بوش - این جانی حرفه ای - را بدست دارند یا بنفع او شعار میدهند. امپریالیستهای فریبکار بدین طریق به دروغ به جهانیان میگویند که کردها خود را به ما فروخته اند و خلقي که مبارزاتش به تمام ستمدیدگان منطقه الهام و امید می بخشد و تیر تفنگهایش خواب از چشم نوکران ما و دول مرتجع منطقه می ربود، اینکه مزدور و مشاطه گر ما شده است. ماهواره های امپریالیستی، تصویر پیشمرگان کرد و توده های عرب در جنوب عراق را که دست در گردن سربازان یانکی و انگلیسی دارند، به سراسر جهان - به مکزیک، بنگلادش، پرو، آفریقای جنوبی، فیلیپین، فلسطین، ایران، پاکستان، شیلی، کنیا و غیره - مخابره میکنند و با مودیکری در صورت ستمدیدگان این کشورها تهنیت سر میدهند که دیدید از میان همزنجیران شما، عشاق سینه چاکی برای خود فراهم کردیم؛ در آمریکا این تصاویر را به ستمدیدگان سیاهی نشان میدهند که زخم اسارت یک میلیون تن از فرزندان شان را در آن «مهد دمکراسی» بر دل دارند؛ در بریتانیا، استثمارگران پیر این صحنه ها را به رخ ایرلندیها می کشند؛ در فرانسه با همین تصاویر است که رئیس جمهور حيله گرش ناخن در چشم کارگران تونس و الجزایری و مراکشی میکند. اسرائیلی های جلاد نیز تبلیغ میکنند که کردها آرزو دارند دولتی مانند اسرائیل بسازند - یعنی تبدیل به ماشین آدمکشی و جاسوسی غرب در منطقه خاورمیانه شوند!

ساده لوحانی هستند که تحت تاثیر این تبلیغات بی وقفه و متمرکز بین المللی قرار گرفته و قبول میکنند که امپریالیستها «نگهبانان حقوق بشر» در جهانند؛ دیگرانی هم هستند که اگرچه اینگونه فریب نمیخورند اما مرعوب نمایش قدرت امپریالیستها شده، نتیجه گیری می کنند که هیچ چاره ای نیست مگر همراهی با سر قافله جنایتکاران جهان. در مقابل، اکثریت مردم جهان نه فریب می خورند و نه مرعوب می شوند - هرچند از اینکه امپریالیستها توانسته اند از مسئله کردستان چنین بهره برداریهای کنند مسلما دل آزرده می گردند. چگونه میتوان از خشم بخود نهیچید وقتی که نام خلق مبارز کرد برای پیشبرد مخوفترین توطئه ها و جنایات علیه مردم ستمدیده منطقه و جهان، چنین

بیشترانه مورد سوءاستفاده قرار می گیرد. این امر قابل تحمل نیست و نباید باشد. چادرهای آبی رنگ باید به آتش کشیده شوند تا کارزار تبهکارانه اشغال کردستان و تبلیغات جهانی امپریالیستها که از آن بوی تند خدعه و استخوانهای سوخته خلقهای ستمدیده منطقه به مشام میرسد با پاسخی درخور روبرو گردد.

اما در مقابل موج مسموم تبلیغات بین المللی، بورژوا - فئودالهای کردستان عراق و نمایندگان سیاسی آنان یا سکوت کرده اند و یا تکرار میکنند که: «آمریکا، انگلیس و فرانسه دوستان ما هستند!» چرا آنها چنین سیاستی پیشه کرده اند؟ چرا میخواهند به چنین حقارتی تن دهند و با جنایتکاران بین المللی دوستی کنند؟ چون میدانند هر مرتجعی در این جهان بخواد به مقامات بالا برسد، قدرت و نفوذی بهم بزند و با استفاده از آن، دسترنج کارگران و دهقانان را تصاحب کرده و بر سرنوشته خلق مسلط شده، باید دوستی اربابان جهان ستم و استثمار را بخرد - بهر بهائی که باشد! این خط بورژوا - فئودالهای کردستان است. اما در کردستان عراق نیز مانند هر جای دیگر طبقات مختلف وجود دارد. پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران انقلابی در کردستان عراق میگویند ننگ بر چنین دوستی هائی که نه تنها ذره ای جوهر رهائیبخش ندارد بلکه سراسر بندگی و حقارت است! انقلابیون راستین کرد، دروغها و وعده و وعیدهای امپریالیستی در مورد کردستان را باور نخواهند کرد؛ آنها میدانند که امپریالیسم «چیزی» جز ادامه ستم ملی برای کردها به ارمغان نخواهد آورد و حتی اگر هم بیاورد ما آن را نمیخواهیم و سر سوزنی آشتی با این دشمنان غدار بشریت نداریم. آنها میدانند که پیروی از شعار احمقانه «دشمن دشمن من، دوست من است» یعنی اعتبار بخشیدن به آدمکشی و تالانگری امپریالیستها در خاورمیانه و جهان. انقلابیون راستین اعلام میکنند: حقیقت آن است که «دشمن دشمن من، خود سردهسته دشمنان من است» و حاشا اگر به امید دیدن «گوشه چشمنی» از این جنایتکاران، صفوف گسترده پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان - این یاران تهیدست اما یک دلسان - را ترک گوئیم.

امروز سرمایه داری بین المللی از طریق یک نظام واحد جهانی که به آن امپریالیسم میگوئیم اکثریت مردم جهان را استثمار میکند و در مورد تولید، تغذیه، زاد و ولد، و مرگ و زندگیشان تصمیم گیری میکند. امپریالیسم بدین ترتیب همه ستمدیدگان و استثمار شوندهگان جهان را همزنجیر و همسرنوشت ساخته است. سازمانده اصلی هر شکلی از ستم و استثمار در عصر کنونی - و بانی و نگهدارنده ستم ملی در اقصی نقاط جهان - همین قدرتهای امپریالیستی هستند و از اینرو مبارزه ملت کرد برای دستیابی به رهائی ملی، مانند مبارزه هر ملت ستمدیده دیگر، از مبارزه علیه امپریالیسم تفکیک ناپذیر است. همین امپریالیستها هستند که دیکتاتورهای خون آشام آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا را پروراندند و بر خلقهای جهان مسلط ساخته اند تا منافع سرمایه داری جهانی را در هر کشوری تامین نمایند. بزرگترین منبع ثروت کشورهای امپریالیستی، استثمار کارگران و دهقانان کشورهای تحت سلطه و غارت منابع طبیعی آنهاست.

امپراتوری ایالات متحده آمریکا بر خونریزی های بی حساب، تجاوز و تالانگری بین المللی و نیز مکیدن عصاره جان پرولتاریای خود این کشور استوار گشته است. تفنگهای همین ارتشی که ایالات متحده در شمال کردستان عراق مستقر نموده نسل سرخپوستان یعنی اهالی بومی آمریکا را تقریباً نابود کرد و زمینهایشان را تصاحب نمود؛ آمریکا به ضرب همین تفنگها بخش بزرگی از مکزیک را دزدید و به خاک خود ملحق نمود؛ بر فراز کشتی هائی که بزرگان سیاه را برای فروش در بازارهای برده از آفریقا به آمریکا منتقل میکرد پرچمی در اهتزاز بود که هم اکنون در زاخو بر خاک کردستان کوبیده اند؛ همین تفنگها که شب ها «برای کردها» نگهبانی میدهد در میانه شب بر سینه جوانان سیاه پوست در زاغه های آمریکا گلوله میبارد و همین دستها که در دشتهای کردستان «چادرهای حفاظت» بر پا میکند سالانه بر دست صدها هزار ستمدیده سیاه دستبند میزند. گورهای دسته جمعی که گوشه ای از جنایات همین ارتش است به تازگی در پاناما کشف شده و هلیکوپترها و کلاه سبزه های آمریکائی هم اکنون در جنگلهای پرو بر سر دهقانان مواد شیمیائی مهلک و بمب های آتش زا میریزند تا از حمایت جنگاوران ارتش چریکی خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو دست کشند. همین ارتش آمریکا - همین ها که قرار است «دوست» کردها باشند - دوشادوش نهادهای جاسوسی ایالات متحده، درست چند کیلومتر آنطرفتر ارتش ترکیه را سازمان میدهد، شکنجه گر تربیت میکند، تشکیلات امنیتی آن کشور را نظم و کارآئی میبخشد تا انقلابیون کردستان ترکیه را از دم تیغ بگذرانند و حلقه های زنجیر ستم ملی بر توده های کرد در آن دیار را از گزند جنبش برهاند. پشت ماسکهای «دلسوزی» و زیر همین چادرهای آبی رنگ، آینده مشابهی را برای انقلابیون راستین در کردستان عراق تدارک می بینند. مگر همین ارتش آمریکا نبود که با واسطه گری اسرائیل، ده سال به ارتش جمهوری اسلامی اسلحه فروخت تا در جنگ با عراق و در سرکوب مردم مبارز کردستان ایران بکارشان گیرد. اعتماد و اطمینان به این دشمنان غدار جایز نیست. آنها نه میخواهند ذره ای عدالت و آزادی برای خلقهای جهان فراهم آورند و نه میتوانند. معنای «آزادی و دموکراسی و عدالت» امپریالیستی را باید از صدها میلیون مکزیک، آرژانتینی، بنگلادشی، پرویی، آذربائی، فلسطینی، مصری و فیلی پینی و غیره پرسید. معنای «دفاع از حقوق خلقهای ستمدیده» فریبکارانی نظیر میتران و شرکا را باید از شکنجه شدگان الجزایری پرسید که همین فرد در مقام وزیر داخله در دوران جنگ الجزایر فرمان ضرب و شتم و آزارشان را امضاء میکرد. گردانندگان اصلی جوامع فلاکت زده سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که فقر، گرسنگی، جنگ، بیماری و بلایای طبیعی هر دقیقه از آنان هزاران قربانی میگیرد همین قدرتهای سرمایه داری جهانی هستند. دولتهای کوچک بومی صرفاً کارگزاران اینانند و بدون کمک و رهبری آمریکا و امپریالیستهای دیگر هیچ غلطی نمیتوانند بکنند! در واقع اگر امپریالیستها از این دولتها حفاظت نمیکردند، توده های کارگر و دهقان بسادگی سرنگونشان می ساختند و امر انقلاب تا بدین حد پیچیده و دشوار نمی شد. بهمین جهت مبارزه علیه این دولتها بدون مبارزه علیه امپریالیسم هرگز به جایی نرسیده و نخواهد رسید. امپریالیستها ممکن است این یا آن رژیم ستمگر را جابجا کنند اما فقط وقتی که این کار به تقویت امر استثمار اهالی آن کشور و محکم کردن بندهای اسارت آنان خدمت کند.

امروز امپریالیستها و دولتهای مرتجع در سراسر جهان در بحرانی سخت غوطه ورنند. جنگها و نیرنگهای آنان نه بیان قدرت که نشان استیصال است. آنها دیگر به روشهای گذشته و از طریق دولتهای وابسته قادر نیستند به مناطق تحت سیطره خود ثبات بخشند و جریان یابی فوق سودهای هنگفت از کشورهای تحت سلطه شان را سازمان دهند. از اینرو به تدابیری رو می آورند که یادآور دوران استثمار کهن است. امپریالیستها با این اعمال، آتش مبارزات انقلابی را در گوشه و کنار جهان شعله ور خواهند ساخت. این قانون انکارناپذیر تاریخ است که هرچا ستم باشد، مبارزه هم هست. تاریخ مبارزات خونین توده های ستمدیده کرد علیه نظم کهن نیز همین را نشان میدهد. همین مبارزات بوده که احترام عمیق خلق های انقلابی خاورمیانه و جهان را برانگیخته و باعث قوت قلب آنان گشته است. این جایگاهی رفیع و ارزنده است که توده های انقلابی در کردستان عراق آن را به هیچ بهائی و در هیچ معامله ای تاخت نخواهند زد. آنها می دانند که راه رهائی سخت و پرپیچ و خم است اما از تن دادن به اسارت طبقاتی و ملی تحمل پذیر تر است؛ و هرچند امروز هیچ دولتی نماینده اردوی جهانی «داغ لعنت خوردگان» نیست، اما انقلابات پرولتری دیر یا زود به ثمر خواهد رسید و دوباره دولتهای انقلابی بنا خواهد شد. این تنها طریق رهائی و خلاصی ستمدیدگان جهان است و وظیفه پرولتاریای انقلابی در هر کشوری آن است که حزب خود را بسازد و با هدایت سازش ناپذیر مبارزه خلق علیه امپریالیستها و مرتجعین این مبارزه جهانی را تقویت کند. پرولتاریای آگاه در کردستان نیز بدون شك در راه پاسخنوئی به همین وظیفه نبرد خواهد کرد.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - ۲ خرداد ۱۳۷۰

«فتح قله‌ای از البرز سرفراز - آنهم در سرمای این روزها - چیز دیگریست...» بیاد رفیق خلیفه‌مردانی

زمستان سال ۶۵ اوین شاهد دادگاهی فراموش نشدنی بود. حاکم شرع و پاسداران بزدل ارتجاع، هراسان در جای خود خشکشان زده بود. این فریاد کوبنده رفیق کمونیست خلیفه‌مردانی (ابراهیم) بود که آنها را در جایشان میخکوب نموده بود. این چندمین بار بود که تیر گردانندگان اوین به سنک میخورد. فکر می‌کردند شاید بتوان با برگزاری دادگاهی نمایشی تلافی طعم تحقیری که خلیفه با نبرد خود درون زندان به آنها چشاندن بود، در آورند.

رئیس دادگاه شروع محاکمه را اعلام کرد و از خلیفه پرسید: چیزی برای گفتن داری؟ با خود فکر میکرد چه موقعیت خوبی بدستمان آمده است. هنوز تاثیر این فکر بر چهره اش نقش نیسته بود که خلیفه از جای خود برخاست، دستانش را بطرف آخوند مرتجع نشانه رفت و با عزمی استوار و متکی به ایدئولوژی کمونیستی به او گفت: «تو که هستی که من در مقابل تو از خودم دفاع کنم!» سپس با قدرت هر چه تمامتر فریاد زد: «زنده باد آزادی، مرگ بر امپریالیسم!» روحیه جسور کمونیستی خلیفه تمام فضا را پر کرده بود. آنگاه بطرف در حرکت کرد و دادگاه نمایشی را ترک نمود. پس از مدتی گردانندگان دادگاه و پاسداران بخود آمدند، بدنیاال وی روان شدند تا شاید بتوانند عجز و زبونی و کینه خود را با شکنجه دوباره خلیفه تا حدودی تسکین دهند. شکست آنان پیشاپیش معلوم بود! چرا که خلیفه، قهرمان و فاتحی از سنگر درخشان نبرد در اوین بشمار می‌آمد.

بروی کاغذ می‌کشید و بدین طریق فهم تاریخ معاصر مبارزه طبقاتی در ایران را برای توده ها ساده می‌کرد.

در حول و حوش روزهای قیام بهمن ۵۷، خلیفه به یارانش رهنمود تهیه اسلحه داد؛ با این هدف که به مراکز قدرت نظامی رژیم حمله برند. لیکن حرکت آنها با محدودیتها و کمبودهایی که کل جنبش کمونیستی در ایران را در آن مقطع رنج میداد، مشروط گشته بود. این جنبش و منجمله اتحادیه کمونیستهای ایران، نه درک روشن و صحیحی از استراتژی پیروزمند انقلابی که فقط میتوانست جنگ خلق باشد داشت و نه قادر بود در مدت زمانی کوتاه عقب ماندگیهایش را پشت سر گذارد. سرعت رقایع، کوتاه مدت بودن دوران قیام و سازش هایی که میان جریان مسلط بر جنبش توده ها و امپریالیستها و ارتش شاه پشت پرده انجام شده بود، همه را غافلگیر کرد و مانع از ادامه و تعمیق مبارزه مسلحانه توده‌ای گشت.

در دوره متعاقب قیام بهمن ۵۷، خلیفه بهای سازماندهی یک نمایشگاه کتاب و عکس در شهر گچساران رفت. چماقداران هوادار ارتجاع تازه بقدرت رسیده به این نمایشگاه حمله کردند و بین آنها و توده ها درگیری شد. خلیفه با ایمان به قدرت و توانایی توده ها و اعتقاد استراتژیکش به کمونیسم و جدیت و پیگیری توانست این مبارزات را سازماندهی کند. کسانی که با او ارتباط داشتند، جدیت وی در کار انقلابی را تحسین می‌کردند. خلیفه در جذب نیروی جدید بر بستر این مبارزات توانا بود و بدرستی ضرورت تبدیل کیفیت یک خط کمونیستی به کمیت در پراتیک ضرورت تکثیر سلول های پیشاهنگ کمونیست را دریافته بود.

یکی دیگر از عرصه هایی که خلیفه

میشدند و پس از لحظه ای دوباره بهم میپیوستند و رزمنده تر از قبل به تظاهرات ادامه میدادند. رژیم شاه از خشم توده ها و گسترده تر شدن مبارزات آنها برخوردار میسرزید. مبارزات کارگران شرکت نفت در نقاط مختلف خوزستان نیز روزبروز گسترش میافت. در این میان، مبارزه با عناصر اعتصاب شکن و مزدور که قصد ایراد ضربه و تضعیف حرکت توده ها را داشتند حائز اهمیت بود و خلیفه این مسئله را بخوبی می‌فهمید. از این رو با تمام قوا به افشای این عناصر پرداخت و خشم کارگران را برای مجازات آنان سازمان داد. طی این دوره، خلیفه برای افراد پیشرو جلسات بحث و مطالعه میگذاشت. از طرف دیگر، او یک چاپخانه مخفی جهت چاپ بروش ساده را با استفاده از امکان توده های انقلابی بوجود آورده بود. جمع پیشرو تحت سازماندهی و رهبری خلیفه اعلامیه هایی در رابطه با رژیم و ضرورت سرنگونی آن تکثیر کرده و همچنین کتب کمونیستی و مقالات ریز شده را پخش میساختند. در این دوره خلیفه بعنوان یکی از سازماندهندگان اصلی مبارزه در گچساران شناخته شده بود. تحت تاثیر فعالیت وی در این دوره، عده ای از آن پیشروان انقلابی بعدا بصوف اتحادیه کمونیستهای ایران پیوستند.

در گرماگرم مبارزات توده ها در خیابان، خلیفه نحوه ساختن کوکتل و بمب های دستی را به آنها آموزش میداد. بسیاری از جوانان انقلابی تحت تاثیر افشاگریهایی که در مورد اعتصاب شکنان میشد، در محل کار یا زیست خائنان بمب دستی کار میگذاشتند. در این دوره، خلیفه ارتباط نزدیکی با توده ها برقرار ساخته بود و برای ترویج مسائل گوناگون از اشکال متفاوت استفاده میکرد. مثلا در جلسات وسیع منحنی افت و خیز جنبش توده ها را

خلیفه در شادگان بسال ۱۳۲۷ در چادر عشایری در خانواده ای فقیر بدنیا آمد. او دوران کودکی و جوانی خود را در میان خانواده های کارگری شرکت نفت در آغاچاری و اهواز گذراند. در سالهای آخر دبیرستان با ادبیات غیر قانونی انقلابی و کمونیستی آشنا شد. سپس به دانشگاه شیراز رفت و در مبارزات دانشجویی علیه رژیم شاه فعال گشت. در دوران سربازی کوشید آنچه آموخته بود را بکار بندد و تا حد امکان آگاهی جوانانی که با وی هم‌دوره بودند را بالا ببرد. خلیفه بعدا به استخدام سازمان انرژی اتمی درآمد و پس از چندی جهت تحصیلات عالی به عازم انگلستان شد. در آنجا جلب کنفدراسیون احیاء گشته و سپس به اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. او در آذر ماه ۱۳۵۷ برای حضور فعال در مبارزات انقلابی به ایران آمد. نزدیک به دو ماه را در تهران گذراند و در تظاهرات فعالانه شرکت جست. بعد از آن به گچساران رفت و در مبارزات توده‌ای آن شهر فعال شد.

در سال ۵۷ زمانی که شعله های سوزنده انقلاب به هرسو زبانه می‌کشید و مبارزات عظیم توده ها روز بروز گسترش می‌یافت، در گوشه های مختلف شهر گچساران نیز کارگران شرکت نفت و دیگر زحمتکشان و جوانان شهر درگیر مبارزه ای عظیم علیه رژیم شاه بودند. در هر نقطه ای که مبارزه انقلابی جاری بود، حضور رفیق خلیفه بچشم میخورد. خلیفه با توده های انقلابی و رادیکالی که در این مبارزات شرکت داشتند به برگزاری تظاهراتی شبانه می‌پرداخت. با غریب توده های خشمگین، سربازان مزدور رژیم هراسان از صحنه مبارزه می‌گریختند و سپس با جمع آوری نیروهای خود به سمت تظاهرات می‌آمدند. با تیراندازی آنها برای مدتی کوتاه توده ها در کوچه پس کوچه های محل پراکنده

«فتح قله‌ای از البرزسرفراز»

درگیرش بود کار در بین دانشجویان و استادان کمونیست و انقلابی بود. رفیق خلیفه یکسال تحصیلی را در کاشان به سازماندهی دانشجویان و استادان پرداخت و در پایان سال تحت تعقیب مزدوران جمهوری اسلامی قرار گرفت. او در این دوره نیز نقش برجسته‌ای در جذب و سازماندهی نیروی جدید هوادار سازمان داشت. در همین دوره بود که خلیفه به‌عنوان نماینده اتحادیه کمونیستهای ایران در کانون مستقل استادان و دانشگاهیان - متشکل از دانشگاهیان کمونیست و انقلابی - شرکت جست. او به‌عنوان یکی از افراد هسته مرکزی این کانون، مسئولیت نوشتن بیانیه کانون را به‌عهده گرفت. متنی که خلیفه تهیه کرد موضعی در مجموع صحیح تر و انقلابی تر از برخورد کلی سازمان ما در آن دوران در قبال جمهوری اسلامی داشت. بحث‌های درونی وی بسال ۱۳۵۹ در حوزه‌های سازمانی نیز با اپورتونیسم راست غالب بر اتحادیه کمونیستهای ایران در برخورد به هیئت حاکمه در تضاد بود.

چندی بعد گره‌گاه سال ۱۳۶۰ فرارسید. در آن مقطع، بسیاری از گروهها و سازمانهای مدعی انقلاب و کمونیسم به دره انحلال طلبی و انفعال و دنباله روی از طبقات دیگر سقوط کردند. اما در مقابل، اتحادیه کمونیستهای ایران در اکثریت خود و در پی جدالی سیاسی - ایدئولوژیک با اقلیت اپورتونیست سازمان بیای تدارک قیامی مسلحانه رفت که جایگاهی تاریخی در جنبش کمونیستی ایران یافت و نقش تعیین کننده‌ای در ادامه حیات پیشاهنگ پرولتری ایفاء نمود. این قیام آغازگر گسست از انحرافات گذشته در سازمان ما شد. رفیق خلیفه بعدها جایگاه قیام سربرداران را چنین ترمیم نمود: «این خون سرخ رفقای سربردار ماست که زنگار خط راستی که اتحادیه در دوره انقلاب در مورد هیئت حاکمه داشت را میزداید و راه کسب قدرت سیاسی با اتکاء به خط کمونیستی را جلو میگذارد.»

در دوره پس از قیام سربرداران و سپس بدنبال وارد آمدن ضربه سراسری ارتجاع بسال ۱۳۶۱ بر پیکر سازمان ما، زمانیکه بخشی از یاران گذشته در پی نفی اصول کمونیسم برآمده و انحلال طلبی نسبت به کمونیسم و انقلاب را پیشه کردند، خلیفه استوار ایستاد. او که به‌عنوان یک روشنفکر طالب انقلاب بصوف جنبش پیوسته بود در روند تکاملی خود، انقلابی ترین جایگاه طبقاتی را برگزید و بسطح مبارز آگاه راه رهایی بشریت ستمدیده - بسطح یک روشنفکر پرولتر - ارتقاء یافت. در روزهای سخت مبارزه در روزهایی که دیگر بسیاری نمی توانستند و نمی خواستند عنوان انقلابی و کمونیست بودن را صاحب باشند، خلیفه به‌مراه سایر رفقای پیگیرش بیای برگزاری شورای چهارم رفت و در آن دوران حساس و تاریخی پرچم سرخ کمونیستی را برافراشته نگاه داشتند. تشکیل کمیته موقت رهبری آنها در فاصله کوتاهی بعد از ضربه ۱۳۶۱ و تلاش شبانه روزی اعضاء آن برای حفظ

و برقراری ارتباطات میان افراد بازمانده سازمان و مقابله با جریان قدرتمند انحلال طلبی و رویزیونیسم، بالاخره در بهار ۱۳۶۲ ثمر داد و شورای چهارم سازمان تشکیل شد. همانگونه که بعدها سازمان ما در جمع بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران در جزوه «با سلاح نقد» نوشت: «این شورا، نقطه عطف پروسه بازسازی سازمان بود. اهمیت و ارزش والای شورای چهارم سازمان، پیش از آنکه با مصوبات سیاسی - تشکیلاتی این شورا محک خورده، با جایگاه ایدئولوژیک و خدمت تاریخی در مواجهه با امواج قدرتمند انحلال طلبی و گرایشات ضد کمونیستی است؛ معین گشت. در آشفته بازار نفی کمونیسم انقلابی، و بزیر سؤال کشیدن حزب و حزبیت پرولتری، در عرصه تاخت و تاز توبه کنندگان از مارکسیسم، گروهی کوچک اما معتقد به اصول، آرمان و راه پرولتاریا خلاف جریان عمومی شنا کردند، آگاهانه بمصاف خطر شایع انحلال طلبی و اگنوستیسم (شک گرایی) شتافتند و با برگزاری شورای چهارم اتحادیه، تاکیدی روشن و عملی بر ضرورت حیاتی سازماندهی کمونیستی نهادند. در واقع شورای چهارم محصول یکدوره مبارزه سخت علیه تسلیم طلبی در مقابل شرایط دشوار و همچنین نتیجه مبارزه‌ای حاد برای حفظ و تثبیت دستاوردهای سربرداران بود. کاری که مسلما به تثبیت یکرشته اصول حیاتی و مهم سیاسی - ایدئولوژیک نیاز داشت.»

رفیق خلیفه در یکی از جلسات شورای چهارم چنین جمع بندی کرد: «کمیته موقت رهبری و هیئت مسئولین مجموعا در عملشان موفق بودند. دلیل آن همین است که ما الان اینجا هستیم. و یک درس هم از این عمل میگیرم، اینکه عمل انقلابی در هر زمان مشخص میتواند شکل مشخصی داشته باشد. در آن مقطع (پس از دستگیریها) در آن تندپیچ تاریخی عمل انقلابی آنها این بود که تشکیلات را حفظ کردند و بنا بر این به آنها میگویم درودبر شما. و این عمل درسی هم به ما میدهد، اینکه من اگر در آینده چنین وضعی پیش آمد همین کار را بکنم.» کمی بعد از این تاریخ، زمانیکه رفیق خلیل (بهرروز فتحی) و رفیق محمود (بهرروز غفوری) دو تن از رهبران شورای چهارم دستگیر و اعدام شدند، خلیفه درباره آنان چنین گفت: «آنها از رهبران برجسته کمونیست، و در شمار فعالترین افراد در عرصه‌های گوناگون منجمله در سازماندهی شورای چهارم بودند. باید آنها را سرمشق قرار داد.» خلیفه خود پیگیرانه درسی را که در شورای چهارم از آن صحبت کرد و آموخته هایش از خلیل را بکار بست و جهت حفظ تشکیلات مانند مردمک چشم و ادامه راه در تندپیچها به فعالیت پرداخت. در شرایط و جو پلیسی آن دوران، در دوره‌ای که بسیاری از مبارزان سابق شاه از زیر بار وظایف و رسالت انقلابی خالی کرده بودند و صفوف جنبش کمونیستی در جریان توفان مبارزه طبقاتی غربال گشته بود، خلیفه به تلاشی شبانه روزی

پرداخت، جرات قبول مسئولیت های بیشتر بخود داد و به عضویت کمیته اجرایی سازمان درآمد. خلیفه با استفاده از امکانات توده‌ای و ابتکار عمل دام‌های امنیتی و طرح‌های تعقیب رژیم را خنثی میکرد و امر تدارکات و نقل و انتقال امکانات سازمانی را با موفقیت به پیش می‌برد.

در شهریور سال ۶۴ بدنبال ضربه‌ای پلیسی که بر تشکیلات ما وارد آمد، خلیفه نیز دستگیر شد. او در عرصه‌ای نوین درگیر مبارزه‌ای حیاتی گشت، رفیق خلیفه که در مبارزات گوناگون پرورش یافته بود به‌مراه دیگر رفقای رزمنده به زندان بعنوان یکی دیگر از سنگرهای نبرد طبقاتی نگرستند و با استواری بر ایدئولوژی کمونیستی و آگاهی به ارزش توده‌ای که جهت پیمودن راه کمونیسم برای نسل بعدی انقلاب بجای می‌گذارند، پرچم رزم را در آنسوی حصار اوین برافراشتند. بدون شک روحیه رزمنده خلیفه و رفقای هم سنگرش ناشی از آگاهی و اعتماد راسخی بود که به امر کمونیسم داشتند. این رفقا در نبرد دشواری که سازمان ما در سالهای بعد از ضربه سال ۶۱ درگیر آن بود، آبدیده گشتند - این نبردی حیاتی بود که بعد از شکست انقلاب جهت بازسازی نیروهای اتحادیه جریان یافت و طی آن از تجارب مثبت و منفی گذشته جمع بندی شد و با موج روحیه باختگی در صفوف جنبش کمونیستی و انقلابی ایران مقابله و از ایدئولوژی پرولتاریا دفاع شد.

مزدوران رژیم هر بار تمامی تلاش خود را بکار می‌گرفتند و سعی میکردند که طرح‌ها و نقشه‌های تازه‌ای برای درهم شکستن روحیه و ایدئولوژی کمونیستی خلیفه و رفقاییش، ارائه دهند. آنان از زندان افرادی گرفته تا روشهای گوناگون شکنجه جسمی، فشار ایدئولوژیک و شکنجه‌های روحی تا وعده و فریب را بکار بستند اما بجائی نرسیدند. سپس تصمیم گرفتند توابعین و خود فروختگان را برای شکستن روحیه‌ها و نیز جاسوسی به بند زندانیان مقاوم بفرستند. این توابعین مشغول اداره بسیاری امور در رابطه با زندانیان در بندی شدند که خلیفه نیز در آنها بود. خلیفه و رفقای دیگر مبارزه تکان دهنده‌ای را علیه این تدبیر ارتجاع آغاز کردند. آنها علیه این طرح دشمن بیای تدارک و سازماندهی دو اعتصاب غذا رفتند. خلیفه یکی از رهبران این اعتصاب‌ها علیه توابعین و وادادگان زندان بود. این مبارزات به موج وسیعی در زندان اوین و زندانهای دیگر دامن زد. کمی بعد، وقتیکه یکی از آخوندهای ارتجاعی اوین طرح یک گروه‌های و سخنرانی علیه کمونیسم و انقلاب در حضور زندانیان را ریخته بود تا بار دیگر زوزه توبه کردن و تن دادن به جمهوری اسلامی و ایدئولوژی ارتجاعی را سر دهد، خلیفه به‌مراه دیگر رفقا طبق نقشه قبلی جلسه را بهم ریخته، سالن را ترک کردند و بار دیگر حسرت را بر دل دشمنان باقی گذاشتند.

هنگامیکه خلیفه را برای چندمین بار به اتاق بازجویی بردند، یکی از جلدان اوین که



ارتجاع، وظایف و مسئولیتهای جدی بدوش گرفتند.

عزم انقلابی و جسارت این رفقا و نقش نمونه ای که در زندانهای جمهوری اسلامی بمشابه یکی از هارترین و کورترین رژیمهای ارتجاعی دوران بازی کردند، نشان میدهد که آنها قادر به درک وظیفه انقلابی بر دوشهای خود بوده و این وظیفه را بی هیچ ملاحظه کاری و به بهای جان پاسخگو شدند. این عزم و جسارت، شاهد اعتماد عظیم آنها به توان توده ها در انجام انقلاب است ولی مهمتر آنکه، این اعتماد بر درک همه جانبه ماتریالیستی - دیالکتیکی استوار بوده و شهادی بر درک اهمیت انقلاب ایران برای پرولتاریای بین المللی و مستمیدگان جهان - خصوصا در شرایط کنونی - است. آنچه شجاعت انقلابی رفقای ما... را رقم میزد، بیشتر از آنکه آتش شعله ور در قلبشان برای انقلاب باشد از توانائی ذهنشان سرچشمه میگرفت.

رزم رفقای جانباخته از سوی حزب کمونیست انقلابی - آمریکا چنین ستایش شد: «پایداری آنها در مبارزه و در مواجهه با مرگ، پیامی شد که به سرتاسر ایران رسید و مرزها نیز عبور کرد. این پیام همچون خنجر است که وحشت مرگ را به قلب رژیم خمینی و مرتجعین سراسر جهان فرو می برد. این پیام قهرمانی است - پیامی که اعتماد بس عمیقتر به پیروزی نهائی مبارزه انقلابی در ایران را برمی انگیزد.»

بقیه در صفحه ۱۰

آنها با خبر شوند، بالاخره محل مزار رفقا را به خانواده هایشان گفت. ارتجاع از این مسئله غافل بود که توده ها مبارزات، از خودگذشتگی ها و اهداف عالی رهبران کمونیست خود را هیچگاه فراموش نمی کنند. یاد و راه آنها نقطه جوششی مداوم برای توده هاست. مقاومت و رزم قهرمانانه و سپس مرگ سرخ خلیفه و دیگر یارانش (گروهی از رهبران و اعضای سازمان ما) تأثیری بسیار بر توده هائی که آنان را می شناختند و با ایده ها و عملکردشان آشنا بودند، باقی گذاشت.

مائوئیستهای انقلابی سراسر جهان نیز از این نبرد الهام بسیار گرفته اند. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی بیانیه ای چنین نوشت: «این رفقا درفش تابان انقلاب پرولتری را در سیاهچالهای خصم به اهتزاز در آوردند و همین موضع، یعنی دست نکشیدن از آرمانهای انقلابی و خوار شمردن تسلیم طلبی و خیانت، آنچنان تهدیدی نسبت به رژیم خمینی بحساب می آمد که وی را همچون جانور وحشی به حمله ای سبانه وادار نمود.»

...موضع شجاعانه رفقای جانباخته ما بسیار دورتر از دیوارهای زندان اوین و حتی ورای مرزهای ایران بگوش خواهد رسید.»

مائوئیستهای ترکیه نیز چنین نوشتند: «در دوره ای که رژیم جمهوری اسلامی هجوم همه جانبه ای را علیه انقلاب سازمان داد، این رفقا برای مرهم نهادن بر زخمهای وارد بر پیکر اتحادیه، برای بازسازی سازمان و جهت آغاز دوباره جنگ خلق، در دشوارترین سالهای

بی ثمر بودن شکنجه های جسمی در برابر استواری ایدئولوژیک او را دریافته بود، کوشید از دری دیگر وارد شود. او با لحنی به اصطلاح منطقی به خلیفه گفت: «بین بهتر است سر عقل بیایی و بفهمی که چه چیزهایی را قبول داشتی. من فکر میکنم بهتر است کتابی به تو بدهم که آن را بخوانی و بعد از یک هفته موضوعش را برایم تعریف کنی و بعد کتابهای دیگری بتو میدهم.» خلیفه در حالی که از کودنی بازجو خنده اش گرفته بود پاسخ داد: «خیلی مسخره است. من سالها پیش این ایدئولوژی شما را از لحاظ علمی رد کردم و به ایدئولوژی کمونیسم معتقد شدم و کماکان بر آن پافشاری میکنم. بیخود زحمت نکش. هرگز امکان ندارد که آن را زیر پا بگذارم.» در همین روزها بود که خلیفه همین پیام را در قالب قطعه ای پر مفهوم از شعر شاملو حک نمود و به خارج از زندان فرستاد که: «جستن، یافتن و آنگاه به اختیار برگزیدن» او بدون شک بارها ادامه این قطعه را با خود زمزمه کرده بود: «حاشا، حاشا که هرگز از مرگ هراسیده باشم.»

در میانه اسفند ماه ۱۳۶۵ مزدوران جمهوری اسلامی نه نفر از رفقای ما را بدار آویختند که خلیفه یکی از آنها بود. ارتجاع زخم خورده جمهوری اسلامی از اجساد آنها هم هراس داشت؛ از اینرو آنها را مخفیانه دفن کرد و به تقاضای خانواده هایشان برای دانستن نشانی مزار، جواب سربالا داد. ولی کسی بعد از ترس اینکه ماجرا بالا بگیرد و گروه بیشتری از خانواده زندانیان سیاسی از تعداد اعدامیان و نام

«فتح قله‌ای از البرز سرفراز»

این بیانیه‌های شورانگیز نشان‌دهنده بعد و تاثیر مبارزه گردانهای طبقه واحد جهانی ماست. پروتاریای جهانی در رزم قهرمانانش در چارگوشه عالم پیام در اهتزاز بودن پرچم سرخ ایدئولوژی و آرمان خویش را می‌بیند.

اینک بر مزار رفیق خلیفه مردانی و دیگر یاران کمونیستش، توده‌ها مداوما گرد می‌آیند و به خواندن سرود و دادن شعارهای ضد رژیم می‌پردازند. اینجا خود به رزمگاهی دیگر علیه جمهوری اسلامی بدل گشته است؛ بهمین خاطر است که رژیم بارها سعی نموده با کمک بلدوزر این مکان خطرناک را بکلی از بین ببرد ولی بهیچوجه موفق نگشته است. در این نقطه، توده‌ها با یکدیگر عهد می‌بندند که راه آن قهرمانان را ادامه دهند و انتقامشان را از رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نظام ستم و استثمار بگیرند - انتقامی که تصورش از هم اکنون بیکر متعفن جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش را بلرزه می‌افکند. در این میان پیشروانی پا بصحنه می‌گذارند که با تلاشی روزافزون در پی دستیابی به انقلابی ترین فلسفه و مسلح شدن به علم انقلابند. نمه‌های انقلاب که امروز بر مزار این رهبران کمونیست زمزمه می‌شود سرانجام همصدا با غرش تفنگهای جنگ خلق به سرود رهایی تبدیل خواهد شد و کسب قدرت سیاسی و حرکت بسوی ریشه کن ساختن نظام جهانی امپریالیستی را مژده خواهد داد»

نامه هائی که رفیق خلیفه مردانی از زندان به بیرون فرستاد، حاوی پیام هائی بود که بر خوشبینی انقلابی، دورنگری، قبول سختی‌ها و فداکاری جهت تحقق آرمان انقلابی، و ضرورت برخورد آگاهانه به تضادهای واقعی پیش پا تاکید می‌گذاشت. او نوشت:

«صبح زود پا شدن و قصد فتح قله‌ای از البرز سرفراز را کردن - آنهم در سرمای این روزها - چیز دیگری است.» - ۵ آذر ماه ۱۳۶۵

«البته فهمیدن واقعیت قدم اول حقیقت بین بودن است. این هر چند لازم است ولی هرگز کافی نیست و اگر به حقیقت جوئی نینجامد، حتما به تسلیم طلبی میکشد. همینطور در مورد مهربان بودن، که اگر منطقی نباشد به دریای دوست داشتن نمی‌پیوندد.» - ۷ دی ماه ۱۳۶۵

«آزمایشهای مهمتری در پیش دارید که موفقیت در آنها بدون شك مهمتر از صرفا زنده بودن است و بنابراین به قیمت جان خواهد بود. آنگاه است که آدمی می‌فهمد زندگی زییاست و چرا!» - ۷ دی ماه ۱۳۶۵



ما مطالعه این اثر را برای هر فعال کمونیست، هر کارگر انقلابی، هر نوآموز مارکسیست و هر انقلابی که در پی فهم علمی از پیچیدگیهای جهان کنونی و بدنبال اسلحه‌ای برای تغییر آنست، حیاتی می‌دانیم.

منتشر شد

چیان چین و انقلاب فرهنگی

چگونه می توان از انحطاط يك کشور سوسیالیستی جلوگیری نمود؟



چیان چین در جمع هنرپیشگان ایرای یکن

هیاهوی دروغینشان مبنی بر مرگ کمونیسم و شکست ناپذیر بودن نظام سرمایه داری از اینکه تفکر و آرمانها و فعالیتهای چیان چین را به ستیز بطلبند در هراسند. اگر «مرگ کمونیسم» و «ابدی» بودن نظام سرمایه داری تا این حد که دشمنان ما در بوق و کرنا میدهند مسجل است پس چرا جرات نمیکند به او به مثابه يك رهبر و فعال پیگیر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی - انقلابی که به لحاظ تاریخی جانگانه ترین شکافها را بر نظام طبقاتیشان وارد آورد حمله برند؟ بورژوازی دشمنان خود را خوب میشناسد و میدانند چه کسانی را باید از توده ها جدا کند و نگذارد طبقات عصیانگر به گرد پرچمشان حلقه زند و برای رهائی خود برزمنند. برای کمونیستها، برای مردمی که تازیانه های ستمگری و بهره کشی نظامهای طبقاتی بیرحمانه بر کرده شان فرود میاید، آگاهی بر زندگی و مرگ چیان چین از اهمیت حیاتی برخوردار است. بهمین خاطر بخش عمده ای از این شماره را به این مهم اختصاص میدهم. بخش گسترده این مطالب و بقیه در صفحه ۱۲

کرده و همزمان خزعبلات مشابهی را در همه کشورهای غرب غرغر کرده اند تا چهره این خورشید تابناک انقلاب جهانی، این فرزند شریف ستمیدگان جهان را در پس دود حقیری که از سوختن مغزهای متعفن و پوسیده شان برمیخیزد پنهان سازند. مطبوعات بورژوازی بین المللی در گزارشی مرگ چیان چین، در عین اعتراف به این که او تا به آخر دشمنی آشفتی ناپذیر و کمونیستی انقلابی با دورنمای پیروزی حتمی کمونیسم بر هیولای سرمایه داری باقی ماند، به وجه مضحکی تلاش کردند او را زنی قدرت پرست که از زیبایی خود برای بالا رفتن از پله های قدرت سود میجست معرفی کنند! مغز کوچک اینها بیش از این نیز نمیتواند از انگیزه ها و طرق مبارزه يك رهبر قدرتمند زن تحلیل کند. اما مهمتر آنکه، اینها با دستپاچگی میخواهند مانع شناخته شدن چیان چین در نزد انقلابیون نسل جوان سراسر جهان شوند. این جانوران فرومایه با دروغ و فریب تلاش میکنند نظام پوسیده بین المللی شان را حفظ کنند. بلندگوهای تبلیغاتی سرمایه بین المللی حتی در بحبوحه

اردوی ستمیدگان و انقلابیون جهان سوگوار از کف دادن رهبری کبیر است. مرگ چیان چین ضایعه بزرگی برای ما میباشد. چیان چین یکی از رهبران برجسته جنبش کمونیستی بین المللی و چین سرخ، هموزم نزدیک مائوتسه دون و همسر وی بود، او در مرکز انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که در دهه ۱۹۶۰ جهان را به لرزه درآورد قرار داشت. پس از مرگ مائوتسه دون او به همراه دیگر رهبران انقلابی چین و دهها هزار تن از پیروان مائو، بدست عده ای از رهبران حزب کمونیست چین که میخواستند سرمایه داری را احیا کنند زندانی شد. چیان چین مشهورترین زندانی سیاسی جهان بود که بمدت ۱۵ سال در سیاهچالهای حکام ارتجاعی چین دست از آرمانهای خود نکشید، او قهرمانی حماسه آفرین بود که زیباترین رویاهای بشر برای دست یافتن به جامعه ای نوین را بازتاب میکرد. چیان چین مورد تنفر شدید حکام چین و بورژوازی بین المللی بود. بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستها دست در دست حکام ارتجاعی چین مرگ او را بدون سروصدا اعلام

چیان چین و انقلاب فرهنگی

بحث فراگیر بدور آنها از وظایف تخطی ناپذیر مخالفین امپریالیسم و ارتجاع و طرفداران انقلاب است.

چیان چین رهبری بود که خط مائوتسه دون را بکار برد و در مبارزه برای برقراری جامعه ای کاملاً نوین در راس کارگران و دهقانان چین قرار گرفت؛ او برای امر پرولتاریای بین المللی علیه باند دن سیاو پین - این سردهسته سرمایه داران نوحاسته حاکم بر چین که این کشور را پراه سرمایه داری بازگردانده و آن را به امپریالیسم فروخته اند - بطور خستگی ناپذیر و تا پای جان جنگید؛ او کسی بود که زنجیرهای بردگی فئودالی و سنن بورژوازی که دست و پای زن را بسته و نمیگذارد او در صفوف اول مبارزه طبقاتی پرولتاریا قرار گیرد را پاره کرد و صحنه انقلاب را مملو از توده های زن چینی نمود؛ چیان چین در مبارزه پرولتاریا و ستمدیدگان برای رهایی، برای بیرون راندن امپراطوران، شاهزادگان و اربابان از صحنه راههای نوینی گشود؛ او دست به مبارزه دوخط حادی در عرصه فرهنگ و هنر زد و توده ها را در شمار عظیم درگیر این مبارزه نمود تا هنر و فرهنگ در خدمت انقلاب یعنی رهایی این توده ها از قید هنرنوع ستم و استثمار قرار گیرد.

اما نقش چیان چین در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی حماسه پر شکوه زندگی او بود. در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) حکام ارتجاعی چین، او را به مثابه سمبل زنده انقلاب فرهنگی به محاکمه کشیدند. برای کسب شناخت عمیق از او باید انقلاب فرهنگی را شناخت.

در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵-۴۶) صدای رعدآسای آغاز انقلاب فرهنگی در چین تمام جهان و حتی دژهای امپریالیستی غرب را لرزاند؛ کتاب سرخ کوچک که حاوی نقل قولهای مائوتسه دون است در آمریکا بیشتر از انجیل خواننده داشت؛ در جنبش ماه مه ۱۹۶۸ پاریس عکسهای مائوتسه دون زینت بخش پارکها در جنک خیابانی دانشجویان و کارگران علیه حکومت شد؛ انقلابیون جهان در آفریقا، فلسطین، هند، فیلیپین و دیگر نقاط با یک دست سلاح و با دست دیگر کتاب سرخ حمل میکردند و با حرارت تزه های «مبارزه مسالمت آمیز» صادره از مسکو را به نقد میکشیدند و اما اهمیت تاریخی - جهانی انقلاب فرهنگی چین کیفیتا فراتر از اینها بود.

انقلاب فرهنگی مانند دیگر انقلابات پرولتری برای حل مشکلات راه رهایی بشریت از چنگالهای نظام طبقاتی بود. اما مشکل پیش پای انقلاب چه بود و چه راه حلی را طلب مینمود؟ مگر نه اینکه طبقه کارگر چین در اتحاد با دیگر ستمدیدگان جامعه و تحت رهبری حزب کمونیست، طبقات استثمارگر سابق و امپریالیستها را در جنگی دراز مدت و مبارزه ای سخت سرتگون کرده و قدرت سیاسی را کسب نموده بود؟ قبل از آغاز انقلاب فرهنگی پرولتاریا و خلفهای جهان با حقیقت

تلخی آشنا شده بودند؛ شوروی که اولین کشور سوسیالیستی جهان بود پس از مرگ استالین بدست دارودسته بوروکراتهای حزبی به رهبری خروشچف به یک کشور سرمایه داری تبدیل شد. اینها نمایندگان بورژوازی نوینی بودند که تحت شرایط سوسیالیسم بوجود آمده بودند. پس از این واقعه کشور شوروی روز به روز ارتجاعیتر شده و حتی در کشورگشائی و غارت حاصل کار و منابع خلقهای جهان با دیگر امپریالیستها همسری میکرد. تمام کمونیستهای واقعی جهان میدیدند که دول بلوک شرق ماشینهای سرکوبگری بیش نیستند؛ قشر صاحب امتیازی که در احزاب «کمونیستی» شوروی و بلوک شرق جمع شده، ثمره کار توده های زحمتکش را غصب مینمایند؛ عبارات کمونیستی برای سرپوش گذاردن بر نابرابری و استثمار استفاده میشود؛ در شوروی سود در فرماندهی تولید قرار گرفته و کارگران مجدداً به مقام بردگان مزدی تنزل یافته و هیچگونه کنترلی بر امور دولت ندارند و این تجربه ثابت کرد که در یک کشور سوسیالیستی کماکان خطر از کف دادن قدرت پرولتاریا و احیاء سرمایه داری موجود است.

مائوتسه دون که تحولات شوروی را بدقت زیر نظر گرفته بود زودتر از هرکس به این خطر پی برد. او بیش از هر کمونیستی به این مشکل می اندیشید و در تلاش چاره جوئی بود؛ همه کمونیستهای تحت رهبری او نیز خطر را کاملاً احساس کرده بودند بخصوص آنکه تکرار هر آنچه در شوروی رخ داده بود را در چین نیز مشاهده میکردند. پانزده سال از انقلاب ۱۹۴۹ در چین گذشته بود و چهره چین بطور کلی تغییر کرده بود. نه تنها مناسبات فئودالی برچیده شده بود بلکه مناسبات اقتصادی سوسیالیستی نیز بطور عموم در کشاورزی و صنعت برقرار گشته بود. با این وصف هنوز نابرابری های مهمی بر مناسبات بین مردم حاکم بود؛ توده های درگیر در فعالیتهای تولیدی مختلف درآمدهای مختلف داشتند؛ هنوز عده ای فقط کار فکری میکردند و عده کثیر مردم فقط کاریدی؛ فاصله بین شهر و روستا بسیار بود؛ هرچند از نظر حقوقی زنان با مردان برابر بودند اما تا تحقق شعار «زنان نیمی از آسمان را بر دوش میکشند» هنوز راه درازی در پیش بود. همه اینها دال بر آن بود که تحولات انقلابی بیشتری باید رخ دهد تا این نابرابریها از چهره چین پاک شود. بعلاوه جهان هنوز در دست امپریالیستها بود و چین سرخ باید به دفاع از انقلاب طبقه کارگر و زحمتکشان جهان میپرداخت. و این در حالی بود که دشمنان بین المللی یک لحظه دست از تلاش برای نابود کردن چین سوسیالیستی نمیکشیدند. اما دارودسته های قدرتمندی درون حزب بوجود آمده بود که با پیشروی و ادامه انقلاب مخالفت میکردند. اینها «خروشچفهای چین» یا رویزیونیستها بودند - یعنی کسانی که به آرمانهای کمونیسم پشت کرده و میخواستند به قدرت، موقعیت و مقام خود بچسبند و جاعوش کنند. در حالیکه انقلاب کمونیستی

هرگز نمیتواند در یکجا بایستد و کار را خاتمه یافته اعلام کند؛ انقلاب کمونیستی تا زمانی که هرشکلی از ستم و استثمار از روی کره زمین محو شود ادامه خواهد یافت. رویزیونیستها دستاورد های انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را تا همان اندازه کافی دانسته و مخالف پیشروی جهت زدودن نابرابری ها و پاک کردن عرصه های مختلف زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی از آثار بورژوازی و فئودالی بودند. آنان معتقد بودند که بجای در افتادن با قدرتهای امپریالیستی باید با آنان مرادداشت و از تکنولوژی آنان بهره مند شد و از این طریق چین را ثروتمند نمود. آنان پیوستن شوروی به اردوی امپریالیستها و قدرت نظامی شوروی و امپریالیستهای غربی را توجیهی برای تسلیم طلبی خود ساخته بودند. حال آنکه کمونیستهای چین تحت رهبری مائو معتقد بودند اگر این اتفاق بیفتد چین نیز همانند شوروی بجای آنکه پایگاه و مشعل سرخ و الهام بخش و متحد کارگران و دهقانان و انقلابیون جهان باشد به همدست فرومایه سرمایه داران بین المللی تبدیل میشود. رویزیونیستها معتقد بودند که باید مردم را از صحنه سیاست دور کرد و به کار سخت عادت داد تا چین ثروتمند شود. در واقع میخواستند توده های کارگر و دهقان را به ایفای همان نقشی که هزاران سال در جامعه طبقاتی داشته اند وادار کنند؛ یعنی کسانی که سخت کار میکنند و در سیاست، در تعیین سرنوشت و راهی که جامعه باید طی کند هیچ نقشی ندارند و این کار در انحصار عده قلیلی از متنفذین و روشنفکران است. این در واقع هیچ نبود مگر غصب کردن قدرتی که کارگران و دهقانان طی سالهای دراز و مشقت بار چنک خلق و انقلاب سوسیالیستی به کف آورده بودند. اگر این اتفاق می افتاد، فقط اسمی از دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت مردم میماند و در واقع دولت تبدیل به دیکتاتوری مشتی بوروکرات حزبی و حکومتی که اهرمهای سیاست و اقتصاد و فرهنگ را تحت کنترل داشتند میشد. برای مائوتسه دون و دیگر کمونیستهای واقعی چین روشن بود که توده ها بدون قدرت سیاسی هیچ چیز ندارند؛ آنها میدیدند که در بسیاری از عرصه های جامعه چین، از مدیریت کارخانه ها گرفته تا مطبوعات، فرهنگ و هنر و آموزش، سروران و تصمیم گیران واقعی نه توده های کارکن که یک عده از مقامات حزبی و دولتی، مدیران، هنرمندان و متخصصین بورژوا میباشند. قبل از دست زدن به انقلاب فرهنگی مائوتسه دون با این سئوالات دست به گریبان بود که چگونه حزب کمونیست میتواند سرخ بماند و کماکان نماینده گسترده ترین منافع پرولتاریا باشد و تبدیل به کلوب خصوصی اقلیتی از جامعه نشود؛ دیکتاتوری پرولتاریا واقعا در اختیار کارگران و دهقانان باشد و نه نقابی برای کنترل و سرکوب، برای مائوتسه دون و دیگر کمونیستهای چین پرواضح بود که برقراری و تحکیم دولت دیکتاتوری پرولتاریا برای مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی و در

پرولتاریا از طریق درگیر کردن بیش از پیش پرولتاریا و توده های وسیع در حیاتی ترین عرصه های جامعه یعنی امور دولتی بدست می آید؛ فقط در دل نبردهای طبقاتیست که شور توده ها برانگیخته میشود، عزم و اراده شان در دفاع از قدرت سیاسی خویش بالا میرود و امواج خروشان انقلاب عادات و ایده های کهن را از وجود آنان شسته و دیدگاهشان را انقلابی مینساید.

مدتها بود که مائوتسه دون و پیروانش در پی راههایی بودند که کارگران و دهقانان و جوانان و زنان را در يك مبارزه توده ای انقلابی درگیر کرده و انرژی آنان را جهت مقابله با مشکلات نوین جامعه سوسیالیستی رها کنند. و این، انقلاب فرهنگی بود؛ در فاصله کوتاهی این انقلاب سراسر چین را فرا گرفت و میلیونها زن و مرد و جوان از میان کارگران و دهقانان و روشنفکران درگیر این انقلاب حیرت انگیز شدند و این نشان داد که انقلاب مذکور تا چه اندازه ضروری و بازتاب نیازهای مردم بوده است؛ نیاز توده هایی که میخواستند علیه اشکال ستمی که هنوز در جامعه سوسیالیستی باقیست قیام کنند و آن دسته مقامات حزبی که فاسد شده و میخواستند به استشارگران نوین بدل شوند را سرنگون سازند. انقلاب فرهنگی مانند برداشتن دهانه آتشفشانی بود که در جوشش و در انتظار انفجار بسر میرد. رهبران جسوری مانند چیان چین تحت رهبری مائو فقط به بیان آگاهانه و هدایت این جوشش پرداختند تا پیروزی آن تضمین شود. جنبش توده ای در انتقاد از خط ضد انقلابی رویزیونیستها، ایده ها، فرهنگ، سنن و عادات کهن بورژوازی و فئودالی برافروخته؛ در کارخانه ها، روستاها و در گوشه و کنار کشور مستبدین، که در برخی مناطق سران شاخه حزبی در محل بودند، توسط این جنبشها از مقام قدرت و منزلت پائین کشیده شدند و دو تن از قدرتمندترین مقامات حزب کمونیست به نامهای لیوشائو چی و دن سیائو پین (رهبر فعلی چین) سرنگون شدند؛ بوروکراتهای پف کرده، سرافکننده به انتقادات و نظارت توده ها تن دادند؛ پروفیسورها و متخصصین از دماغ قیل افتاده گوش به دانش آموزان و کارگران سپردند؛ تئوری انقلابی وسیعاً در دسترس توده های عادی قرار گرفت و دهها میلیون زن و مرد کارگر و دهقان با شور و اشتیاق زائد الوصفی به مطالعه مارکسیسم پرداختند تا شعور خود را با این علم و آیدئولوژی شکست ناپذیر مسلح سازند. برپایی جنبش توده ای در انتقاد و طرد آثار و علائم جامعه طبقاتی و خطوط رویزیونیستی پرولتاریا را در موقعیت آیدئولوژیکی برتری قرار داد و به پیروان مائو در حزب کمونیست کمک کرد که رهروان سرمایه داری درون حزب و دولت سوسیالیستی را نه فقط به شکل تشکیلاتی بلکه بطور همه جانبه از حیث سیاسی، آیدئولوژیکی و تئوریک سرنگون سازند و بدین ترتیب موقعیت پرولتاریا را در بقیه در صفحه ۱۴

حاد با هدف حل این معضلات نوین انقلاب؛ انقلابی علیه ایده های کهن، علیه نابرابریهای بجا مانده از جامعه طبقاتی؛ شورش علیه نیروهای دشمن که در حزب کمونیست لانه کرده بودند، شرکت در ادامه انقلاب؛ اینها بود مسائلی که قبل از دست زدن به انقلاب فرهنگی مائو و کمونیستهای چین را بخود مشغول داشته بودند. چیان چین در بیان این تضادها و معضلات و دریدن پرده هایی که به رو نمودن این حقایق کمک نمود نقشی تعیین کننده داشت. برای اولین بار این چیان چین بود که با شمشیر سیاسی - آیدئولوژیک تیز خود دریافت نهادهای هنری و فرهنگی چین سوسیالیستی در واقع جولانگاه فعالیت بورژوازی نوحاسته و مبلغ مناسبات، ایده ها و ارزشهای فئودالی و بورژوازی می باشند. برای مائوتسه دون و دیگر کمونیستهای چین روشن بود که همه اینها مبارزاتی را طلب خواهد کرد که هنوز جنبش کمونیستی بین

راه ایجاد جهانی کمونیستی مطلقاً ضروری است اما چگونه میتوان مانع از انحطاط این دولت شد؟ مائو از تجربه شوروی و چین جمع بندی کرد که در جامعه سوسیالیستی کماکان طبقات موجودند و بدلیل تمایزاتی که محور شان طول خواهد کشید و بعلت آنکه يك کشور سوسیالیستی توسط جهانی محاصره شده که هنوز تحت سلطه امپریالیستهاست، بورژوازی مدام تولید و باز تولید شده درحزب کمونیست و دولت دیکتاتوری پرولتاریا نفوذ کرده، میکوشد آنرا از درون فتح کند. این نیروهای قدرتمند درون حزب و دولت می باید به طریقی انقلابی سرنگون میشدند. برای کمونیستها روشن بود که اگر به دولت دیکتاتوری پرولتاریا به مشابه اعلام ادامه انقلاب برخورد نشود این دولت توسط نیروهای رویزیونیست به انحطاط گرائیده و ارتجاعی خواهد شد. علاوه بر این، ایده ها و عملکردهایی که به صورت عادت از دهها هزار



در دیدار با اعضای گارد سرخ - ۱۹۶۷

المللی با آن آشنائی ندارد. همچنین آنها شکی نداشتند که مانند هر انقلاب دیگری فقط مبارزه سرسختانه توده ها تحت رهبری يك خط صحیح میتواند این مشکل را حل کند. حزب کمونیست چین طی سالهای جنگ خلق تحت رهبری مائو توانسته بود میلیونها تن از کارگران و دهقانان چین را برای انجام انقلاب برانگیزد، مائو میدانست که مانند انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی چین، انقلاب فرهنگی بدون به میدان کشیدن توده ها بر پایه منافع طبقاتیشان پیروز نمیشود. تجربه نشان داده بود در جامعه سوسیالیستی نیز پس از پیروزی انقلاب توده ها به تدریج به حاشیه سیاست رانده میشوند و این امری فوق العاده خطرناک است و رویزیونیستها نیز آگاهانه بر این گرایش میدمند. کمونیستهای چین عمیقاً ضرورت به میدان کشاندن مداوم توده ها را برای حفظ سلامت جامعه سوسیالیستی و پیشرفت در جاده کمونیسم درک میکردند. مائو متوجه شده بود که قدرت دیکتاتوری

سال جامعه طبقاتی به ارث مانده بدون يك مبارزه سخت، مداوم و آگاهانه از بین نخواهد رفت. همین عادات نیروی مهمی در به فساد کشاندن جامعه سوسیالیستی هستند. زمانیکه مدیران کارخانه ها معتقد باشند نقش آنها تصمیم گیری است و نقش کارگران صرفاً تولید کردن است و زمانیکه خود کارگران ایرادی در این رابطه احساس نمیکند، زمانیکه آثار هنری مبلغ نقش سنتی زن به صورت متعارف پذیرفته میشوند یا اینکه برخورداری پروفیسورها، مهندسين و متخصصین از حقوق و مزایای بیشتر به عنوان امری عادی و غیرقابل تغییر پذیرفته میشود؛ و بسیاری از این گونه افکار و عملکردها بدون آنکه با مقاومتی مواجه شوند در جامعه جاری میگرددند، آنگاه باید گفت که چنین جامعه ای حتی اگر نام سوسیالیستی بر خود داشته باشد با جامعه سرمایه داری فاصله چندانی ندارد. افکار توده ها باید تحول میافتد و این امکان پذیر نبود مگر از طریق شرکت آگاهانه در يك مبارزه طبقاتی

چیان چین و انقلاب فرهنگی

عرصه های سیاست و اقتصاد تحکیم کنند. در حزب کمونیست و دولت خانه تکانی مهمی شد. در کوران این مبارزات نسل جدیدی از رهبران انقلابی ظهور کرد و به مثابه جانشینان نسل گذشته پرولتاریای انقلابی پا به میدان گذاردند؛ تحت رهبری مائوئیستها مراکز قدرت نوین در سراسر کشور، در عرصه اقتصاد، فرهنگ و هنر و آموزش، مطبوعات، بنگاههای تولیدی و روستاهای شکل گرفت. این انقلاب بمدت دهسال از احیاء سرمایه داری مناعت بعمل آورد. این پیروزی ها باعث نشد که آنان کار را تمام شده بینگارند. مائو هشدار داد هنوز این مسئله که پرولتاریا کی بطور بازگشت ناپذیر و قطعی بر بورژوازی غلبه خواهد یافت لاینحل مانده است و تا محو طبقات در سراسر جهان نیاز به انقلاب خواهد بود. او گفت: «نیاز به انقلاب همیشه خواهد بود. همیشه آشناری از مردم که خود را تحت ستم احساس میکنند، مقامات رده پائین، دانشجویان، کارگران، دهقانان و سربازان، دوست ندارند که گردن کلفتها به آنان زور بگویند، به این جهت است که انقلاب میخواهند. آیا هزار سال دیگر تضاد نخواهد بود؟ چرا نه؟ خواهد بود.»

انقلاب فرهنگی جهان را حیرت زده و غافلگیر کرد! نه بخاطر تعداد شرکت کنندگان که بدلیل بیسابقه بودنش؛ رهبران و حکام يك دولت توده ها را فرا خوانده بودند که دژهای قدرت را بمباران کرده و سروران واقعی جامعه گردند. این انقلابی بود که به یکی از مهمترین سوالاتی که با برقراری اولین دول سوسیالیستی در مقابل بشریت مطرح گشته بود پاسخ نظری و عملی داد. و از اینطریق کلیت علم مارکسیسم به مدارج عالیتری از حل مسئله انقلاب پرولتاری برای رهائی بشریت دست یافت؛ به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم. طبعاً انقلاب فرهنگی - مانند هر انقلاب دیگری نمیتوانست ملایم، مهربان، فروتن و خوددار بوده یا همانند نوشتن مقاله یا برگزاری مجلس میهمانی باشد! این انقلاب قطعاً از هر انقلاب و عمل حماسه آفرین دیگری در تاریخ جرات بیشتری طلب مینمود چرا که انقلابی استثنائی بود؛ رهبرانی با جسارت فوق العاده میخواست چرا که باید فرمان حمله به برج و باروی را میدادند که خود در آن نشسته بودند؛ مائو با صراحت به همه گفت «شما انقلاب سوسیالیستی میکنید هنوز نمیدانید که بورژوازی در کجاست. درست در حزب کمونیست است؛ آنهایی که در قدرتند و راه سرمایه داری را پیشه کرده اند!» «آن کادرهای رهبری کننده که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند یا در حال تبدیل شدن به عناصر بورژوازی بوده و خون کارگران را میمکنند!» کمونیستهای چینی طی سالیان دراز مبارزات پیچیده آموخته بودند که نظم انقلابی فقط از درون بی نظمی های بزرگ، از درون تندر و آتش بیرون میاید اما اکنون مسئله عبارت بود از دامن زدن به بی نظمی بزرگ در

سازمانهای جنبش «چپ» ایران که خط سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی بر آنها غالب است با غرض ورزی و کینه توزی خاص بورژوازی - همواره به تحریف انقلاب فرهنگی پرداخته اند. مثلاً، این عظیمترین مبارزه طبقاتی پرولتاریا را بشما به «دعوی قدرت و کودتای درون قصری» قلمداد کرده اند. حتی رجوع گذرا به تاریخ نشان میدهد که مائو پرنفوذترین شخصیت معاصر بوده - نفوذی که از مرزهای چین هم فراتر رفته، چارگوشه جهان را در مینوردید. او از قدرت «شخصی» هیچ کم نداشت و در زمان انقلاب فرهنگی بالاترین مقام حزبی و دولتی چین بود. اما قدرت واقعی وی بسته به چیزی بود که بخاطرش انقلاب فرهنگی آغاز شد - به قدرت توده ها؛ به اینکه هیچ بودگان آگاهانه بها خیزند و هر چیز گردند؛ به اینکه نه فقط در چین که در سراسر جهان میلیاردها انسان آگاهانه بساخاسته، قدرت سیاسی را بکف گیرند، تا بتوانند توان و قابلیتهای جمعی خود را برای نجات از شرایط پست و زندگی حیوانی که هزاران سال بر آنان تحمیل شده، سازمان دهند. حل این معضل بشریت مستلزم «دعواهای قدرت» سهمناکی در ابعاد تاریخی - جهانی است. بگذار هیچ تردیدی در اینباره نباشد. از این جهت، انقلاب فرهنگی مسلماً «دعوی قدرت» بود. موضوع مرکزی هر انقلابی همین است. انقلاب فرهنگی دعوی قدرت بین پرولتاریا و بورژوازی تحت شرایط سوسیالیسم بود. بقول مائو: «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در جوهر خود يك انقلاب سیاسی بزرگ توسط پرولتاریا علیه بورژوازی، تحت شرایط سوسیالیسم میباشد. این انقلاب ادامه مبارزه طولانی است که حزب کمونیست چین و توده های انقلابی تحت رهبری آن علیه مرتجعین گومیندان انجام دادند. ادامه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است.»

نقشه ریختند و توده های میلیونی را رهبری کردند.

انقلاب پرولتاریائی مانند انقلابات دیگر تاریخ بشر میخواهد قدرت يك طبقه را جایگزین دیگری کند اما فرقی در آن است که نمیخواهد يك نظام استثمارگر را جانشین يك نظام استثمارگر دیگر کند؛ این انقلاب برای محو تمام نظامها و مناسبات استثمارگرانه، تمام نابرابریها و ستمهای اجتماعی، تمام تمایزات دیرینه در جامعه و جهان و انواع تمایزات طبقاتی است. این انقلاب یعنی قطعی ترین گسست ها با مناسبات مالکیت سنتی و ایده های سنتی. قیامگران انقلاب فرهنگی میدانستند بواقع این چیزی نیست که بدون حمله به عرش اعلا، بدون رودرو شدن با سختترین مشکلات و حتی تلخترین شکستها بدست آید. مائو برای همه روشن کرد که حاضر است دست از همه چیز بکشد اما دست از انقلاب نشوید. او برای کسی جای شك باقی نگذارد که در صورت حمله امپریالیستها، و یا از کف دادن قدرت به «کوهها» بازگشته و کمونیستها و توده های چین را در يك جنک چریکی دیگر هدایت خواهد کرد. مائوئیستها در مقابل عجز و لایه رویزیونیستها که انقلاب فرهنگی کشور را دچار بی نظمی بزرگ خواهد نمود گفتند: بی نظمی عظیم به نظم بزرگ انقلابی می انجامد. رهبران انقلاب فرهنگی که چیان چین از برجسته ترین آنها بود بی محابا توده ها را به میدان مبارزه علیه بورژوازی گشاندند و رهبریشان میکردند. چیان چین در این کار آموزه مائوتسه دون را بکار میبست که «شنا کردن در رودخانه ها در خلاف جریان آب، قدرت اراده و شجاعت فرد را تقویت میکند»؛ او به کادرهای جوان می آموخت که در ادامه انقلاب پیگیری بخرج دهند، از زیگزاهها و شکستهای راه مبارزه نهراسند چرا که اینها عزم و اراده توده های انقلابی را زیاد میکند و توانائی آنان را در تشخیص مارکسیسم واقعی از دروغین بالا

خانه خود و در دولت و حزب خود. آنها در شرایطی که کشور از سوی امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیست روسی تهدید میشد، در حزب کمونیست چین اقلیتی عقاید مائو را باور داشتند. قیامگران انقلاب فرهنگی جرات کردند تصریح کنند که از راهپیمائی ده هزار فرستگي بسوی کمونیسم فقط چند گام طی شده و هنوز راهی پرپیچ و خم در پی است. آنان جرات داشتند که خود را به تاسیس يك دولت - حتی دولت سوسیالیستی باشد - دلخوش ندارند. آنان تردیدی برجای نگذارند که سوسیالیسم «گذرگاه» است و نه «اطرافگاه» و اگر به آن به صورت «اطرافگاه» برخورد شود، بالاجبار عقبگرد در پی خواهد داشت. آنان جسارت داشتند که جایگاه بدست آمده را - هرچند قله رفیعی باشد - برای دست یافتن به قله هائی رفیعت تر كند. در آن مقطع حتی کمونیستهای بودند که تئوریهای مائو پیرامون وجود طبقات و ادامه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را، قبول داشتند اما قبول راه حل مائو یعنی دست زدن به انقلابات توین و ادامه دار برایشان سخت بود چراکه این امر انقلابیگری، جرات نمودن و خطر کردن قابل ملاحظه ای را طلب میکرد. مائو و پیروانش عمیقاً این قانون دیالکتیکی را درك میکردند که بدون خطر کردن، بدون آنکه هر آنچه بدست آمده را در خط اول نبرد و بالاجبار در معرض از کف رفتن بگذارند چیزهای عالیتری - جامعه، دولت و حزبی انقلابیتر - به کف نخواهد آمد؛ بعلاوه هر آنچه هم که بدست آمده بتدریج ماهیت انقلابی خود را از کف داده و دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت به دولت دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت مردم تغییر هویت خواهد داد. جسارت رهبران انقلاب فرهنگی از این درك نشئت میگرفت. آنان میدانستند که این نبرد مرگ و زندگی است. هرچند پیروزی حتمی نبود اما اجتناب از آن مرگ حتمی انقلاب پرولتاری را بدنبال داشت. اما مائو و یارانش برای پیروز شدن

میبرد.



معننچیان چینی در جریان انقلاب فرهنگی از رویزیونیسم انتقاد می کنند.

تاریخچه مبارزات جنبش کمونیستی و پرولتاریای بین المللی جهت محو سرمایه داری کمتر از ۱۵۰ سال است؛ با این وصف پر از پیروزی های شورانگیز و همچنین شکستهای آموزنده است. اولین قله تابناک ما کمون پاریس است که نخستین تلاش پرولتاریا برای کسب قهرآمیز قدرت از دست بورژوازی بود؛ اما عمر کمون کوتاه بود. سپس تحت رهبری لنین کبیر نخستین دولت سوسیالیستی برقرار شد و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۹ در چین تحت رهبری مائوتسه دون اردوی جهانی سوسیالیسم را قدرتمندتر ساخت و راه انقلابات پرولتری در شرق را گشود. اما با احیاء سرمایه داری در شوروی جنبش کمونیستی و پرولتاریای بین المللی با شکست بزرگی روبرو شد. کمونیستها تحت رهبری مائو از این شکست جمع بندی علمی کردند و با براه انداختن انقلاب فرهنگی این شکست را به ضد خود بدل ساختند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون رفیعترین قله ای بود که بشر در مارش طولانی بسوی جامعه کمونیستی به آن دست یافته است. سرنگونی دولت سوسیالیستی در چین عقبگرد دیگری در این راه بود. با این وضعیت چگونه مقابله کرده و بقیه راه را چگونه طی خواهیم کرد؟ از سال ۱۹۷۶ که چین به جهان سرمایه داری پیوست ما دارای هیچ پایگاه سرخ سوسیالیستی در جهان نیستیم و باید دور نوینی از مبارزه برای رها کردن بخشهای بزرگی از جهان و بالاخره کل جهان از چنگالهای امپریالیستها و مترجمین را شروع کنیم. دستمایه ما در این کار چیست؟ هرچند هیچکدام از پیروزیهای فوق بخودی خود پابرجا نمانده اند اما هر کدام نقطه عزیمت نوینی را در این مبارزه تاریخی - جهانی به ثبت رسانده اند و میراث قدرتمندی را برای ما برجای گذارده اند. در این میان دانش انقلاب و ایدئولوژی تکامل یافته مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیسم تعیین کننده ترین دارائی ماست. همانگونه که در رودخانه های عظیم هرموجی که بر میخیزد بلندتر از موجهای قبلی است، انقلاب نیز وقتی از یک نسل به نسل دیگر منتقل میشود مهر عالیترین پیشرفتها را بر خود دارد. بقول لنین: «ما بهتر از پیشینیان خود جنگیدیم، فرزندان ما بهتر از ما خواهند جنگید؛ آنها مسلما پیروز خواهند شد.» - به نقل از مقاله «طبقه کارگر و مالتوس - ایسم جدید»

خواهیم بود. این را تاریخ تلاشهای طبقه جهانی مان برای کسب قدرت و محو طبقات، نشان داده است. دور نوینی از مبارزه ما برای پیروزی شروع شده است. مسلما به نسبت پیشینیان خود داده های استراتژیک بسیار غنی داریم تا پیروزیهای عظیمتری را تضمین کنیم. و شاید در این دور پیروزیمان قطعی و بازگشت ناپذیر باشد.

رویزیونیستها و بورژوازی میتوانند موقتا اعتباری و پیروزیهای بدست آورند اما خیلی زود از اعتبار افتاده و مغلوب می شوند. يك ضرب المثل چینی میگوید «رودخانه همیشه بسوی شرق روان میشود حتی اگر کوهها و صخره های بلند و بسیاری بر سر راهش قرار گیرد.» جهان نو و در حال زایش بر جهان کهنه و پوسیده غلبه خواهد کرد. در این راه مبارزات طبقاتی عظیمی را از سر خواهیم گذراند - مبارزاتی که تا زمان محو طبقات در سراسر جهان بزرگترین منبع شور و شادی انسان و ارضاء کننده او خواهد بود. مهم این نیست که جاده انقلاب چقدر پریپیچ و خم بوده و با چه عقبردهائی مواجه شده ایم. از همه اینها باید جمع بستنی علمی داشته باشیم و داریم. تعیین کننده ترین حقیقت آنست که اکثریت توده های مردم جهان انقلاب میخواهند. رهائی از زنجیرهای اسارت این جهان واژگونه، رویای همیشگی آنان خواهد بود. این امر را با سلاح شکست ناپذیر علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیسم میتوان متحقق ساخت. فقط باید با جسارتی که چیان چین و رهبران انقلاب فرهنگی از خود نشان دادند آنرا بکار بست.

چیان چین و دیگر رهبران انقلاب فرهنگی از رهبران پرولتاریای در قدرت بودند. آنان از مقام و اقتدار خود در حزب و دولت جهت ادامه انقلاب، رهبری و پیش راندن آن استفاده نمودند. چیان چین از چنین مقامی به موقعیت اسارت درآمد؛ با این وصف ذره ای از منافع انقلاب را برای حفظ خود و بازپس گرفتن مقام خود تاخت نزد و تحت شکنجه و آزار پرچم سرخ پرولتاریای بین المللی را در اهتزاز نگاه داشت. او محصول شگفت ترین تلاشهای بشری برای گذر کردن به ورای جهان کنونی و مناسبات کنونی بود، پس بی سبب نبود که توانست حتی در اسارت نشان دهد که چه کسی از دیگری میترسد و چه کسی طغرغم شکست موقت نماینده آینده است. @

قانون دیالکتیک و تجارب تاریخ ثابت میکند که پیروزیها و شکستهای ما کاملا منطبق بر قانونمندی انقلاب است. بورژوازی چند صد سال جنگید، چندین بار مجددا قدرت را از کف داد تا بالاخره بر فئودالیسم پیروز شد. این مسئله قطعا در مورد انقلاب پرولتری بیشتر مصداق دارد چرا که انقلاب پرولتری نسیخواید مانند انقلاب بورژوائی يك نظام استثمارگرانه را جانشین نظام استثمارگرانه قبلی کند. از اینرو ما با پیچیدگیها و مشکلات بمراتب عظیمتری روبرو بوده ایم و

زندگی حماسی چیان چین

چیان چین بسال ۱۹۱۶ در منطقه ای کشاورزی در استان شان دون دنیا آمد. پدرش يك كارگاه نجاری داشت و علاوه بر آن كار کشاورزی هم میکرد. تعداد فرزندان كثير و اغلب وضع اقتصادی خانواده بد بود. بر او نام «شومو ن» نهادند که بمعنای «ناب و ساده» است. اولین نکته ای که برای او سوال برانگیز بود نارضایتی پدر از موث بودن وی بود. در سال ۱۹۲۰ او حاضر به استفاده از پاپوش مخصوصی که برای کوچک نگهداشتن پای دختران بود، نشد و از آن به بعد در مدرسه لقب «پاهای آزاد» گرفت. در چین کهن رسم بود که پای زنان را با نوارهای محکم ببندند تا به اصطلاح زیبا بمانند. فلسفه پشت این عمل ارتجاعی که زنان را از راه رفتن عادی یا از دویدن محروم میکرد آن بود که پای رهرو مختص مردان است که باید مسافرت و کار کنند؛ و زن که در خانه میماند احتیاجی به پای سالم ندارد. در همان هنگام بود که او از مادرش در مقابل ضرب و شتم پدر دفاع برخاست و سپس هردو مجبور به فرار از خانه و ترك شهر شدند از این دوره به بعد آن دو زندگی بسیار سختی را آغاز کردند. مادر او مجبور به خدمت در خانه این و آن شد و بارها برای حفظ شغل خود مجبور شد تعديت صاحبخانه ها را تحمل کند.

«شومو ن» در این منطقه به مدرسه ابتدائی رفت. در آنزمان او شاهد گشتار بیسابقه حکومت از توده ها بود. پس از چند سال او به نزد خانواده مادریش بازگشت و پدر بزرگش تلاش کرد که وی را به يك مدرسه مقرراتی بفرستد. طبق احکام کنفوسیوسی که در چین غالب بود هر زنی میبایست در طول حیات خود تابع سه نفر باشد: در کودکی تابع پدر، در جوانی تابع شوهر و بعد از بیوه شدن تابع فرزندان پسر. «شومو ن» این انضباط کنفوسیوسی را زیر پا نهاد و برخلاف تصمیم پدر بزرگ کوشید کاری در يك كارخانه دخانیات بدست آورد - در آنزمان كار در كارخانه بین زنان چینی رسم نبود. خانواده مادری بشدت با این امر مخالفت ورزید و «شومو ن» بسال ۱۹۲۸ آنها را ترك گفت. در همین سال مادرش را از دست داد و با مختصر پولی که او برایش بجا گذاشته بود خود را به مدرسه هنرپیشگی آن منطقه رساند تا به کار مورد علاقه اش یعنی تئاتر بپردازد. در اینجا برای خود نام «یون هه» را برگزید که بمعنای «پرنده ای در آسمان» است. او در مدرسه تئاتر پیشرفت زیادی نمود و ایده های سیاسی نیز

از همینجا شکل گرفت. این مدرسه تحت تاثیر عقاید چپ، غیر سنتی و نیز کمونیستی قرار داشت و استادانش جزء مخالفان نظم موجود بحساب میامدند. برای رسیدن به سطوح بالاتر آموزشی نیاز به گذراندن کنکور مدرسه هنرهای زیبا بود. «یون هه» در این کنکور شرکت کرد و بخاطر آنکه نقش يك روستائی به او میخورد (او موهای بافته بلندی داشت و لهجه اش روستائی بود) در کنکور موفق شد اما بلافاصله بعد از قبولی موهایش را کوتاه کرد و خشم و تعجب یکی از امتحانان اصلی را برانگیخت. مدرسه جدید در محل يك معبد قدیمی کنفوسیوسی برپا شده بود و در صحن این معبد يك مجسمه بزرگ کنفوسیوس قرار داشت که کلاه گیس مخصوص تشریفاتی را بر سرش نهاده بودند. شاگردان که اکثر عقاید ضد سنتی داشتند شرط بستند که کداميك جرات میکنند شبانه کلاه گیس را از سر کنفوسیوس بربایند. چند روز گذشت و هیچکس از آنها که اکثریت قریب به اتفاقشان پسر بودند چنین جراتی بخود راه نداد. اما در میان تعجب همگان يك روز «یون هه» جوان کلاه گیس را برداشت. او از همان زمان به اجرای نمایشنامه های مترقی و آشکارا سیاسی رو آورد.

در سن شانزده سالگی به علت وقوع بحران ، مدرسه تئاتر تعطیل شد و کمی بعد او برای نخستین بار با يك جوان تجارخانه چینی ازدواج کرد اما روحیه شورشگر وی با خواسته ها و اهداف محدود شوهرش جور درنیامد و پس از چند ماه از هم جدا شدند. در سال ۱۹۳۰ «یون هه» در شهر ژوان به فعالیت سیاسی پرداخت - فعالیتی که با مبارزه برای رهایی زن مشخص میشد. او در مبارزه با باند پیچی پای زنان ، فحشاء، ازدواجهای اجباری و معامله گرانه و برپایی مراسم ۸ مارس روز جهانی زن مشغول گشت. سپس به شهر کین دائو رفته و بعنوان کارمند در کتابخانه دانشگاه آن شهر مشغول به کار شد. در اینجا به مطالعه تاریخ ادبیات چین و کشورهای خارجی پرداخت و با استادانی آشنا شد که عقاید کمونیستی داشتند. در همین هنگام او به نوشتن داستانهای کوتاه و شعر در سبک رزمنده آن دوران پرداخت و نمایشنامه ای بنام «چه کسی قاتل است؟» نیز نوشت که شرح زندگی يك جوان کمونیست، مرگ مادر وی و سرانجام دستگیریش است. در همین دوران با يك کادر دانشجوی کمونیست بنام «یو کی وی» که بعدها از کادرهای برجسته حزب کمونیست شد آشنا گشت و از طریق وی با حزب ارتباط برقرار کرد. «یون

هه» کمی بعد شانگهای را ترك گفت و به پکن رفت و در دانشگاه این شهر در کلاسهای جامعه شناسی شرکت جست. در سال ۱۹۳۴ بهنگام بازگشت به شانگهای با يك رفیق دیگر توسط پلیس دستگیر شد و نسخه هایی از يك مجله ممنوعه نزد آنان پیدا شد. گروه حزبی در شانگهای بلافاصله دست به اقدام زد و با دادن



چیان چین و مائوتسه دون در ینان

عزیمت به ینان

مداوما در معرض حملات شرم آور بوده و باید سخت علیه این شرایط مبارزه کنند. چیان چین و مائوتسه دون در تمام این زمینه ها اتحاد نظر گسترده ای داشتند، آشنائی و عشق آنان از اینجا شروع شد و بمدت ۳۸ سال یاران نزدیکی بودند که رشته های محکم نفرت به دشمن و عشق به خلق آنان را بهم پیوند میداد.

در رابطه با چیان چین، مائوتسه دون درک عمیقتری از مسائل مربوط به عرصه هنر و ادبیات کسب کرد و در سراسر عمر مشترکشان در این زمینه از چیان چین تاثیر گرفت، برخی از دشمنان مائو در حزب از همان ابتدا مخالف چیان چین و ازدواج آن دو بودند. بالاخره دفتر سیاسی حزب به آن رضایت داد اما با این شرط پس مانده فتودالی که چیان چین از حزب و سیاست دور بماند! البته مائو و چیان چین هرگز به این شرط گردن نگذاشتند، این مسئله بخودی خود نشانگر نفوذ گسترده ایده های پوسیده جامعه فتودالی بود بطوریکه حتی در صفوف انقلابیون کسانی یافت میشدند که از فکر تبدیل زنی به یک رهبر انقلابی قدرتمند هراسناک بودند. بالاخره چیان چین تبدیل به یکی از رهبران قدرتمند حزب کمونیست چین و برجسته ترین زن تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی شد. اما همواره باید سخت مبارزه میکرد تا این کیفیتش به بقیه در صفحه ۱۸

«لان پین» بسال ۱۹۳۸ از حزب تقاضای انتقال به ینان - منطقه پایگامی که تحت رهبری مائوتسه دون برقرار شده بود - کرد. او به کمک «یوکی وی» و «کان شن» که بعدها یکی از رهبران بزرگ حزب کمونیست گشت، راهی منطقه آزاد شده «ینان» شد تا به ارتش سرخ بپیوندد. در آنجا آموزشهای سیاسی - ایدئولوژیک و نظامی را با جدیت و علاقه دنبال میکرد. مسئولیت «لان پین» در این دوره، بایگان کمیسیون نظامی بود. از این دوره به بعد، نام وی «چیان چین» یا «رودخانه لاجوردی» شد. او همچنین در «واحد سینمایی فیلمهای مستند ینان» به فعالیت پرداخت. در اینجا بود که مائوتسه دون و چیان چین با یکدیگر آشنا شدند. مائو علاقه زیادی به نمایشنامه، کنسرت، شعر و هنر داشت. او معتقد بود که هنر و ادبیات نقش بزرگی را در خلق افکار عمومی بازی میکنند و هنر باید در خدمت آرمانهای انقلابی قرار گیرد. از این جهت او توجه خاصی به فعالیتهای هنری و کادراهای هنرمند حزب میکرد. مائو هنرمندان و زنان هنرپیشه را که جرات کرده و خود را رها نموده بودند میستود. او میدانست در جامعه ای که ایده های سنتی زنان هنرمند را «بی بند وبار» دانسته و تحقیر میکنند، این زنان

رشوه به نگهبانان و تهیه لباس عادی، آنها را از زندان فراری داد. اما کمی بعد او را دوباره دستگیر کردند و به مدت هشت ماه در زندان نگهداشتند. در زندان زنان او با سایر زندانیان صحبت میکرد و به آنان در مورد نحوه بازجویی پس دادن رهنمود میداد.

بعد از آزادی، فعالیت هنری خود را در سطحی محدودتر و با نام «لان پین» از سر گرفت و به نقد نقش سنتی زن در سناریوها و متون نمایشی انتقاد پرداخت. بقول یکی از همکاران وی در آن دوره: «او مخالف شخصیت زن احساساتی و حوصله سر بر فیلم ها بود. زنی که خنده های احمقانه و عصبی میکرد و آنقدر ظریف بود که در باد می شکست. زنی که همواره برای سرپا ایستادن محتاج یک مرد بود.»

در همین دوره با یک شخصیت مترقی هنری بنام «تانگ نا» ازدواج کرد. اگرچه «تانگ نا» آزادیخواه محسوب میشد، اما نقشی تباهی برای «لان پین» قائل بود و بهمین علت زندگی مشترک آنها دیری نپایید. در سال ۱۹۳۷، «لان پین» شانگهای را ترك نمود، زیرا نامش در لیستی قرار گرفته بود که پلیس قصد دستگیریشان را داشت.

رامخ تر شد که: «رهائی زن نیز تنها بقوه جبر، بزور سلاح حاصل خواهد شد.»
پس از قریب بیست سال جنگ درازمدت توده ای، انقلاب به پیروزی رسید، در بیانیه اعلام پیروزی مائوتسه دون اعلام کرد: «چین بپا خاسته است!» صدها میلیون نفر زنجیرهای بردگی را پاره کرده و درگیر زیر و رو کردن و تغییر چهره جامعه در همه عرصه های آن از سیاست و اقتصاد تا فرهنگ و هنر شدند، نیمی از آنان زنان بودند. جنبش بزرگی برای رهائی زنان از بندهای اسارت ایده ها و سنتهای کهنه براف افکند، ازدواج اجباری غیر قانونی شد، به زنان حق طلاق داده شد و تعدی و اجحافات مردان بر زنان بشدت تقبیح و طرد شد؛ زنان تشویق شدند که برای تعیین سرنوشت جامعه و زدودن علائم جامعه ستمگرانه کهن در صفوف اول مبارزه قرار گیرند، در این مبارزات چین به مثابه یک رهبر مهم تجلی کرد و بیش از پیش آبدیده گشت.

نبرد در عرصه هنر و ادبیات

او پس از پیروزی انقلاب بسال ۱۹۴۹، پیگیرانه بکار در عرصه هنر و ادبیات پرداخت و آثاری که در آن مقطع با محتوای بورژوازی یا فئودالی خلق میشد را به نقد کشید، در این دوره او از لزوم اصلاح اپرای پکن - یک مرکز عمده فعالیت نمایشی در چین - صحبت بمیان آورد. برخی رهبران بورژوا دمکرات درون حزب بر این اعتقاد بودند که وظیفه اپرای پکن احیای آثار کهن و سنتی چین است، بر همین پایه هنرمندان صاحب نام به اجرای نمایشنامه های قدیمی که اکثرا شرح حال سلاطین و امپراتورها بود روی آوردند. در مقابل، چین این هنر را بعنوان هنر فئودالی محکوم کرد و موفق شد از اجرای دو نمایشنامه نیز جلوگیری کند، در بهار همانسال، فیلم «داستان پشت پرده دربار سلسله کینگ» تهیه شده در هنگ کنگ اکران شد. چین این فیلم را بعنوان توجیه گر مداخله امپریالیستی ۱۹۰۰ در چین، تحریف کننده قیام بوکسورها و مخدوش کننده تحلیل های طبقاتی محکوم کرد. کار بدانجا کشید که در سال ۱۹۵۰ جلسه ای با حضور نویسندگان، مورخان و مقامات دولتی در عرصه ادبیات و هنر برای بحث در مورد محتوای این فیلم تشکیل گشت. لیوشائوچی، در آن جلسه فیلم را با عنوان «میهن پرستانه» ستود. و چین این فیلم را خائنانه خواند، بحث بر سر این فیلم تا سال ۱۹۵۴ ادامه یافت و سرانجام بحث بورژوا دمکرات ها پیش رفت. سپس نوبت به مجادله بر سر فیلم «تاریخچه وو سوون» رسید. چین این فیلم را پدرسالارانه و بورژوا رفرمیستی یافت. اما معاون وزیر فرهنگ با تفرعن به وی گفت: «تو اصلا کی هستی که به این اثر حمله میکنی؟» و چین این پاسخ داد: «این رفرمیسم از آن شما باد!» در همانسال دو مقاله بقلم چین چین و مائوتسه دون در «روزنامه خلق» - ارگان حزب - در نقد فیلم

و مستقل است، وجود ندارد.» چیان چین با این خط کاملاً موافق بود و از همان زمان نفرت چند هنرمند مشهور حاضر در محفل که از نظریه «هنر برای هنر» پیروی میکردند را برای خود خرید.

در سال ۱۹۴۷، هنگامیکه جنگ داخلی علیه قوای چانکایشک در گرفت، بعنوان مشاور سیاسی رسته سوم قوای کمونیست انتخاب شد و در کنار مائو و گردان شنسی شمالی به نبرد پرداخت. او تنها زن عضو حزب کمونیست بود که صدر مائو را در میدان نبرد همراهی میکرد. در اینجا با زنان دهقانی روبرو شد که فریاد میزدند: «ما هم به اندازه مردان قوی هستیم. ما را مسلح کنید!» چیان چین بر این اعتقاد

زندگی حماسی چیان چین رسمیت شناخته شود، او بارها آماج حملات و شایعات شرم آور مخالفین درون حزب شد و حتی بسیاری اوقات که مخالفین مائو در حزب جرات نداشتند مستقیماً بخودش حمله کنند دست به حملات و شایعه پراکنی علیه چیان چین میزدند.

در بهار ۱۹۴۲ بعنوان منشی مائو در تنظیم سخنرانیهای محفل هنری و ادبی ینان شرکت جست. مائو در این سخنرانی گفته: «در جهان امروز کل فرهنگ، ادبیات و هنر متعلق به یک طبقه معین و در خدمت خط سیاسی معینی است. در واقع چیزی به نام هنر برای هنر که ماورای طبقات قرار دارد یا هنری که از سیاست مجزا

خودکشی یا قتل یک رهبر مائوئیست - چیان چین؟

اطلاعیه مطبوعاتی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

شگفت آور است که خبر بشدت مشکوک دال بر «خودکشی» چیان چین - این برجسته ترین زندانی سیاسی جهان - برای مطبوعات بین المللی بهیچوجه سؤال برانگیز نبوده است! و این در حالیکه خبر فوق توسط دشمنان قسم خورده چیان چین، یعنی حکام فعلی چین اعلام شده است - کسانی که در سال ۱۹۷۶ از طریق کودتایی حاکمیت سوسیالیستی پرولتری را در چین سرنگون کرده و از آن موقع بر چین حکم رانده اند، چه مدرکی ارائه شده تا نشان دهد شکنجه گران چیان چین که او را ۱۵ سال پشت میله های زندان نگاه داشتند، همانجا او را نکشته اند؟ آیا این کار از جانیانی که همین دوسال پیش هزاران تظاهرکننده معترض به حکومت ستمگرانه شان را به رگیار گلوله بستند، بعید است؟ چرا این بزدلان که دستشان به خون کارگران و دانشجویان آغشته است برای اعلام خبر مرگ چیان چین سه هفته - یعنی تا شب سالگرد قتل عام میدان صلح آسمانی (تین آن مین) - صبر کردند؟

دست در دست نویسندگان مطبوعات بین المللی، حکام سرمایه دار چین تلاشی سخت و طولانی کرده اند تا دستاوردهای سوسیالیسم را وارونه جلوه داده و بر میراث یکی از سببهای زنده گذشته انقلابی چین خاک پاشیده، آن را تحریف و دفن کنند. در واقع، آنان میخواهند آخرین فرصت مهم را برای دفن خط انقلابی مائوتسه دون و جنبش عظیم و تحولات همه جانبه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، مورد بهره برداری قرار دهند. این خود مائو بود که گفت: «مورد حمله دشمن واقع شدن چیز خوبی است و نه بد!» حرفهای او مصداق پیدا کرده است. چیان چین کاملاً تیره و تار، بدون حتی یک نکته مثبت، تصویر میشود تا میلیونها تن در سراسر جهان که از این فصل از تاریخ انقلاب الهام گرفته اند، از بدست گرفتن علم اندیشه مائو و سرنگونی نظم کهن دلسرد شوند.

چیان چین مصرازه از ندامت کردن یا به گردن گرفتن هرگونه جنایتی، مگر انقلاب کردن، سرباز زد. به این دلیل رهروان سرمایه داری که در سال ۱۹۷۶ تحت رهبری دن سیاو پین - این دشمن غدار مائو - قدرت را غصب کردند، چیان چین را محاکمه و به مرگ محکوم نمودند. و بهمین دلیل او امروزه در مرگش، توسط دستگاه مطبوعاتی بین المللی مجدداً محاکمه شده و مورد قضاوت قرار میگیرد.

دن سیاو پین بسادگی قادر نبود او و دیگر رفقای انقلابی مائو که همراه با چیان چین محاکمه شدند را اعدام کند، چراکه این انقلابیون از محبوبیت گسترده و عمیقی در میان توده های چین برخوردارند. از اینرو رژیم او را به مدت ۱۵ سال در زندانهای خود نگاه داشت. چیان چین در تمام این سالها در حالیکه از بیماری و شرایط سخت زندان در رنج بود، مقاوم و سازش ناپذیر باقی ماند.... کجا بود آن فریادهای بین المللی در مورد نقض حقوق بشر؟

حقیقت سخت آن است که مطبوعات و حکومتهایی که این مطبوعات سخنگویانشان هستند، خود با قتل عام بیش از ۱۰۰ هزارتن از اهالی عراق رکورد جدیدی از وحشیگری عصر مدرن را بر جای گذارده اند. پس فصل مشترک بسیار زیادی با امثال دن سیاو پین دارند. آنان خود بسیار خوشحالند از اینکه چین باردیگر زیر چکمه سرمایه و سلطه خارجی قرار گرفته و همانند دوران قبل از انقلاب مجدداً، دروازه های چین بروی غارت و استثمار آنان باز شده است؛ پس چه باک از همراهی با مستبدینی که هزاران نفر را در تین آن مین به قتل رساندند و «غیر دموکراتیک» بودنشان عریان است.

مطبوعات بطور متفق القول و تبهکارانه به چیان چین، چه در حیات و چه در مرگ، حمله برده اند، اما صدها هزار تن دیگر او را به مثابه زنی که رهبر سازش ناپذیر پرولتاریا بود، بیاد داشته و عزیز خواهند داشت - به مثابه کسی که زندگیش انسان را جهت ازهم دریدن زنجیرهای سنن و انقلاب کردن، برمی انگیزد

زنده باد روحیه انقلابی رفیق چیان چین!

«چکامه شکوفه ارغوان»

باد و باران، بهاران را مهرند
و گریز برف، خوشامدی است به او
بر فراز صخره های پر برف
سر می زند شکوفه ارغوان - زیبا و سرمست -
سرمست از آن رو، که مژده رسان بهاران است
او بهار را تنها برای خویش نمیخواهد
فردا که بر فراز کوهستان
خیل گلها شکوفه زند
ارغوان در میانشان به خنده می نشیند
سروده مائوتسه دون - دسامبر ۱۹۶۱

به او برنداشتند، خصوصیات هشتاد
کمیونتها و پروتشرهای آگاه همواره عزیز
خواهند داشت.
چیان چین در اسارت در گذشت و زنده نماند
تا روز سرنگونی راهزنان خون آشامی مانند دن
سیائو پین که امروز بر چین حاکمند را
ببیند. اما زمانی که بالاخره پرولتاریا و توده
ها در چین موفق به برقراری مجدد حاکمیتشان
شوند، خاطره و زندگی سراسر مبارزه چیان
چین بخاطر آرمان کمونیستی، مسلما جایگاه
ویژه ای در قلب و ذهن آنان خواهد داشت. تا
فرارسیدن آن زمان، ضدیت خلل ناپذیر رفیق
چیان چین با زنجیر سنن، و سازش ناپذیری و
روحیه انقلابی چسورانه او مثل همیشه بسان
مژده رسان بهار خواهد بود.

۸ ژوئن ۱۹۹۱

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مائو را به هنرمندان عرضه میکرد و به آنها
میگفت «گمان نکنید که من فقط برای به صحنه
بردن نمایشات به اینجا آمده ام. من آمده ام تا
با فئودالیسم و رویزیونیسم بجنگم.»
در دهه ۱۹۶۰ چیان چین بدلیل بیماری در
شانگهای بستری بود. او در این مدت به دیدن
نمایشنامه، فیلم و دیگر تولیدات هنری
پرداخت. مشاهداتش آزار دهنده و شوک آور
بودند: بسیاری از آثار هنری در تضاد با
اهداف جامعه سوسیالیستی قرار داشته و ایده
های کهنه، عادات، ارزشها و رفتار طبقات
استثمارگر سرنگون شده را تبلیغ میکردند.
خلاصه او فهمید صحنه هنر در اشغال نیروهای
است که مخالف محو امتیازات و نابرابریها
هستند. او این را «هنر مرده ها» نامید. یکی از
خصائل مهم جامعه سوسیالیستی آنست که
هنوز طبقات در آن موجود بوده و مبارزه
طبقاتی ادامه مییابد. وضعیتی را که چیان چین
در عرصه هنر و فرهنگ مشاهده کرد نشانه زنده
ای از این امر بود. او در هدایت فعالیتهای
هنری حزب متوجه شد که «هنر مردگان»
حامیان قدرتمندی درون خود حزب کمونیست
دارد. در تابستان ۱۹۶۴ چیان چین سخنرانی
بقیه در صفحه ۲۰

۱۹۸۱، با شجاعت جایگاه متهم را به سنگری
برای دفاع از دستاوردهای حاکمیت کارگران
و دهقانان در چین و محکوم کردن
رویزیونیستهای غاصب قدرت که میراث مائو
را لگدمال میکردند، تبدیل نمود. چیان چین با
اینکار سخنگوی مائوئیستهای اصیل سراسر
جهان شد که با کودتای ارتجاعی در چین
ضدیت ورزیده و پروسه تجدید سازماندهی را
آغاز کرده بودند - پروسه ای که به تشکیل جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی منجر شد. جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی، چیان چین را در
طول سالهای دراز اسارتش از خود دانسته و ما
امروز زندگی و خاطره این قهرمان انقلابی را
گرامی میداریم.

چیان چین همواره دشمن آشتی ناپذیر همه
بی عدالتیها و نابرابریهای جامعه کهن بود.
مهمتر آنکه، او زندگی خود را وقف خلق جامعه
نوین، جامعه ای که در آن مناسباتی نوین بین
انسانها برقرار است، نمود. چیان چین نفرت
تسکین ناپذیر همه مشاطه گران استثمار را
برای خود خرید: از نظر اینان گذاردن قدرت
در دست کسانی که سابقاً هیچ بودند،
بزرگترین «جنایت» هاست. در نزد آنان داشتن
چشم انداز یک جامعه کمونیستی بدون طبقه،
نهایت «از کف دادن عقل» است. بعلاوه،
امپراطوران نوین چین هرگز نمیتوانستند یک
زن را از این بابت که آشیان گرمشان را بهم زد
ببخشند. آنها مصمم بودند تا سیاست فئودالی
مبنی بر مجازات زن بخاطر «جنایات» شوهر -
مائوتسه دون - را بکار بندند. اما خصوصیات
چیان چین که مرتجعین و کوته بینان با نفرت
یاد میکنند و هرگز به خاطرش دست از حمله

در پنجم ژوئن ۱۹۹۱، مقامات چین مرگ
چیان چین را اعلام نمودند. مرگ او در شرایطی
بسیار مشکوک و زمانی رخ داد که ۱۵ سال از
اسارتش توسط رژیم ارتجاعی چین میگذشت.
چیان چین سمبل زنده انقلاب کبیر فرهنگی
پرولتاریائی، یعنی جنبش تاریخی صدها
میلیون تن از کارگران، دهقانان و روشنفکران
انقلابی بود که مائوتسه دون به سال ۱۹۶۶، در
چین آغازید. در آن جنبش عظیم، چیان چین
همراه با دیگر پیروان مائو، جرات نمودند
خلق را علیه آن دسته از گردن کلفتها و
مقامات بالای حزبی که تلاش میکردند چین
سوسیالیستی را به یک دولت ارتجاعی سرمایه
داری تبدیل کنند، رهبری نمایند. در این
پیکار حماسی ده ساله، توده ها به دژهایی که
همواره برایشان ممنوع ورود بود هجوم بردند
و پرولتاریا جوانه های یک جامعه کاملاً متفاوت
را آبیاری کرد. چیان چین در خط مقدم این
پیشرفتهای عظیم بود و بطور اخص تحول در
اپرای پکن و باله را رهبری کرد - این عرصه
ها که آثارشان به تجلیل از جامعه کهن
اختصاص داشت به یک هنر کاملاً نوین بدل
شدند که کارگران و دهقانان را تصویر
میکردند.

تحت رهبری و با حمایت مائوتسه دون،
چیان چین و رفقاییش موفق شدند به مدت ده
سال از احیای سرمایه داری در چین ممانعت
بجمل آورند. اما به فاصله یکماه از مرگ
مائوتسه دون، راستها در چین پیروان مائو را
سرنگون ساخته و چیان چین، چان چون چیاو
و دیگر مائوئیستهای برجسته را زندانی کردند.
چیان چین، در جریان محاکمه اش به سال

مذکور بچاپ رسید.

در پایان سال ۱۹۵۱ بود که چیان چین برای
شرکت مستقیم در جنبش رفرم ارضی به
روستاهای اطراف «ووهان» رفت، او همچون یک
روستائی ساده با نام مستعار «لی چین» بکار
مشغول گشت. او گروهی از دهقانان را حول
خود شکل داد تا بر مالکان بشورند، املاک و
اموالشان را مصادره کنند و به تقسیم اراضی
بپردازند. بعد از پایان رفرم ارضی، «لی چین»
در حالی که اشک می ریخت و روستائیان نیز با
اشک و نواختن ساز و دهل بدرقه اش میکردند،
به پکن بازگشت. مقامات عالییه وزارت فرهنگ
با ناراحتی از او استقبال کردند. یکی از آنان
به نام «ژو یان» گفت: «وقتی او اینجااست،
کارها سخت میشود.»

چیان چین در سال ۱۹۵۲ به استودیوی فیلم
شانگهای رفت تا در تهیه یک رشته فیلم بر سر
چنگ داخلی شرکت کند. او پیش از این فیلمی
مستند درباره زندگی صدر مائو در منطقه آزاد
شده تهیه کرده بود. اما «ژو یان» از انجام
کارهای نهائی فیلم های «هزار نبرد» و
«کارزارهای لیائو - شن و هوای های»
جلوگیری نمود.
در پائیز همانسال، چیان چین که از تب

شدید و ناراحتی کبد رنج میبرد برای معالجه
عازم مسکو شد. او ۱۱ ماه در آنجا بستری بود.
در بازگشت به پکن چیان چین فعالیت خود
در عرصه نقد هنری و آفرینش آثار پرولتری
را ادامه داد. طی سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۴ که
مصادف با اوچگیری مبارزات حزب کمونیست
چین علیه رویزیونیسم خروشقی بود، یک
جریان رهرو سرمایه داری درون حزب و دولت
چین نیز سر بلند کرد و به مقاومت پرداخت.
این مقاومت در آغاز بیش از هر جای دیگر در
عرصه آموزشی، فرهنگی و ادبی و هنری
منعکس شد. نمونه ای از این مقاومت به شکل
مخالفت برخی مقامات عالیرتبه هنری با
تغییرات پیشنهادی چیان چین در اپرای پکن
صورت گرفت. شعاری که او در برابر
هنرمندان جلو گذاشت چنین بود «انقلابی
شوید نه چیز دیگر». شهردار پکن که پنگ نام
داشت نخست چیان چین را جدی نمیگرفت و
این بحث ها برایش حوصله سر بر بود. او
یکبار در ملاقات با چیان چین گفت «حرفهای
تو مثل آب جوشان است» و چیان چین جواب
داد «بدون جوشی نه چای درست میشود و نه
عرق». در این دوره چیان چین در تمرینات
نمایشی حاضر میشد، کتاب نقل قول آثار

زندگی حماسی چیان چین

مشهور خود در جشنواره اپرای پکن را ایراد نمود: «صحنه اپرای ما توسط امپراطوران، شاهزادگان، ژنرالها، وزراء، دانشمندان، زیبارویان و از اینهم فراتر، توسط ارواح و هیولاها اشغال شده است... در کشور ما بیش از ۶۰۰ میلیون کارگر و دهقان و سرباز وجود دارد در حالیکه شمار زمینداران، دهقانان ثروتمند، ضدانقلابیون، عناصر بد، راستها و عناصر بورژوا قلیل است. آیا ما باید به این شمار قلیل خدمت کنیم و یا به آن ۶۰۰ میلیون نفر؟ غله ای که میخوریم توسط دهقانان بعمل میاید، لباسی که میپوشیم و خانه مسکونی ما بدست کارگران ساخته شده است، و ارتش رهاییبخش خلق در مرزهای کشور برای ما نگیانی میدهد؛ با این وصف در صحنه هنر آنان را تصویر نمیکنیم. اجازه بدهید از شما بپرسم؟ «تعهد هنری» که از آن سخن میگوئید کجاست؟» او اعلام نمود: «شمایی که اهل تئاتر هستید غذا میخورید یا نه؟ اگر اینطور است بدانید که دهقانان شما را تغذیه میکنند. پس آثارتان را به آنان تقدیم کنید!»

رویزیونیستها به مدت سه سال از انتشار این سخنرانی در مطبوعات جلوگیری بعمل آوردند و در همین دوره بود که مائوتسه دوت وزارت فرهنگ را «وزارت امپراتورها، شاهزادگان، توانگران، دانشمندان و زیبارویان» نام نهاد.

در اوائل سالهای ۱۹۵۰ چیان چین عرصه هنر و ادبیات را بدقت زیر نظر گرفته و مطالعه کرده بود. از این رو در سالهای ۱۹۶۰ آماده بود تا با تمام قوا مبارزه را در این عرصه علیه رویزیونیستهای مانند ژویان، وزیر فرهنگ، که با سماجت از اجرای اپراهای انقلابی ممانعت بعمل میآورد، بیآغازد. رویزیونیستهایی که در مقامات بالای حزبی قرار داشتند به ضدیت و حمله شخصی به چیان چین پرداختند. لیوشائوچی که رئیس جمهور چین و خواهان متوقف کردن انقلاب سوسیالیستی بود و بعدها در دوران انقلاب فرهنگی از قدرت ساقط شد، میگفت: چیان چین میخواهد خربزه ها را قبل از رسیدن بچینند؛ و شهردار پکن - که او هم از رهبران سرمایه داری بوده و در انقلاب فرهنگی سرنگون شد - به تمسخر میگفت چیان چین هنوز باید شلوار منگوله دار بچه گانه بپوشد. وی در مقابل طرح چیان چین برای خلق آثار نمونه انقلابی ابراز داشت: «اصلا این نمونه ها چیستند؟ من مدهتاست که امور هنری را رهبری میکنم اما تا بحال عبارت نمونه سازی به گوشم نخورده است.» دن سیائو پین - حاکم فعلی چین که در سال ۱۹۸۹ دستور قتل عام دانشجویان را داد نیز بعد از تماشای یکی از این آثار هنری انقلابی اظهار داشت: «آنچه روی صحنه میبینیم فقط انزادی هستند که اینطرف و آنطرف میروند. هیچ نشانی از هنر در این نیست.» اما چیان چین از هیچکدام از این گردن کلفتیهای حزبی نهراسید. تلاشهای

خستگی ناپذیرش حمایت توده ای کسب کرد. انقلاب سوسیالیستی ترکیب جماعت طالب آثار هنری را کاملاً عوض کرده بود. اقشار وسیعی از مردم اپراء، باله، تئاتر، کنسرت و فیلمهایی میخواستند که منعکس کننده جامعه نوین باشند. آنان طالب آثاری بودند که مبارزه سخت و قهرمانانه کارگران و دهقانان علیه نظام کهن را در قالب هنری به نمایش بگذارد و فرهنگی را نیاز داشتند که جهت ادامه مبارزه برای دگرگونی بیشتر کردن جامعه و تمام جهان یاریگرشان باشد و نه مانعی بر سر راه. چیان چین صدای اینان بود و از آنان نیرو و الهام میگرفت. او بی محابا بمیان هنرمندان، هنرپیشگان، موسیقی دانان رفته و آنان را تشویق میکرد که خط مائو در باره هنر و ادبیات را در خلق آثار هنری انقلاب بکار بندند و تولیدات خود را به خدمت زندگی و مبارزه خلق درآورند. او هنرمندان جوان را فرا میخواند تا هنر بورژوازی و آن دسته از رهبران حزبی حامی این هنر را به نقد کشند و علیه رهبران خسته و محافظه کار عمل کرده و آثار جدید تولید کنند.

چیان چین اغلب مجبور بود خلاف جریان حرکت کند تا خط انقلابی را پیاده نماید. اینکه او همسر مائو بود فرقی در مسئله نمیداد؛ اوقاتی بود که مائو و پارانش در اقلیت محض بودند. چیان چین موفق شد دو اثر نمونه «رسته سرخ زنان» و «دختر سپید موی» را بروی صحنه ببرد. این دو اثر بهیچوجه با برداشت سنتی از باله خوانائی نداشت و هیچ وجه مشترکی میان موضوع و حرکات بازیگرانش با آثار مشهوری نظیر «دریاچه قو» موجود نبود. در این آثار نقش سنتی زنان و نظرات فئودالی و بورژوازی به مصاف طلبیده میشود؛ زنان نه پوشیده در حریر که با لباسهای ساده و شلوارهای کوتاه راهوار ظاهر گشتند. بعد از نمایش رسته سرخ زنان، دن سیائو پین چنین گفت: «مردم بعد از يك هفته کار به تئاتر میروند که تفریح کنند اما خود را در میدان جنگ میبینند.» لیوشائوچی نیز با خشم گفت «این يك اجرای درهم و برهم از زندگی معاصر است.» اما در مقابل مائو تسه دوت نظر خود در باره این آثار را با قاطعیت چنین ابراز داشت «جهت گیری صحیح هست. این آثار با موفقیت انقلابی گشته و از نقطه نظر هنری نیز خوب هستند.» برای خلق نمایشنامه های انقلابی مدرن، چیان چین برای اولین بار متد «ترکیب سه در يك» را پیشنهاد کرد. در دوران انقلاب فرهنگی این مدلی شد برای سازماندهی «کسته های انقلاب»، متد فوق بدین ترتیب بود که گروه خلق يك نمایشنامه، از سه مولفه تشکیل میشود: کادرهای رهبری، نویسندگان، و توده ها؛ ابتدا کادر رهبری موضوع نمایشنامه را معین میکند، سپس نمایشنامه نویس آنرا مورد ملاحظه قرار داده و به میان جامعه میرفت تا از زندگی واقعی در مورد موضوع نمایشنامه شناخت کسب کند. زمانی که نمایشنامه نوشته شد، توده هایی که در زندگی خود موضوع نمایشنامه را تجربه

کرده اند، آنرا مورد بازبینی و بحث قرار داده و نظر میدادند. تمام آثار هنری نمونه بدین ترتیب خلق شدند. این آثار نه فقط توسط بنگاهای حرفه ای که همچنین توسط گروههای آماتوری کوچک در شهر و روستاهای چین به نمایش در آمدند.

در زمستان ۱۹۶۵ بود که چیان چین بهنگام سخنرانی در انجمن فیلامونیک مرکزی اعلام کرد: «سفونی کاپیتالیستی مرده است.» این حرف بر بسیاری از موسیقیدانان بورژوا مسلک گران آمد و حتی رهبر ارکستر گفت: «شما دارید با چکش به من حمله میکنید» و چیان چین فوراً جواب داد: «آری من چکش بدست به هر سنت کهنه ای حمله میکنم.» انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در همین دوره آغاز گشت.

رهبری توده ها

در نبردی تاریخساز

سالها مبارزه سخت و خلاف جریان رفتن چیان چین را برای یکی از عظیمترین مبارزات طبقاتی عصر ما آماده ساخت. موضوع مرکزی انقلاب فرهنگی عبارت از این بود که آیا پرولتاریا قدرت دولتی را حفظ خواهد کرد و یا بورژوازی آن را از کف ما خواهد ربود و چین هم مانند شوروی عقبگرد کرده و آشیانه و پایگاه زالوها و تیهکاران خواهد شد. مائوتسه دوت اولین تیرهای انقلاب فرهنگی را به کمک و توسط چیان چین شلیک کرد: تحت رهبری این دو مقاله ای در نقد رمان «های جوشی از مقامش برگنار میشود» نوشته شد. این رمان حمله ای پوشیده علیه انقلاب سوسیالیستی بود. در مقاله مذکور به توده ها فراخوان داده شد که آن دسته از مقامات حزبی که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند و به مستبدین بدل شده اند افشا نموده و سرنگون سازند. چیان چین همچنین در نگاشتن بیانیه مشهور ۱۶ مه شرکت داشت - این بیانیه تاریخی اهداف و روشهای انقلاب فرهنگی را روشن میکرد. در ۲۵ مه ۱۹۶۶ دانشجویان پکن يك روزنامه بزرگ دیواری در انتقاد به رئیس دانشگاه و دیگر مقامات حزبی نوشتند. مائو تسه دوت آنرا «اولین روزنامه بزرگ دیواری مارکسیست - لنینیستی» خواند و دانشجویان را به شورش تشویق کرد. جنبش توده ای سراسر چین را درنوردید. چیان چین به دانشگاه پکن رفت تا اوضاع را از نزدیک مشاهده کند. او دریافت: «تیمهای کار» که از سوی دانشگاه پکن مسئول «هدایت» این مبارزه شده بودند، در واقع سعی دارند بر شورش دانشجویان مهار زده و آنرا منحرف سازند. بر پایه گزارش چیان چین، مائو اعلام کرد که «شورش بر حق است» و گفت هیچکس حق ندارد برای شورش توده ها «حد» تعیین کند. فقط پس از شکفته شدن انرژی انقلابی توده ها بود که برای تصحیح زیاده رویها اعلام کرد «شورش علیه هر آنچه ارتجاعی است حق است». چیان چین محبوبیت



نزدیک غار جاودانه
هنگام گرگ و میش
کاجی ستبر و وحشی،
برپاست سرفراز
تشویش نیست در دل او هیچ
از ابرها - با چهره های پرچین، با آن عبور نرم -
از این شکوه بکر طبیعت
من در شگفتی، به حیرت می گویم این سخن:
«تنها به روی تیفه این پرتگاه زرف،
بر این مستیخ کوه توان یافت
این هیبت و شکوه»

«غار جاودانی لوشان» تقدیم به رفیق لی چین
سروده مائوتسه دون - ۹ سپتامبر ۱۹۶۱

در تابستان ۱۹۵۹ جلسه مهمی از رهبران حزب کمونیست چین در دهکده کوهستانی لوشان تشکیل شد. در این جلسه مبارزه دو خط مهمی در رهبری حزب جریان یافت. این از برخوردهای حاد اولیه بین مائو و آندسته از رهبران حزب بود که میخواستند چین را به راه سرمایه داری بازگردانند. در این زمان چیان چین در بستر بیماری بسر میبرد. هنگامی که اخبار را دریافت کرد تلفنی با مائو تماس گرفته و به او خبر داد که عازم لوشان است. مائو از او خواست که به استراحت بپردازد اما چیان خود را به لوشان و میدان این مبارزه مهم رساند. در مدت اقامت خود به عکسبرداری از مناظر کوهستانی لوشان پرداخت. یکی از عکسها درخت کاجی را در مدخل «غار جاودانی» نشان میدهد.

دو سال بعد صدر مائو شعری سرود و در پشت این عکس نوشت. خطوط این شعر بازتابی از زندگی و مبارزه مشترک این دو رهبر بزرگ پرولتر است.

شعر «به رفیق لی چین» تقدیم شده است. این نام چیان چین در دورانی است که برای رهبری انقلاب ارضی در روستاها بسر میبرد و همچنین عنوانی بود که برای امضاء عکسهای هنری اش استفاده میکرد. شعر از انگلیسی ترجمه شده است. برگردان شعر از چینی به انگلیسی توسط Ma Wen-Yee از منتخب اشعار مائو به نام «برف بر دیوار بزرگ میدرخشد»، انجام گرفته است.

فراوانی میان جوانان کسب کرد. او از قدرت توده های شورشگر الهام و نیرو میگرفت. آنچه محبوبیت وی را باعث میگشت شورشگری و آشتی ناپذیریش با امور کهنه، انرژی فراوان و حرکت خلاف جریان چیان چین بود. بقول خودش «من همیشه سعی میکنم جوانی سیاسی خود را حفظ کنم.» زمانی که گارد سرخ بوجود آمد مورد حمایت بی شائبه چیان چین قرار گرفت.

در اواسط سال ۱۹۶۶، چیان چین از جانب مائو به عضویت گروه رهبری کننده انقلاب فرهنگی درآمد. این گروه، نخست شورائی مخفی بود که بموازات دفتر سیاسی حزب عمل میکرد و نقشی معادل آن - منتهی بروی خط انقلابی - داشت. سایر اعضای این گروه «کان شن» - یکی از رهبران قدیمی حزب و مسئول امور امنیتی دولت چین - «چان چون چیانو» از رهبران جناح انقلابی در شانگهای، «یانو ون یوان» کمونیست انقلابی دیگری از شانگهای که در عرصه ادبیات و هنر فعالیت داشت، و «چن پوتا» از رهبران قدیمی حزب متعلق به جناح لین پیائو بودند.

در روزهای توفانی انقلاب فرهنگی چیان چین بارها مورد حمله سیاسی جناح رویزیونیست قرار گرفت. رویزیونیستها یکبار بهنگام سخنرانی وی در دانشگاه پکن طرفداران خود را با شعار «میگیریم و کباب میکنیم» به استقبالش فرستادند و چیان چین با خنده به آنان گفت: «من واقعا این روزها گرفتارم ولی اگر فرصتی شد از شما دعوت میکنم که بیایید و کباب کنید». او همچنین در مبارزه کارگران جهت سرنگون کردن پروکراتهای حزبی در بشگاههای تولیدی شرکت کرده و آنان را تشویق میکرد. او برخلاف بسیاری از رهبران حزب، هنگام روبرو شدن با توده عا درست به شیوه مائو عمل میکرد. با آنها می جوشید؛ فی البداهه و بدون استفاده از نطق های از پیش آماده شده و رسمی سخنرانی میکرد؛ برای آنها ارزش قائل بود و وقت می گذاشت. چیان چین در سرنگون ساختن رویزیونیستهای قهاری نظیر لیوشائوچی، دن سیائوپین و وان گوان می (همسر لیو) نقش مستقیم و فعال داشت.

یکی از مباحثی که در سال ۱۹۶۷ در بحبوحه انقلاب فرهنگی مطرح گشت، لزوم یا عدم لزوم تکامل مبارزه سیاسی به مبارزه مسلحانه بود. خط عمومی این بود که مبارزه جاری باید اساسا در حیطه ایدئولوژیک - سیاسی جریان یابد و میتوان از این طریق به پیروزی خط پرولتری نائل آمد. در این زمان گرایش اولترا-چپی در میان دانشجویان رشد یافته بود که روش قهرآمیز در حل تضادهای درون خلق را تبلیغ میکرد. چیان چین در مبارزه با این گرایش که موجب خرابکاری در خط انقلابی صدر مائو میشد، نقش مهمی داشت. او به دانشجویان گفت: «با دیگران به روش کتک و ضربه زدن برخورد نکنید. اعمال زور فقط میتواند پوست و گوشت را لمس کند اما بقیه در صفحه ۲۲

زندگی حماسی چیان چین

مبارزه از طریق استدلال نمودن میتواند روح را دگرگون سازد.» البته این بحث صحیح باعث نمیشد که رهبران کمونیست از دادن هشدار و آماده کردن افکار نسبت به آینده این مبارزه و تکاملات احتمالی آن باز بمانند. چیان چین در يك میتینگ وسیع در برابر توده ها اظهار داشت: «اگر کسی بخواهد سلاح از دست من برباید، مسلماً از خودم دفاع خواهم کرد.»

در سال ۱۹۶۶ چیان چین بعنوان مشاور فرهنگی ارتش خلق انتخاب شد. او بحثهای مهم ایدئولوژیک و نیز مباحث هنری گوناگون را بپیمان سربازان ارتش شش میلیونی چین برد و آنها را ترغیب کرد که به مسئله روینا و مبارزه در این عرصه توجه کافی مبذول دارند.

امواج مبارزات توده ها بر قدرت رویزیونیستها ضربات سهمناکی وارد آورد و کمونیستها را در موقعیت ایدئولوژیک سیاسی برتری قرار داد. اما رهروان سرمایه داری با تحولاتی که در عرصه اقتصاد، آموزش، بهداشت، و فرهنگ و هنر انجام میشد مخالفت میورزیدند و تلاش داشتند که با «خوابیدن تب انقلاب فرهنگی» دوباره بوروکراتها، و متخصصین را صاحب امتیاز کرده و به مقامهای فرماندهی عرصه های گوناگون حیات جامعه برسانند و توده ها را به حاشیه و به مقام تولید کننده صرف بازگردانند. چیان چین در مقابله با این تلاشها و ادامه انقلاب فرهنگی (که دهسال بطول کشید) و انرژی میدیدن به آن نقشی کلیدی ایفا کرد. در همین دوره مائو در مورد وی گفت: «در گذشته، هیچکس چیان چین را بواسطه مریض احوال بودنش درک نمیکرد. اینک در دوران انقلاب فرهنگی، ما نقش بزرگ وی را می بینیم. خلاقیت عظیمش را می بینیم.»

چیان چین مبارزه مهمی را بر سر مسئله رهائی زن و نقش زن در ساختمان سوسیالیسم به پیش برد و برای ریشه کن کردن افکار کهنه و مردسالارانه کنفوسیوسی در جامعه و خانواده تلاش بسیار نمود. چیان چین به روستاها میرفت و زنان را علیه ستم پدر، شوهر یا فرزندان پسر بر می انگیزخت. یکروز صبح او در اسکله نفتی شماره ۲ در شهر «داگان» حاضر شد و از کارگران خواست که ترانه ای انقلابی بخوانند، اما هیچکس چیزی بخاطرش نیامد. چیان چین خطاب به مدیران اسکله گفت: «خطی که اینجا پیاده شده، فقط تولید کنید بی خیال انقلاب، است.» او سپس خواهان ملاقات با کارگران زن شد. ولی به وی گفتند که اسکله، کارگر زن ندارد. چیان چین گفت: «چرا؟ آیا این گفته صدر مائو که نیمی از آسمان بر دوش زنان قرار دارد را فراموش کرده اید؟» مسئول کمیته کارخانه پاسخ داد که ما در درجه اول مردان را برای اینکار مناسب تشخیص دادیم. چیان چین با تحکم اظهار داشت: «هر کاری که مردان بتوانند انجام دهند زنان هم میتوانند.»

از سال ۱۹۷۲ چیان چین به نوعی در عرصه مناسبات دیپلماتیک و خارجی نیز درگیر شد.

او از سوی دولت چین مسئول شد که ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا را بهنگام تماشای باله رسته سرخ زنان همراهی کند. بعدها نیکسون اظهار داشت که چیان چین تمام مدت صحبت از نویسندگان مترقی و چپ در آمریکا را بپیمان میکشید و سرنوشت آنان را می پرسیده است. وقتی هم که در پایان باله نیکسون از وی نام خالق، آهنگساز و کارگردان این اثر را پرسیده از چیان چین پاسخ گرفت «این اثر را توده ها خلق کرده اند.» نیکسون همچنین بهنگام اظهار نظر درباره رسته سرخ زنان اعتراف کرد: «چیان چین بدون شک موفق به خلق يك اثر نمایشی ترویجی شده که تماشاگران را بسوی خود جلب میکند و همزمان آنان را برمی انگیزد.» طی دهه هفتاد جناح راست درون حزب کمونیست چین تلاش داشت که مسئله مناسبات دیپلماتیک با غرب امپریالیستی را مستمسک قرار داده و در تمامی عرصه های حیات جامعه جوانب غربی و در بدست با این امر به مخالفت برخاست. او یکبار درباره بکارگیری تکنولوژی خارجی در صنایع نفتی تاچین اظهار داشت که: «این امر به قلب ماهیت صنایع چین می انجامد، بحران اقتصادی بین المللی را بدوش مردم چین منتقل میکند و توهینی به جهان سوم بسود کشورهای جهان اول و دوم است.» او بعلاوه در عرصه سیاسی نیز آلدسته رهروان سرمایه داری که «قصد فروختن کشور را دارند و با کشورهای خارجی روابط نامشروع برقرار کرده اند» را مورد حمله قرار میداد. درست در زمانی که سیاست خارجی چین اشکالات و انحرافات آشکاری را در دهه هفتاد از خود بروز میداد، چیان چین صحبت از آن بپیمان آورد که «ما احتیاجی به دوستان ثروتمند، سفید و بزرگ نداریم. ما باید در پی دوستان فقیر، سیاه و فروتن باشیم.» او در باره سفیران و کادرهای دیپلماتیک جمهوری خلق چین چنین گفت: «آنها نه فقط در عنوان بلکه در ماهیت نیز باید سرخ باشند.» نمونه دیگر از سیاست چیان چین که در واقع بازتاب سیاست جناح انقلابی حزب کمونیست چین بود را میتوان در ارزیابی وی از هنری کیسینجر یکی از مهره های درجه اول امپریالیسم آمریکا یافت: «دانش وی توسط منافع بورژوازی مشروط گشته است.» چیان چین مرتباً این تعبیر رفیق مائوتسه دون را گوشزد مینمود که «مراقب گلوله های شکرآلود دشمن باشید.» وی این حرف را درست زمانی میگفت که رهروان سرمایه داری در چین - این بار تحت رهبری چوئن لای - نزدیکترین روابط را با امپریالیسم آمریکا پیشنهاد میکردند.

انقلاب فرهنگی بمدت دهسال موفق شد که مانع از کسب قدرت توسط رویزیونیستها شود. در سالهای نزدیک به مرگ مائوتسه دون راستها مجدداً به مواضع قدرتمندی دست یافته بودند. مائو و یارانش در تدارک نبرد بزرگ دیگری بودند. مائوتیستها در کارخانه ها، کمونها، دانشگاهها و مدارس در عرصه های فلسفه،

سیاست اقتصادی و فرهنگی، سیاست خارجی و نظامی دست به مبارزه دو خط دامنه داری زدند. این کارزار جهت خلق افکار عمومی و بسیج توده ها برای مبارزات بزرگتر بود. راستها نیز تدارک میدیدند و این بار از ارتباطات خارجی قدرتمندی نیز برخوردار بودند - مهمتر از همه اینکه روند انقلاب در سطح بین المللی فروکش کرده بود و این مسئله تناسب قوا را در سطح جهانی و چین برای انقلابیون نامساعد میساخت. در سال ۱۹۷۶ مائو درگذشت. به فاصله يك ماه از مرگ او در همان حال که چیان چین همراه با یکی دیگر از رهبران بزرگ و دیگر مائوتیستهای حزب در تدارک بودند که دست به آخرین تلاشهای خود برای حفظ انقلاب بزنند، راستها تحت رهبری دن سیائو پین و با همدستی هواکوفن که به جای مائو به صدارت حزب برگزیده شده بود، يك کودتای نظامی را علیه انقلابیون سازمان دادند.

پیروان مائو که در شانگهای قوی بودند، برای مقابله با کودتا، بلافاصله طرح قیام مسلحانه ای را ریختند. در تاریخ ۸ اکتبر جلسه ای از کادرهای رهبری حزب در شانگهای تشکیل شد و طی آن یکی از رفقای نزدیک چان چون چیانو چنین گفت: «باید تدارک نبردی همچون نبرد کمون پاریس را ببینیم.» او سپس در باره اهمیت تاریخی و بین المللی این اقدام صحبت کرد: «حتی اگر نتوانیم نبرد را برای يك هفته ادامه دهیم، پنج یا شش روز هم کافی خواهد بود تا جهان از آنچه در چین میگذرد آگاه گردد. شورش شانگهای بیابیه ای برای تمام جهانیان خواهد بود که بفهمند در چین کودتائی رویزیونیستی رخ داده و در مقابل آن مقاومتی انقلابی نیز سازمان داده شده است.» هرچند این قیام نتوانست به موقع و تمام و کمال به اجراء درآید و سرانجام بعد از درگیریهای خونین به شکست انجامید اما دیدگاه و انگیزه های رهبرانش حاوی درسهای مهم ایدئولوژیک - سیاسی است. آنها بواقع فرزندان شریف کموناردها بودند.

من از مرگ نمی هراسم!

شب پنج اکتبر ۱۹۷۶ ارتشیان به محل اقامت چیان چین ریختند. سایر اعضای «گروه چهار نفر» را ساعتی قبل از آن دستگیر کرده بودند. سرهنگ مسئول عملیات فریاد زد: «شما توقیف هستید» و چیان چین غرید که «جسد صدر هنوز گرم است و شما جرات کودتا به خود میدهید.» چیان چین بعد از دستگیری مبارزه بی امائی را با تمامی نمایندگان نظم بورژوازی در هر سطح و سطوح به پیش برد. در بازجویی های اولیه هنگامی که وی را در بدترین شرایط به زندان بزهکاران انداختند و در متون رسمی از این زندان بعنوان اردوگاه تربیتی یاد کردند مطرح نمود: «چه اردوگاهی! اینجا زندان است. من هم يك زندانی سیاسی هستم، نه يك جنایتکار.» پس از چند ماه روزی هواکوفن بدیدار چیان چین آمد و از او

اپرای پکن انقلابی می شود

چیان چین بدلیل نقشی که در انقلابی کردن «اپرای پکن» داشت شهرت خاصی یافت، این یکی از پیروزیهای اولیه انقلاب فرهنگی بود؛ در واقع از پیش در آمد های مبارزه ای بود که پیروان مائو و «رهروان سرمایه داری» که میخواستند چین را به عقب و سرمایه داری بازگردانند، را درون حزب کمونیست چین بشدت رودروی هم قرار داد. چیان چین میدانست که اگر دشمنان مائو کنترل دیپارتمانهای تبلیغ و فرهنگ را بدست گیرند، از قدرت مهمی جهت گسترده آید های خود برخوردار شده و نیروئی را در سمت خود سازمان خواهند داد. اگر عرصه فرهنگی تحت سلطه «امپراطوران و شاهزاده ها» در میآمد، خیلی زود به ساختار اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی نیز ضربه میخورد.

اپرای پکن ریشه چند صد ساله در هنر فولک قدیم داشت اما محصول فئودالیسم بوده و بازتاب طبقه ممتاز جامعه بود. حتی تحت سوسیالیسم این شکل هنری در مقابل تغییر مقاومت میورزید. آنچه اپراهای انقلابی نمونه چیان چین را متمایز میساخت موضوعات برجسته سیاسی این نمایشنامه ها بود که در لباسهای مدرن اجرا میشد - هرچند که از بسیاری عوامل هنری اپرای کلاسیک سود میجست. در تغییر اپرای پکن، چیان چین راههایی اختیار کرد تا به موسیقی سنتی نیرو و قدرت بیشتری ببخشد. آلات غربی بعلاوه طیف کاملی از سازهای بادی همراه با طبل (کتل درام)، پیانو و چنگ افزوده شد. اینکار باعث شد که موسیقی از ظرفیت بیشتری برای بیان طیف کاملی از احساسات انسان برخوردار شود. شخصیتهای برجسته این آثار توده های مردم و زنان و مردان انقلابی بود. این همه نمونه ای بود از ادغام میراث غنی فرهنگی چین در هنر سوسیالیستی نوین. آنگور که مائو در سال ۱۹۶۳ گفت: «اپراها باید از آنچه کهنه است چیز نوینی بسازند، نه اینکه از کهنه، کهنه دیگری بوجود آورند.»

مقامات بالای حزبی که در مسئولیت فرهنگ قرار داشتند، سعی کردند از این تلاشهای چیان چین ممانعت بعمل آورند. آنان آثار کارگران و دهقانان جوان را تحت این عنوان که «از نظر فنی پائین» و «ناشناخته» هستند رد کرده، به تولیدات جدید حمله برده و در کار آنها خرابکاری میکردند. سالن نمایش تئاتر و محل تمرین یافت نمیشد و به آنها اجازه تبلیغ نمی دادند. تلاشهای مکرری صورت گرفت تا صدای چیان چین را ببرند و مانع رهبری او شوند. بطور مثال سخنرانی مهم وی در سال ۱۹۶۴، در باره انقلاب در اپرای پکن، تا سه سال بعد یعنی ۱۹۶۷ در مطبوعات به چاپ نرسید.

بنقل از نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - ژوئن ۹۱



صحنه ای از باله رسته سرخ زنان

خود در این کارزار تبلیغاتی داشتند. اما چیان چین و چان چون چیانو نیز آماده بودند تا طرحهای آنان را نقش بر آب کنند. آنان از انجام هرگونه سازشی سر باز زدند. پیشنهاد تقاضای عفو را قاطعانه رد کردند. و حاضر نشدند بهیچ روی و بهیچ اندازه خط مائو تسه دون و انقلاب فرهنگی را مورد انتقاد قرار دهند. چیان چین مصرانه خواهان محاکمه علنی بود. او در دوره قبل از دادگاه طرح پیروز شدن را ریخت و حتی يك برنامه منظم نرمشهای روزانه را آغازید تا قدرت بدنی کافی برای پیشبرد طرح خود داشته باشد.

بقیه در صفحه ۲۴

خواست که ابراز ندامت کند. اما جواب شنید که: «تو جرات آزاد کردن مرا نداری. مرا آزاد کن تا ببینی در عرض شش ماه همه شما را نابود میکنم.»

رویزیونیستها به مدت ۴ سال جرات محاکمه چیان چین را نداشتند. در این مدت به تحکیم قدرت خود پرداختند؛ دهها هزار تن از مائونیستهای حزب و کارگران و روشنفکران انقلابی که به قدرت رویزیونیستها گردن نگذارده بودند را دستگیر و اعدام نمودند و حزب و ارگانهای دولتی و ارتش رهائیمبخش را بطور کامل از وجود پیروان مائو پاک کردند. آنها بالاخره در سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفتند برای چیان چین و رفیق نزدیک او چان چون چیانو محاکمه ای علنی برپا کنند. برای اینکار تدارك عظیمی دیدند. ۳۵ قاضی و ۶۰۰ تماشاچی دستچین شده که بسیاری از آنان در دوران انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بودند، در دادگاه حضور داشتند. دوربین ها جریان دادگاه را فیلمبرداری کرده و به سراسر جهان مخابره مینمودند. سران حکومت بطور همزمان شش ژنرال اسبق را که گفته میشد در اوائل دهه ۱۹۷۰ طرح کودتائی علیه مائو داشتند، محاکمه میکردند تا توده ها را در مورد ماهیت محاکمه چیان چین دچار گیجی کنند. دو تن از «گروه چهار نفر» که تزلزل نشان داده و پرچم سرخ را از کف انداخته بودند توافق کرده بودند که در دادگاه علیه چیان چین و چان چون چیانو «شهادت» دهند. حکام ارتجاعی چین بواقع امیدهای زیادی به پیروزی

خواست که ابراز ندامت کند. اما جواب شنید که: «تو جرات آزاد کردن مرا نداری. مرا آزاد کن تا ببینی در عرض شش ماه همه شما را نابود میکنم.»

رویزیونیستها به مدت ۴ سال جرات محاکمه چیان چین را نداشتند. در این مدت به تحکیم قدرت خود پرداختند؛ دهها هزار تن از مائونیستهای حزب و کارگران و روشنفکران انقلابی که به قدرت رویزیونیستها گردن نگذارده بودند را دستگیر و اعدام نمودند و حزب و ارگانهای دولتی و ارتش رهائیمبخش را بطور کامل از وجود پیروان مائو پاک کردند. آنها بالاخره در سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفتند برای چیان چین و رفیق نزدیک او چان چون چیانو محاکمه ای علنی برپا کنند. برای اینکار تدارك عظیمی دیدند. ۳۵ قاضی و

رویزونیستها در دادگاه تاریخ دادگاه آغاز شد. رویزونیستها در واقع میخواستند انقلاب فرهنگی را به محاکمه بکشند. چیان چین و چان چون چیانو قصد داشتند تا آخرین نفس از آن دفاع کنند، رویزونیستها را افشا کرده و کاری کنند که توده های انقلابی چین و سراسر جهان بفهمند که در چین چه واقعه ای رخ داده است. آنان موفق شدند!

دادگاه اعلام کرد اتهام آنها عبارتست از «آزار» رهبران، روشنفکران و مردم عادی. چیان چین متهم شد که قصد «غصب» قدرت حزب و دولت را داشت و مشخصا متهم است که در سال ۱۹۷۴ مانع آن شد که دن سیائوپین معاون نخست وزیر شود. همچنین، جهت خدشه دار کردن شخصیت چیان چین، آنها دست به حملات شخصی علیه او زدند.

طی بیانیه مهمی، چیان چین از زندان به این اتهامات پاسخی داد که اینطور آغاز میشود: «قدرت اکنون در دست شماست بنابراین براحتی میتوانید افراد را متهم به جنایت کرده و در خدمت اهدافتان اسناد و مدارک قلابی جعل کنید. اما اگر فکر میکنید که میتوانید مردم چین و جهان را تحمیق کنید کاملا در اشتباهید. نه من بلکه این دارودسته کوچک شماست که در دادگاه تاریخ مورد محاکمه قرار میگیرید..... من هیچ جنایتی را بگردن نمیگیرم. نه بدان دلیل که میخواهم خود را از مردم جدا کنم بلکه بدان خاطر که بیگناهم. اگر قرار است چیزی را بگردن بگیرم، فقط میتوانم بگویم که در این مبارزه برای قدرت، من بازنده شدم».

هنگامی که رویزونیستها قصد محاکمه علنی وی را کردند، چیان چین از قبول وکیل تسخیری سرباز زد و تصمیم گرفت که کار دفاع را خود شخصا بعهده گیرد. او بر روی ورقه های دادخواست که وی را همدریف و همدست لین پیاو معرفی کرده بود نوشت: «این اتهامات را قبول ندارم» در جریان دادگاه چند تن از توابعین منجمله دو منشی جوان رفیق مائو را برای ایراد شهادت به صحنه آوردند. یکی از آنها خطاب به دادگاه گفت که: «صدر مائو از دست چیان چین خشمگین بود» در اینجا چیان چین حرفش را قطع کرد و گفت: «میخواهم چیزی بگویم» اما رئیس دادگاه مخالفت کرد. چیان چین بی توجه به تصمیم رئیس اظهار داشت: «اینها فقط دو موش حقیر هستند که دائما از این کشتی به آن کشتی فرار میکنند» وقتی دادستان حرکت چیان چین در دوران انقلاب فرهنگی را محکوم کرده و مسئولیت دستگیری لیوشائوچی و همسرش وان گوان می را متوجه وی ساخت، چیان چین چنین به اعتراض پرداخت: «باید چیزی را اعلام کنم. اکثریت اعضای کمیته مرکزی فعلی حزب، اکثریت رهبران حکومت چین، منجمله شخص شما جیان هوا رئیس دادگاه با یکدیگر در امر انتقاد از لیوشائو چی در آنروزها

مائوتسه دون، کمی قبل از مرگش، بسال ۱۹۷۶ در نامه ای به چیان چین نوشت: «به تو ظلم شده است. اینک می رویم تا برای همیشه از یکدیگر جدا شویم. باشد که هر دو آرامش یابیم. این سطور شاید واپسین پیام من به تو باشد. حیات بشر را حد و مرزی است، اما برای انقلاب حصار می تصور نیست. در ده سالی که گذشت، کوشیدم قله انقلاب را زیر پا نهم؛ اما موفق نشدم. لیکن تو میتوانی آن را فتح کنی. اگر از اینکار باز مانی به مغاکی بی انتها سقوط خواهی کرد؛ پیکرت متلاشی خواهد شد؛ استخوانهایت درهم خواهد شکست.»

رقابت میکردید. اگر من گناهکارم شما چه هستید؟» در اینجا زوزه رئیس دادگاه و سایر قضات برخاست که «ساکت! ساکت!» هنگامی که یک نویسنده بورژوا بنام لیائو موشا که در دوران انقلاب فرهنگی زیر ضرب قرار گرفته بود را بعنوان شاهد پشت تریبون بردند و وی اظهار کرد که: «متهم به اندازه موهای سر آدم مرتکب جنایت شده است» چیان چین فریاد زد: «دروغ بس است» رئیس دادگاه گفت: «سر جایب بنشین. تو حق صحبت نداری» و چیان چین جواب داد: «من حق دفاع از خود دارم» سپس رو به رویزونیستها کرده و گفت: «و حق دارم شما را افشاء کنم».

سپس به سوی لیائو اشاره کرد و گفت: «من این شخص را خوب میشناسم او عضو گروه سه نفره نویسندگان بورژواست» یک قاضی دیگر کوشید صحبت چیان چین را قطع کند اما به محض اینکه لیائو موشا خواست صحبتش را از سر بگیرد چیان چین فریاد زد: «جاسوس، رویزونیست!». فریاد رئیس دادگاه بلند شد که: «حق نداری ادامه دهی» چیان چین گفت: «دیگر همه چیز روی هواست. من به حرف زدن ادامه میدهم و شما هیچ غلطی نمیتوانید بکنید» در این هنگام او با صدای بلند خندید و هیئت قضات مثل یک دسته کر فریاد کشید: «او به جنایات خود ادامه میدهد» چیان چین ادامه داد: «خارق العاده است، شما خائنین و عناصر بدکار را میاورید تا هر چه دلشان خواست بگویند. من هم خیال گوش دادن به آنها را ندارم» او سپس گوشه های را گرفت. یک قاضی جوان با عصبانیت چیان چین را جنایتکار خواند و چیان چین مختصرا وی را کثافت خطاب کرد. این جا بود که رئیس دادگاه دستور اخراج چیان چین را داد. وقتی دو زندانبان به سمت وی آمدند چیان چین بسویشان حمله برد و آنها با دشواری وی را کشان کشان از سالن بیرون بردند.

تاثیرات دادگاه چیان چین که مستقیما از تلویزیون چین پخش میشد بروی جامعه بسیار مثبت بود. پیش از برگزاری دادگاه، اکثریت مردم آنرا جدی نمیگرفتند و معتقد بودند که جنبه نمایشی دارد و همه چیز از پیش تعیین شده است. اما نیروی خارق العاده چیان چین و ایستادگی چان چون چیانو جو را عوض کرد. به قول یک نویسنده بورژوازی ضد کمونیست

آمریکایی که خود در آنزمان در چین بوده «نیروی کاراكثر چیان چین هوای تازه را بديرون كوزه گلی سیستم کمونیستی میدمید.» مقامات چینی که از این تاثیرات آگاه شده بودند، در آخر همان هفته ترتیب يك نمایش مسخره را در پارکهای عمومی دادند و فرزندان خردسال خود را به پرتاب سنگ بسوی کاریکاتورهای «گروه چهارنفر» واداشتند.

چیان چین درباره دادگاه و تاثیرات آن با نگهبانان زندان به بحث میپرداخت و نظرشان را میپرسید. در جلسه بعدی دادگاه، چیان چین ابتکار عمل را از همان آغاز بدست گرفت. او بمحض ورود نخست خطاب به دو زندانبان گفت: «چرا آخرین بار مرا مورد ضرب و شتم قرار دادید؟» چیان چین تصمیم گرفته بود که در این جلسه خود نقش قاضی را بعهده بگیرد نه متهم. او سپس با خونسردی رو به رئیس دادگاه کرد و گفت: «از شما يك سوال دارم.» سالن ساکت شده بود. رئیس دادگاه با دستپاچگی گفت «بفرمائید». چیان چین: «اینجا دادگاه هست یا میدان اعدام؟ آخرین بار این نگهبانان بازوهای مرا آنچنان کشیدند که دچار صدمه داخلی شده و در حال حاضر قادر به تکان دادن دست چپم نیستم. در ضمن ما با هم توافق کرده بودیم که وقتی من صحبت میکنم شما حرفم را قطع نکنید اما در جلسه پیش شما درست عکس این را عمل کردید. بعلاوه بسیاری از سوالات و اتهامات شما نسبت به من به شکل شخصی طرح میشود. در حالی که من یکی از رهبران حزب کمونیست بودم و در کنار مائوتسه دون قرار داشتم، دستگیری و محاکمه من حمله ای علیه صدر مائوست.» رئیس دادگاه کاملا حالت کسی را پیدا کرده بود که در جایگاه متهمان نشسته اما در همین هنگام یکی از قضات بکمکش آمد و فریاد زد پای صدر مائو را وسط نکشید. چیان چین جواب داد: «اگر میخواستید به من اجازه صحبت ندهید بهتر بود مجسمه میاورید و اینجا مینشانید. من برای ۲۸ سال همسر صدر مائو بودم. من تنها زنی بودم که او را در میدان نبرد همراهی کردم. شما آنموقع کجا قایم شده بودید؟ ضمنا میخواهم يك چیز دیگر را هم اعلام کنم. شما مرتبا در بحثهایتان به یکی از نامه های واپسین مائوتسه دون به هواکوفن رجوع میدمید که در آن نوشته بود: «وقتی تو مسئول باشی من



چیان چین در دادگاه - ژانویه ۱۹۸۱

احساس امنیت میکنم» در این هنگام چیان چین سر خود را به سمت دوربین تلویزیون برگرداند و ادامه داد: «اما این همه آنچه در آن نامه آمده بود نیست، آن نامه حاوی يك جمله دیگر هم بود: «اگر مشکلی پیدا کردی به چیان چین رجوع کن.» دادگاه یکبارہ غرق سکوت شد و چیان چین با تحکم و اطمینان خاطری تکانهنده حرفهایش را ادامه داد: «من خط سیاسی شخصی نداشته ام. من از خط مائو و حزب پیروی میکردم. کار شما الان محاکمه يك بیوه بخاطر عملکرد شوهرش هست و من این واقعیت را به همه اعلام میکنم که از جوابگو بودن بخاطر اعمال صدرمائو خوشحال و مفتخرم.»

بعد از صحبت های چیان چین قضات کاملاً خلع سلاح شده و هیچ طرحی برای ادامه کار نداشتند. به همین خاطر چند روزی طول کشید تا مقامات بتوانند عقلمایشان را روی هم بریزند و پاسخی برای حملات کوبنده چیان چین پیدا کنند. نتیجه آن شد که دادستان طی بیانیه ای اظهار داشت: «خلق چین بخوبی از مسئولیت صدر مائو و خطهایش طی انقلاب فرهنگی آگاه هست او همچنین بخاطر عدم مقابله اش با باندهای ضد انقلابی لین پیائو و چیان چین مشغول است. اما صدر مائو جملاتی هم علیه چیان چین دارد. مثلاً اینکه او سختگوی من نیست یا او فقط برای خودش حرف میزند.» چیان چین در مقابل این بیانیه فریاد کشید: «شما فاشیست هستید، شما از چانکایشکی ها هستی. شما شب را روز جلوه میدهید، شما در تخم مرغ بدنبال استخوان میگردید. من برای تو چیان ون (دادستان) هیچ ارزشی قائل نیستم، تو مشتاقانه خود را به دن سیائو پین فروخته ای. البته حقت را خواهد داد. ۲۰۰ یو وان حق الزحمه خواهی گرفت.» هنگامی که او را کشان کشان از دادگاه بیرون میبردند به سخنان خود اینطور ادامه داد:

«شورش کردن برحق است! مرگ بر رویزیونیستها برهبری دن سیائو پین! من از مرگ نمیترسم!»

پس از اینکه دادگاه تمام شد حکام رویزیونیست نمیدانستند چه حکمی صادر کنند. آنان هم از کشتن و هم از زنده نگاه داشتن چیان چین و چان چون چیانو هراس داشتند. پس از شور و مشورت يك ماهه تصمیم گرفتند آنان را به اعدام محکوم کنند اما اجرای حکم را به تعویق بیندازند. هنگامیکه چیان چین حکم را شنید فریاد زد، «انقلاب کردن جنایت نیست، زنده باد انقلاب!»

دفاعیات چیان چین بیش از همه بر تسل جوان و زنان تاثیر گذاشت. جوانان که از انفعال جامعه سرمایه داری تحت رهبری رویزیونیستها به تنگ آمده بودند، در سخنان چیان چین شورشگری مطلوب خویش را جستجو کردند و بسیاری از زنان چین در حرکت چیان چین ایده آل رهایی و شرکت در رهبری جامعه را دیدند. حتی یکی از زنان رویزیونیست و دشمن چیان چین بعد از دادگاه به يك نویسنده آمریکایی گفت: «خیلی وقت است که از چیان چین

سلول خود به طرق مختلف به خارج از زندان فرستاده بود او یکبار دیگر بهنگام برگزاری کنگره دوازدهم حزب چین طی نامه ای به کمیته مرکزی اعلام داشت: «من خواهان يك مناظره علنی با دن سیائوپین بر سر خطه، جهتگیری و سیاستهای حزب هستم. اگر دن سیائوپین این پیشنهاد را قبول نکند نشان میدهد که يك رویزیونیست بی سر و پاست.» چیان چین در باره نبردی که از لحظه دستگیری به پیش برد و حتی يك لحظه در باره حقانیتش دچار تردید نشد به یکی از نگهبانان زندان چنین گفت: «من بهیچوجه متأسف نیستم، فکر میکنم که آنچه که در نظر داشته ام را به انجام رسانده ام.»

اینکه چیان چین که بود، چرا دستگیر و زندانی شد، دادگاه او و مرگ او پس از پانزده سال اسارت، ربط مستقیم به سرنوشت توده های تحت ستم و استثمار سراسر جهان دارد. ربط مستقیم به اوج و افتهای انقلابات قرن بیستم، معضلات و بالاخره پیروزی قطعی این انقلابات دارد. زندانی شدن چیان چین نشانه آن بود که يك بقیه در صفحه ۲۶

متنفرم اما حالا احساس میکنم که کسی از متنفرم کاهش یافته است.» بعد از خاتمه دادگاه چیان چین در ملاقات با پن پن شهردار پکن در زندان دو خواسته زیر را مطرح نمود: اجازه نوشتن خاطراتش و مناظره با دن سیائو پین و هواکوفن. او از نوشتن متن اجباری انتقاد از خود که هر ماه برایش میاوردند سرباز زد و بر دیوار زندان نوشت: «من نمیترسم که سرم را از دست دهم» وقتی که نگهبانان نوشته را پاک کردند دوباره در همان نقطه آن را تکرار کرد. پن پن اعلام نمود: «او تصمیم گرفته که يك دشمن سیاسی و ایدئولوژیک مردم ما باقی بماند.»

چیان چین بعنوان کار اجباری به ساختن عروسکهای پارچه ای پرداخت و بر روی شکم آنها نام خود را گلدوزی میکرد. بعلاوه طی سالهای ۱۹۸۲ تا ۸۴ خبر رسید که در پکن و در استان شان دون تراکتهایی به امضاء وی در دفاع از انقلاب فرهنگی، و مائوتسه دون و در محکوم کردن دن سیائوپین و حزبش پخش شده و سوگند یاد شده که برای نجات چیان بازخواهد گشت. این تراکتها را چیان چین از

بیاد رفیق چیان چین کمونئیستها شورشگرند!

انقلابی خود را متوجه شان ساخته، کلاه بوقی بسرشان گذاشته و رسوای عالیشان کردند. این انقلابی در انقلاب بود - انقلابی ضروری علیه بورژوازی و نمایندگانش در حزب کمونیست و دولت که در جستجوی فرصت برای غصب قدرت و احیای سرمایه داری بودند. بی دلیل نیست که بورژوازی بین المللی از چیان چین بعنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان خود که حتی در زندان و زیر شکنجه نیز حاضر نگشت از عقاید خویش دست کشد، یاد میکند. اعدام چیان چین حکایت از داعی سوزناک و تسکین نیافتنی می کند که وی بر دل بورژوازی باقی گذاشته بود.

در سال ۱۳۵۹، بفاصله چهار سال پس از مرگ مانو و کودتای رویزیونیستی در چین، حکومت ارتجاعی تازه بقدرت رسیده، دو رهبر جسور کمونیست یعنی چیان چین و چان چون چیائو را از زندان به دادگاه آورد. جرم آنها رهبری انقلاب فرهنگی و پایداری و پافشاری سرسختانه بر منافع انقلاب بود و پیگیری و تلاش برای ساختن جامعه نوین انسانی؛ جامعه ای که هیچکس حق نداشته باشد به قیمت دیگری خود را بالا بکشد، هیچکس نتواند بروی استخوانهای خرد شده دیگری

دولت چین امروز رسماً اعلام کرد که «چیان چین، بیوه ۷۷ ساله مانو در روز ۱۴ ماه مه خود کشی کرد.» این خبر نزدیک به سه هفته پس از وقوع ماجرا اعلام گردید.

این دروغی کثیف برای پوشاندن جنایتی خائفانه است. مسئول مرگ چیان چین حکام ارتجاعی چین می باشند.

چیان چین یکی از انقلابی ترین انسانهای قرن حاضر، زنی شورشگر با اندیشه های ژرف بود. او از برجسته ترین نمایندگان کمونیسم انقلابی و از عالیترین سبیلهای دیکتاتوری پرولتاریا محسوب می شد. چیان چین کسی بود که یکی از بزرگترین انقلابات تاریخ بشر، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین، با نام او رقم خورد - انقلابی که نه فقط چین بلکه سراسر جهان را بلرزه در آورد. او همزمز نزدیک مانوتسه دوئ و از سازماندهان و رهبران مهم این انقلاب بیسابقه بود - انقلابی که برای دهسال از سرنگونی قدرت پرولتاریا توسط بورژوازی نوحاسته در چین سوسیالیستی ممانعت بعمل آورد. تحت رهبری چیان چین و جناح انقلابی حزب و دولت چین، میلیونها کارگر و دهقان و روشنفکر انقلابی به مقرهای فرماندهی دن سیائو پین و شرکاء حمله برده، این رهروان سرمایه داری را از آریکه قدرت بزیر کشیده، خشم

انترناسیونالیستی پر افتخارمان را بوجود آورد که خود را میراث دار کموناردها و قیامگران شانگهای - در راسشان چیان چین و چان چون چیائو - میدانند. بدین ترتیب سنک بنای یک انترناسیونال نوین گذارده شد.

مبارزات عظیم، رهبران بزرگ به ثمر میرسانند. رهبرانی مانند چیان چین مشعلهای همیشه فروزان یک جامعه نوین میباشند، بهترین راه گرامیداشت چیان چین آنست که از او پیاموزیم و مانند او با سر و قلب و مشت به انجام وظایف انجام نشده انقلاب بهر دازیم و در این راه مانند او از هیچ چیز، از سختی، از دشمن، از مرگ، از خلاف جریان رفتن نهراسیم.

توضیح

در تهیه زندگی نامه چیان چین از منابع زیر استفاده شده است:

- ۱- نشریه «کارگر انقلابی» ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۹۱۰ بتاريخ ۱۹ ژوئن ۱۹۹۱
- ۲- کتاب «مادام مانو» نوشته راس تریل، نویسنده ضد کمونیست آمریکایی که از دشمنان آشکار چیان چین می باشد.

گذارد تا یک انقلاب واقعی را به ثمر رسانده و شکست پرولتاریا در یک نقطه از جهان را با پیروزی و یا پیشرفتهای بزرگ در نقطه ای دیگر، تلاقی کنیم.

دادگاه چیان چین حمله به انقلاب در سطح جهانی بود. بورژوازی جهانی تلاش کرد بگوید، «انقلاب را در میان یک پنجم مردم جهان کشتیم؛ پس انقلاب بالکل مرده است!» چیان چین مصمم بود نگذارد چنین برنامه ای پیش رود. فریادهای شورانگیز «زننده باد انقلاب» او به گوش همه جهانیان رسید. این صلابت نبردی برای کمونیستهای جهان بود که از شکستها نهراسید، جرات کنید، راه را ادامه دهید. این فراخوان چیان چین منبع الهام و دلگرمی بزرگی برای کمونیستهای اصل جهان گشت. احزاب مائوئیست که در سال ۱۹۸۰ با برگزاری اولین کنفرانس بین المللی خود بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی را آغازیده بودند بر تلاشهای خود افزودند. در همین سال مائوئیستها در پرو جنک درازمدت خلق را تحت رهبری حزب کمونیست، پرو آغازیدند تا پرو را تبدیل به پایگاه آزاد شده انقلاب جهانی کنند. دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در سال ۱۹۸۴ برگزار شد و جنبش انقلابی

زندگی حماسی چیان چین

میلیارد انسان آزاد، دوباره به عقب، به کوره سوزان سرمایه داری بازگردانده شده اند؛ که شعله های سرخ یک قطب انقلابی - هرچند به لحاظ تاریخی موقتاً - بیرحمانه خاموش گشته است، بیسابقه ترین پیشرفتهای پرولتاریای بین المللی در راه خلق جامعه ای نوین با انسانهایی نوین لگد مال شده است.

دستیگیری و دادگاه چیان چین و رفقاییش ربط مستقیم به انقلاب ایران و به تلاشهای طبقه کارگر و کمونیستها در ایران داشت. این مسئله ای بود مربوط به خط سیاسی - ایدئولوژیک که برای به انجام رساندن یک انقلاب پیروزمند تعیین کننده ترین است. اما کمونیستهای ایران، آغشته به بینش ناسیونالیستی و کوتاه نظرانه که ربط انقلاب و معضلات نظری و عملی آنرا با عرصه جهانی و با مسائل انقلاب جهانی نمی دیدند، بطور غالب، سکوت اختیار کردند. یعنی در جریان یک نبرد حساس بین طبقه بین المللی ما و بورژوازی جهانی که بر سر سرنوشت انقلاب چین میگذشت، بیطرفی اختیار کردند. این نشانه عمق انحطاط سیاسی - ایدئولوژیک بود که گریبانگیر جنبش کمونیستی ایران شده بود. و مسلماً با چنین بینشی نمیتوانستیم از فرصت گرانبهایی که تاریخ در اختیار ما

در چین، جنبش توده ای دانشجویی و کارگری ضربه قدرتمندی بر تاج و تخت دن سیائوپین منفور و رژیم منحنط سرمایه داری وارد آورد و حقیقت نهفته در این پیش بینی داهیانه مائوتسه دون را آشکارا بنمایش گذارد: «اگر رویزیونیستها در چین قدرت را بگیرند، آنها روی آرامش بخود نخواهند دید.» موج طرفداری از مائو به غلیان درآمد، مردم مدالهای مائو را گردگیری کرده و به سینه زدند، کتابها و آثار مائو کمیاب گردید، توده ها بخشهایی از کتاب سرخ مائو و دیگر آثار او را با صدای بلند برای یکدیگر می خواندند و به بحث حول آنها می پرداختند. آنها ترانه هائی در وصف انقلاب و سالهائی که کمونیستهای انقلابی قدرت را در دست داشتند می سرودند. این تحولات بشدت خوف حکام چین و امپریالیستهای آمریکائی را برانگیخت چرا که فهمیدند با وجود ۱۲ سال سرکوب و پراکندن ایدئولوژی سرمایه دارانه در میان مردم، هنوز چشم انداز توده های انقلابی از آینده چین، بازگشت به دوران چین سرخ تحت رهبری مائوتسه دون است. طی دو سالی که از وقایع خونین چین میگذرد، این کشور هیچگاه به اوضاع قبل از آن جنبش بازنگشته است. آن تکان عظیم اجتماعی، از میان امواج پرقدرت خود یکبار دیگر مائو و رهروان انقلابییش را به صحنه آورد و در این میانه بطور ناگزیر نام چیان چین نیز بمیان آمد. مطبوعات امپریالیستی از «بازگشت همسر مائو» سخن گفتند، از کسی که سرسخت ترین مدافع کمونیسم انقلابی است. از کسی که هرگز حاضر نشد کوچکترین امتیازی برای امپریالیستها قائل شود و حتی زمانی که اولین انسان بروی کره ماه فرود آمد در مقاله ای نوشت: «اشغال امپریالیستی کره ماه» چیان چین در مصاحبه ای با یک خبرنگار غربی که سال گذشته منتشر شد در مورد دن سیائو پین که دستور قتل عام میدان صلح آسمانی را در سال ۱۹۸۹ داده بود یادآور شد که او همیشه یک رویزیونیست بود. این خبرنگار گزارش داد که چیان چین کماکان بر عقاید خود پابرجاست و مشغول نوشتن خاطرات خود می باشد. امپریالیستها و مرتجعین قادر نبودند علت کینه و نفرت عمیق چیان چین نسبت به خودشان و جهان نکبت بارشان را بفهمند. این کینه از سازش ناپذیری چیان چین بر منافع میلیاردها توده تحت ستم و استثمار در سراسر جهان سرچشمه می گرفت. اگر آنچه که در وقایع جنبش ۱۹۸۹ چین رخ داد و پیامدهای آن را در نظر بگیریم، آنگاه علت قتل جنونانه چیان چین روشنتر خواهد گشت. مهمترین مسئله این بود که: «شیخ» مائوتسه دون یکبار دیگر در سراسر چین به گشت و گذار پرداخته است! حکام چین مجبورند هرچیزی که پیوندی با این «شیخ» دارد یا مظهر آن است را از میان ببرند.

دو کشور سوسیالیستی شوروی و چین پس از مرگ رفیق استالین در سال ۱۹۵۳ و مرگ رفیق مائوتسه دون در سال ۱۹۷۹ به دایره نظام امپریالیستی کشیده شدند. امروز سرمایه داری جهانی قهقهه پیروزی بر کمونیسم سر می دهد. اما این خنده های پیر مفلوکی است بر سر کودکی تازه پا که تلاش میکند راه رفتن بیاموزد؛ بلند میشود، زمین میخورد و دوباره بها می خیزد. آنچه در این میانه کاملاً آشکار است اینکه یکی میرنده است و متعلق به گورستان و دیگری بالنده و متعلق به آینده. هر تلاش و بپاخیزی پشتوانه ای است برای خیزهای موفقیت آمیز بعدی و بالاخره پیشروی غیرقابل بازگشت. این قانون گریزناپذیر جامعه بشری است. این راه طی خواهد شد و فریاد «زننده باد انقلاب» چیان چین در دادگاه نیز بطور فشرده همین قانون را اعلام میکرد.

چیان چین در تاریخ پرشکوه طبقه ما جاودانه شد و خاطره این رهبر انقلابی همچون خط سرخی در مبارزات ما علیه بورژوازی و رویزیونیسم بجای باقی میماند. پرولتاریای بین المللی پیشتاز پرافتخار جامعه نوین کمونیستی را از دست داد، اما بقول مارکس: «قاتلان او را تاریخ از هم اکنون آنچهان به چارمیخ کشیده است که تمام دعاهای کشیشان هم قادر به نجاتشان نمی باشد» ❁

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۱۴ خرداد ۱۳۷۰

زندگی کند، هیچکس حتی بفکرش هم نرسد که میتوان دیگری را مورد ستم و استثمار - بهر شکلی که باشد - قرار داد. جرم این دو رهبر جسور در این بود که وفادارترین یاران مائوتسه دون بودند و هرگز کوچکترین خللی در عزمشان برای نابود کردن جهان نکبت باری که بر ستم و استثمار اکثریت بنا شده وارد نگشت. در آن دادگاه، حکام کنونی چین که پس از مرگ مائو قدرت را از طریق کودتا غصب کرده و ده ها هزار تن از مائوئیستهای انقلابی را دستگیر و اعدام کرده بودند، چیان چین و چان چون چیان را به محاکمه کشیدند. آنان تصور میکردند که با اینکار به تشبیت حاکمیت ضدانقلابی خود کمک خواهند کرد. این دادگاه تکان دهنده که میلیونها نفر در سراسر جهان شاهدش بودند، به یکی از مهمترین عرصه های جدال میان پرولتاریا و بورژوازی بدل گشت. این دادگاه با حرکت فراموش ناشدنی چان چون چیان و دفاعیات جاودانه چیان چین بمشابه سند ادامه حیات انقلاب و ضعف و زبونی بورژوازی در تاریخ ثبت گشت. این دو رهبر انقلابی در مقابل تهمت و شکنجه و تهدید به مرگ، سربلند در حالی که چشمان خود را به افق دوخته بودند، ایستادند و فاتحانه بر روزه های بورژوازی و شیبه های خائنین دلیل پوزخند زدند. غرور و سرافرازی آنان، تفرعن بادکنکی آنان نبود که دستاوردهایشان با آلام بیحساب توده های مردم اندازه گیری میشود، بلکه بیان اعتماد عمیق به سرنوشت محتوم سرمایه داری بین المللی بود و نشانه اتکاء به نفس قدرتمندترین طبقه تاریخ: پرولتاریا. ستمیدگانی که شاهد صحنه های آن دادگاه بودند خوب فهمیدند که این دو از آنانند و ایستادگی شان از برای آنانست. در آن دادگاه در واقع این رویزیونیسم و در رأس دن سیائو پین بود که به محکمه کشانده شده و محکوم گشت. خبر گزاریهای بین المللی آخرین کلام چیان چین را به سراسر عالم مخابره کردند. این کلام شور و شوق وصف ناشدنی را به دل پیروان راه سرخ مائوتسه دون انداخت. کمونیستهای انقلابی از این دادگاه که اهمیت تاریخی پیدا کرد الهام گرفته و عزم خویش را برای ساختن جامعه نوین بشری - جامعه کمونیستی - راسخ تر ساختند. این دادگاه ادهانامه کوبنده ای بود علیه دنیای کهن و در واقعیت امر نشانه آن بود که نابرابریها و تمایزات دیرینه بالاخره درهم شکسته خواهند شد. فریاد خشمگین چیان چین در حالیکه زندانیان می کوشیدند صدای او را خاموش کنند بر صلابت و تحکم آمیز در سراسر عالم انعکاس یافت: «شورش بر حق است! زننده باد انقلاب!»

برای سالها چیان چین را در محبس نگاه داشتند و از نشر هر گونه خبری درمورد او مناعت بعمل آوردند. رنگ سرخ چین، این پایگاه عظیم انقلاب جهانی را عوض کردند و از جامعه ای که روزگاری نه چندان دور الهام بخش ستمیدگان جهان بود، مناسبات رهاپیشخ و انسانی بر آن غلبه داشت و انسانهایش در روابطی انقلابی به مبارزه و تولید برای کل جامعه مشغول بودند، جامعه ای متکی بر روابط بیرحمانه سرمایه دارانه - جامعه ای ارتجاعی - ساختند. چیان چین، یکی از برجسته ترین مظاهر زننده آن جامعه نوین بود و بهمین جهت بود که در مورد وی و سرنوشتش توطئه سکوت اختیار کردند تا شاید بدین وسیله خاطره سرخ آن سالهای روح انگیز و رهایی بخش را از اذهان بزدايند. حکام چین، با همدستی ارتجاع جهانی، همبا با بوجود آوردن تغییرات سریع در جامعه و بسط مناسبات و ارزشهای سرمایه داری، دست به «مائو زدائی» زدند، مائو و جامعه انقلابی، دو مقوله تفکیک ناپذیر بودند و از همیرو بود که می بایست هر چیزی که کوچکترین نشانی از مائو داشت را از یادها ببرند. آنجائی هم که اینان بهر دلیل مجبور می شدند نامی از چیان چین بیاورند از او بعنوان «بیوه مائو» یاد میکردند. اما، برای آن کسانی که چیان چین را در سالهای پرتلاطم و خروش آفرین انقلاب فرهنگی در دهه ۱۹۶۰، در آن سالهای نبردهای تعیین کننده در راس و فرماندهی مبارزه انقلابی پرولتاریا علیه رهروان سرمایه داری دیده بودند، این موضوع عیان بود که او صرفاً همسر مائو، نیست. او رهبری توانا، کمونیستی شورشگر، انقلابی آگاهی است که تحت رهبری خط انقلابی مائو در پیشاپیش پیشروترین توده ها، به نبرد مرگ و زندگی علیه بورژوازی برخاسته است؛ نبردی که چیان چین از درون آن سربلند و پیروز بدر آمد.

در ماه مه ۱۹۸۹، سیزده سال پس از سرنوشتی حاکمیت طبقه کارگر

جنگ کره:

نمونه‌ای برجسته از نحوه غلبه بر امپریالیسم

ستایش می نمودند و دولتمردان آن کشور طرح «اتحاد» دو کره را تحت نظارت سازمان ملل و رهبری ژنرال مک آرتور تدارک می دیدند. ارتش هشتم و واحدهای تفنگداران دریائی سریعا به شبه جزیره کره اعزام شدند تا طی چند روز خود را به رودخانه «یالو» در مرز چین برسانند. اینجا بود که توجه عموم از کره بسمت چین جلب شد. مک آرتور متفرعانه اطلاعیه ای تهدید آمیز علیه چین صادر کرد. بعدها نیز همو بود که خواستار استفاده از سلاح اتمی ضد چین شد. حضور نظامی آمریکا در آبهای ساحلی چین تشدید یافت.

چینی ها از طریق سیاسی نسبت به این اقدامات واکنش نشان داده و در مورد وخامت اوضاع هشدار دادند. برخی واحدهای ارتش چین در طول رودخانه «یالو» ظاهر شد تا جدیت این اخطار واضحتر گردد. اما آمریکا علاقه چندانی به امور دیپلماتیک نشان نداد. مک آرتور با عجله نیروها و تجهیزات را بوسیله تانک و قطارهای باری بسمت «یالو» اعزام می کرد. آمریکائی ها آنقدر متفرعن و به پیروزی خود مطمئن بودند که به گفته اس. مارشال یکی از تحلیلگران نظامی آن کشور، هیچگونه تدارک تاکتیکی جهت مقابله با ضد حمله ندیده بودند. سنگرهای اطراف اردوگاه های آنها ضعیف بود؛ مسائل امنیتی جدی گرفته نمی شد؛ نیروها فاقد آتش حمایتی دوجانبه بودند و غیره. در ماه اکتبر ۱۹۵۰، ژنرال «واکر» فرمانده ارتش هشتم آمریکا پیامی بدین مضمون ارسال نمود: «اوضاع بر وفق مراد است»، «ارتش هشتم تا عید کریسمس به خانه باز می گردد». اما چند روز بعد، نیروهای داوطلب چینی طی یک حمله غافلگیرانه قوای آمریکا و کره جنوبی را بشدت در هم کوبیدند. بسیاری از واحدهای ارتش کره جنوبی متلاشی شد. اوضاعی گیج کننده حاکم گشت. جناح شرقی قوای دشمن در حال از هم گسستن بود که آمریکا دست به ضد حمله زد و توانست نیروهای چین که در جنگ کره با نام «ارتش داوطلبان خلق» شرکت داشتند را عقب بنشانند.

دیگر یانکی ها فهمیده بودند که مستقیما با چینی ها طرف هستند؛ اما هنوز نمی دانستند که چه ضربه بزرگی در انتظارشان است. بعبارت دیگر عقب نشینی نیروهای «ارتش داوطلبان خلق» باعث شد که آمریکا احساس قدرت کند و بیش از پیش بسمت دامی که برایش نهاده بودند، حرکت کند. در روزهای اول ماه نوامبر، مرز آرام بود. چینی ها منتظر حرکت قوای آمریکا بودند. آمریکائی ها مغرورتر از پیش گشته و از شکست ناپذیری خود می گفتند. روز ۲۴

جریان جنگ جهانی دوم بود. از همان لحظه ای که این مرز ترسیم شد، برخوردهای مسلحانه نیز بروز یافت. بنابراین وقتی در ماه ژوئن ۱۹۵۰ جنگ بالا گرفت هیچکس متعجب نشد. نیروهای جمهوری دمکراتیک خلق کره (ج.د.خ) فوراً راهی جنوب شده، از مدار ۳۸ درجه عبور نموده و در عرض ۳ روز خود را به سئول - پایتخت کره جنوبی - رساندند. کل شبه جزیره کره در گیر جنگ داخلی گشت.

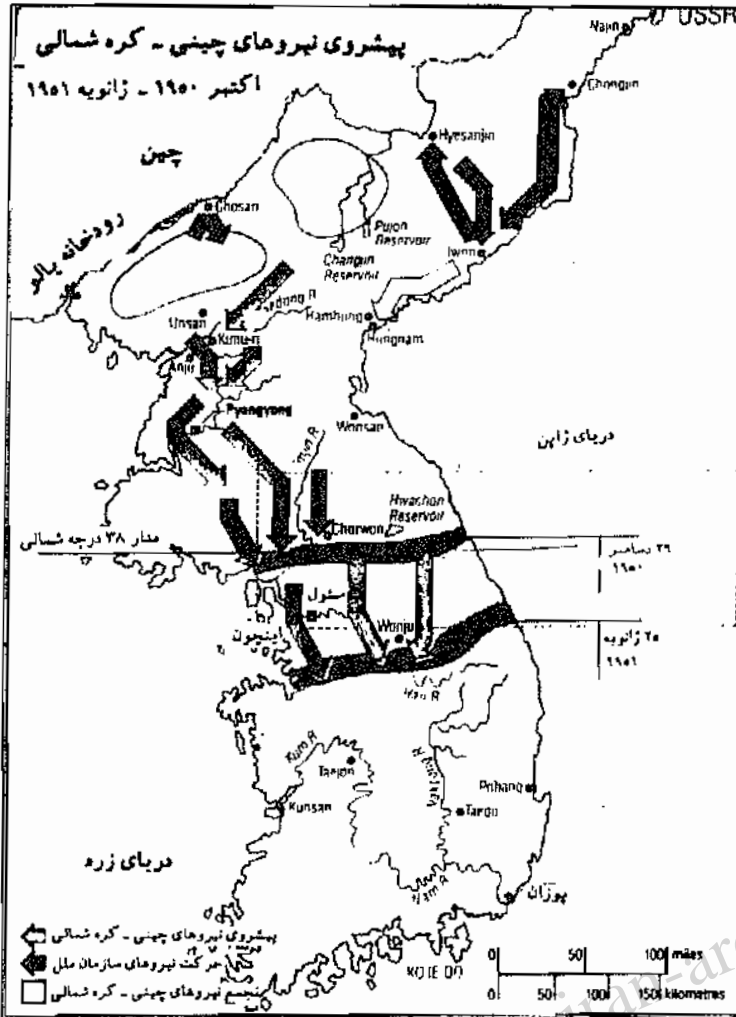
با منفرد شدن روز افزون قوای جنوب، آمریکا حضور نظامی خود در این بخش از اقیانوس آرام را افزایش داده، سیل قوای دریائی و هوائی خود را روانه منطقه ساخت و ناوگان هفتم خویش را به تنگه تایوان اعزام کرد. این کار تهدید علیه جمهوری نوپساید خلق چین بحساب می آمد. نیروهای تحت الحمايه آمریکا در کره جنوبی سریعا در حال عقب نشینی بودند و بنظر می رسید تا پایان ماه ژوئن کار آنها یکسره خواهد شد. اینجا بود که آمریکا مداخله نظامی نمود و نیروهایش را تحت نام قوای سازمان ملل وارد صحنه کرد تا دولت کره جنوبی را از شکستی فاحش رهایی بخشد. البته اوضاع آنقدر وخیم بود که آمریکا قادر به جلوگیری کامل از حرکت قوای کره شمالی نبود و فقط می توانست از سرعت پیشروی آنها بکاهد. یانکی ها به همراه بقایای قوای کره جنوبی سرانجام از شهر «پوزان» به بعد یک حلقه دفاعی تشکیل دادند تا مانع از تسخیر بخش جنوبی شبه جزیره توسط قوای ج.د.خ کره شوند. بدون اینکار نه فقط دولت کره جنوبی در هم می شکست بلکه خود آمریکائی ها نیز به دریا ریخته می شدند.

در ۱۵ سپتامبر همانسال، قوای آمریکا دست به ضد حمله زده و با پیاده کردن واحدهای مختلط دریائی - زمینی در شهر «این چون» در نزدیکی سئول، تا عمق پشت جبهه کره شمالی نفوذ کردند. در این موقع، کره شمالی نه نیروی دریائی در اختیار داشت و نه از حمایت هوائی برخوردار بود. آتش پراکنده توپخانه ج.د.خ نتوانست از نفوذ یانکی ها جلوگیری کند. کمی بعد، حمله شدید آمریکا از ساحل «پوزان» آغاز شد. قوای کره شمالی از دو طرف - «پوزان» و «این چون» زیر آتش دشمن قرار گرفته بودند. هواپیماهای آمریکائی نیز همزمان بر سر آنها بمب می باریدند. ورق برگشته بود؛ قوای کره شمالی بشکلی پراکنده دست به عقب نشینی زده و در پشت مدار ۳۸ درجه مستقر شدند.

فرماندهان نظامی آمریکائی ها ادعا کردند که تقریبا به کل اهدافشان در کره دست یافته اند؛ جراید آمریکا از «خاتمه سریع» جنگ

آنچه در ذیل آمده اقتباس بخش مربوط به جنگ کره، از کتابی بزبان انگلیسی بنام «جنگ عادلانه، جنگ ناعادلانه» است که نویسنده در آنجا با رجوع به مقطع آغازین جنگ، نقاط قوت ارتش سرخ چین و جمهوری دمکراتیک خلق کره را در مقابل قوای آمریکائی و نیروی تحت الحمايه اش در کره جنوبی بنمایش میگذارد. جنگ کره که در فاصله سالهای ۱۹۵۰ تا ۵۳ جریان داشت هم نتیجه و نشانه بپاخیزی و پیشروی جنبش رهاییبخش ملی در آن خطه بود و هم برخاسته از پاسخ سیمانه و سرکوبگرانه قوای امپریالیستی به این جنبش. جنگ زمانی آغاز شد که دولت ارتجاعی در کره جنوبی زیر ضربات انقلابی خلق در آستانه سقوط بود. این واقعه در فاصله کوتاهی بعد از پیروزی انقلاب چین، و در شرایطی که اتحاد چین و شوروی درون یک اردوگاه سوسیالیستی در حال شکل گیری بود، شکست بزرگی برای جهان امپریالیستی در آسیا بحساب می آمد. از این رو امپریالیستهای آمریکائی با همکاری ۱۵ کشور و تحت پوشش سازمان ملل جنگ تجاوزکارانه ای را در کره برآوردند. کشتار توده های خلق با انواع و اقسام سلاح ها آغاز شد. یانکی ها برای نخستین بار بمب قاپالم را با سوزاندن زحمتکشان کره ای آزمودند. در مقابل، خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی بیاری خواهران و برادران خویش در کره شتافت و نمونه درخشانی از انترناسیونالیسم پرولتری را ارائه داد. جنگ کره که با پیروزی ارتش داوطلبان خلق چین و توده های قهرمان کره ای رقم خورد، ضربه محکمی بر ادعای «شکست ناپذیری» ارتش مجهز آمریکا وارد آورد و روحیه انقلابی ستمدیدگان جهان را در نبرد علیه دشمنانشان بالا برد. رجوع به این تجربه در شرایط امروز که باز هم عربده های قدرتهای امپریالیستی مبنی بر «شکست ناپذیری» یودنشان بگوش می رسد برای طالبان رهایی و انقلاب آموزنده و حائز اهمیت بسیار است.

در سال ۱۹۴۸، نیروهای تحت الحمايه امپریالیسم آمریکا، جمهوری کره را در جنوب آن کشور تاسیس نمودند یکماه بعد، قوای تحت رهبری کمونیستهای چینی موفق به برقراری جمهوری دمکراتیک خلق در بخش شمالی کره شدند. اعلام «خاتمه جنگ داخلی» که تحت فشار و بر مبنای ادعاهای آمریکا و شوروی صورت گرفت، تلاشی ناموفق بود. خط تقسیم شمال و جنوب که بسال ۱۹۴۸ رسمیت پیدا کرد در واقع خط مرز میان دو ارتش آمریکا و شوروی بعد از اشغال این کشور در



«ابتدا تمرکز نیرو و آتش برتر بر تعدادی از نقاط منتخب حساس تاکتیکی، بزیر داشتن حملات ناگهانی و انهدام کامل دشمن در مقیاس يك دسته، گروهان، گردان و یا بخش بزرگی از این واحدها. دوم، وارد آوردن تلفات سنگین به دشمن در عملیات مکرر بهنگامی که او دست به حمله متقابل می زند. و سوم، بر حسب شرایط، حفظ استوار نقاط قوی تصرف شده ای که می توان حفظ نمود و رها نمودن آنهایی که نمی توان، تا آنکه برای تهاجمات متقابل آتی ابتکار در دست ما باقی بماند. اگر چنین عملیاتی ادامه یابد ما گلوی دشمن را در دست خواهیم فشرد و او را مجبور به مصالحه و پایان دادن به جنگ خواهیم کرد.»

بخشی از جمع بندی مائو تسه دون از عملیات تهاجمی متقابل ارتش داوطلبان خلق چین و ارتش خلق کره به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۲ - منتخب آثار - جلد ۵، صفحه ۵۵

گشته است: «کمونیستهای چینی توسط يك ارتش دهقانی نمایندگی میشدند. اگر این ارتش را با معیارهای تاکتیکی و استراتژیکی خودشان ارزیابی کنیم، در رده اول قرار داشت. شاید کمبود سلاح و تجهیزات را می شد بحساب فقر نظامی آنها گذاشت، اما تاکتیک های شبه چریکی این ارتش که بر پایه اصل تحرك تدوین شده بود اجازه حمل سلاح سنگین را به آنها نمی داد. باربران چینی با اونیفورم پنبه دوزی شده شان بهتر از هر سرباز دیگری در جهان قادرند در تاریکی و با مخفیکاری باور نکردنی خود را به نزدیکی مواضع دشمن برسانند. انگار آنها نیمه شب با نارنجک و مسلسل های کوچک ناگهان از زمین سبز میشوند و آدم را غافلگیر می کنند. تکان دهنده بودن این صحنه را فقط آمریکایی ها می توانند بفهمند چرا که تجربه اش را داشته اند.» در آن دوره مطبوعات غربی مرتباً از «تاکتیک موج انسانی آسیائی ها» در جنگ کره می گفتند، حال آنکه چنین چیزی اصلاً واقعیت نداشت. بسیار کم پیش می آمد که چینی ها واحدهائی بزرگتر از يك هنگ را در حمله بکار گیرند. هر حمله آنها در واقع به حملات متوالی گروه های ظاهرآ بیشتر شکسته میشد. در واقع قدرتمندی چینی ها در تعداد بیشمارشان نبود، بلکه در گمراه کننده و غافلگیر کننده بودن حملاتشان بود. ارتش بقیه در صفحه ۳۰

نوامبر، ژنرال «واکر» بار دیگر پیام داد که «تا عید کریسمس در خانه خواهیم بود» و تایید کرد که بقیه خاک کره شمالی را هم اشغال خواهند نمود. ۲۶ نوامبر ۱۹۵۰، طی حمله ای سهمناک قوای ارتش هشتم و کره جنوبی مورد ضربه واقع شدند. دو روز پیش از آن، يك گردان از نیروهای ارتش ترکیه که تحت فرماندهی آمریکائی ها قرار داشتند به ماموریت رفته و دیگر بازنگشت، اما این واقعه یانکی ها را هشیار نساخته بود. بعدها معلوم شد که آن گردان بکلی نابود گشته است. در حمله ۲۶ نوامبر، سه بخش از ارتش کره جنوبی توسط قوای چینی محاصره شده و تقریباً از میان رفتند. با این ضربه، جناح راست ارتش هشتم آمریکا مورد تهدید جدی قرار گرفت. چینی ها سپس بسمت جنوب پیش تاختند با این هدف که این جناح از ارتش یانکی را منحرف سازند. آنها با اتخاذ تاکتیک «دور زدن و سد کردن» آمریکائی ها را در منطقه روستائی نزدیک شهر «سان چون» مجبور به جنگیدن کردند. قوای یانکی که ارتباط عملیاتی و کنترل فرماندهی خویش را از دست دادند، دیوانه وار به میدان جنگی که برایشان ترتیب داده شده بود پا می گذاشتند فقط برای آنکه درو شوند. بقول یکی از گزارشگران جنگ: «درست مثل این بود که ارتش ملل متحد با عجله می خواهد وارد کیسه چینی ها شود.»

نیروهای «ارتش داوطلبان خلق» موفق شدند همین بلا را بسر تفنگداران دریائی آمریکا بیاورند و آنها را تقریباً نابود کنند. قوای چینی بدین ترتیب عمل نمودند: آنها مخفیانه نیروئی مرکب از ۱۴ لشکر را گرد آورده و با عبور از رودخانه «یالو» در خاک کره رسوخ کرده و علاوه بر آن، نیروی عظیمی قریب به ۸۵۰ هزار نفر را در بخش شمالی مرز منچوری مستقر ساخته بودند. این نیروها عمدتاً از همان جنگجویان سابق جنگهای دهقانی تشکیل شده بود که در مقایسه با قوای ملل متحد سلاح های تکامل نیافته تری در اختیار داشتند. بنا به گفته گزارشگر فوق الذکر: «سلاح آنها عمدتاً تفنگ و سر نیزه بود. بعضی واحدها حتی فاقد این سلاح ها به اندازه کافی بودند. در برخی هنگ ها، از هر ۵ نفر یکی تفنگ داشت. دیگران با خود تعداد زیادی نارنجک حمل می کردند. قرار بر این بود که آنها با اسلحه دشمنان اسیر مسلح شوند. البته ارتش داوطلبان خلق بخوبی توسط خمپاره انداز که چینی ها با مهارت و استادی آن را بکار می گرفتند، تامین می شد.»

چینی ها برای آنکه توسط دشمن رد یابی نشوند، شبها با سرعت و از دل دره های تنگ حرکت می کردند و روزها را در کنار توده های کره ای می گذرانند. شیوه جنگیدن چینی ها در کتاب «تاریخچه لشکر تفنگداران دریائی آمریکا در جنگ کره» چنین تشریح

شده است: «کمونیستهای چینی توسط يك ارتش دهقانی نمایندگی میشدند. اگر این ارتش را با معیارهای تاکتیکی و استراتژیکی خودشان ارزیابی کنیم، در رده اول قرار داشت. شاید کمبود سلاح و تجهیزات را می شد بحساب فقر نظامی آنها گذاشت، اما تاکتیک های شبه چریکی این ارتش که بر پایه اصل تحرك تدوین شده بود اجازه حمل سلاح سنگین را به آنها نمی داد. باربران چینی با اونیفورم پنبه دوزی شده شان بهتر از هر سرباز دیگری در جهان قادرند در تاریکی و با مخفیکاری باور نکردنی خود را به نزدیکی مواضع دشمن برسانند. انگار آنها نیمه شب با نارنجک و مسلسل های کوچک ناگهان از زمین سبز میشوند و آدم را غافلگیر می کنند. تکان دهنده بودن این صحنه را فقط آمریکایی ها می توانند بفهمند چرا که تجربه اش را داشته اند.» در آن دوره مطبوعات غربی مرتباً از «تاکتیک موج انسانی آسیائی ها» در جنگ کره می گفتند، حال آنکه چنین چیزی اصلاً واقعیت نداشت. بسیار کم پیش می آمد که چینی ها واحدهائی بزرگتر از يك هنگ را در حمله بکار گیرند. هر حمله آنها در واقع به حملات متوالی گروه های ظاهرآ بیشتر شکسته میشد. در واقع قدرتمندی چینی ها در تعداد بیشمارشان نبود، بلکه در گمراه کننده و غافلگیر کننده بودن حملاتشان بود. ارتش بقیه در صفحه ۳۰



يك واحد دفاعی متشكل از زنان جنگجوی کره

جنگ کره: نمونه‌ای برجسته

داوطلبان خلق شیوه موثری را علیه ارتش‌هایی که از امتیاز برتری سلاح و تجهیزات برخوردار بودند، در پیش گرفته بود. بقول یکی از افسران تفنگدار دریایی آمریکا، چینی‌ها از شیوه «تمرکز بر هدف» پیروی می‌کردند. برای آمریکایی‌ها قابل درک نبود سربازانی که هر شب مجبور به راهپیمایی طولانی بوده، روز را ۵۰ نفر، ۵۰ نفر در یک کبیر یا غار می‌گذرانند و هر یک فقط با چند مشت برنج سد جوع می‌کردند بتوانند در جنگ دست بالا را داشته باشند. حملات شبانه چینی‌ها به یک قاعده بدل گشته بود تا آن حد که عدم مواجهه با آن، غافلگیری بحساب می‌آمد. ستون‌ها در پیشروی خود در مسیرهای صعب‌العبور چنان پیش می‌رفتند که گویی خود بخشی از طبیعتند. در این راه اگر مقاومتی بروز می‌کرد، سریم آرایش نظامی بخود گرفته، گروه‌های رزمنده مسلح به تفنگ و نارنجک و مسلسل کوچک یک‌یک از ستون تاکتیکی جدا گشته و با دشمن درگیر می‌شدند. قوای «ارتش داوطلبان خلق» با تحرك و عملیات شبانه قادر شد قابلیت نیروی هوایی آمریکا را بعد تعیین کننده‌ای خنثی نماید و با استفاده از پشتیبانی توده‌ای، تکنولوژی مخابراتی آنها را نیز بلا اثر گرداند. حرکت قوای نامینات (لجستیکی) قوای ملل متحد

وابسته به کنترول کامل جاده‌های اصلی بود؛ اما چینی‌ها دائما با انجام عملیات و ایجاد راه‌پندان این حرکت را مختل می‌کردند. این امر مشکلات لجستیکی بی‌پایانی برای یانکی‌ها بوجود می‌آورد بطوریکه مجبور بودند برای تأمینات بخشا از هواپیما استفاده کنند. حملات شبانه و جنگ از فاصله نزدیک باعث خنثی شدن برتری قوای ملل متحد در زمینه سلاح‌های سنگین و سلاح‌های مرکب نیز میشد - تاك‌ها تقریبا بلا استفاده شده بودند. ارتباطات تاکتیکی رادیویی در مناطق کوهستانی مختل گشته بود. سربازان کره جنوبی و چین سیم‌های تلفن در مناطق پشت جبهه را تقریبا با همان سرعتی که وصل میشد، قطع می‌کردند.

قوای آمریکایی در چنان شرایطی قرار داده میشدند که نه بتوانند با واحدهای مجاور خود ارتباط برقرار سازند و نه با واحدهای حمایت‌کننده. این امر اختلال عظیمی در توان نیروهای غرب جهت ارسال فرامین و اطلاعات بوجود می‌آورد. برخلاف ادعای ژنرال مک‌آرتور که گفته بود «افشار و محاصره عظیمی در کره شمالی انتظار ارتش سرخ را میکشد و این امر سرنوشت جنگ را تعیین خواهد کرد»، حمله گاز انبری آمریکایی‌ها در عرض یک هفته در هر دو جناح شکست خورد. دیگر کسی بنگر برگزارای رژه پیروزی ملل متحد در جنگ کره نبود؛ فقط می‌خواستند قوای

آدرس جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی
BCM RIM
LONDON
WC1N 3XX,
U.K.

آدرس پستی ما:
S.U.I.C
BOX 50079
40052 GOTEBOG
SWEDEN

كمك‌های مالی خود را به

آدرس زیر
ارسال
دارید
NAT WEST BANK
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

مائوتسه دون

درباره علل پیروزی در جنگ کره

بینی بود و هنگامیکه توتلها ساخته شدند این مقدار باز هم کمتر شد. ما از طریق جنگ قوی و قویتر شدیم. آمریکائیهها نتوانستند ما را تضعیف نمایند، برعکس واحدهای آنها دائما بدست ما نابود میشد.

همین حالا شما عامل رهبری را ذکر کردید. بنظر من رهبری يك عامل است، اما مهمترین عامل، كمك نظری توده هاست. كادرها و سربازانمان انواع راههای جنگ با دشمن را اندیشیدند. بگذارید مثالی بزنم. در ماه اول جنگ تلفات کامیونهای ما وحشتناك بود. چه می بایست کرد؟ در حالیکه رهبری اقدامات متقابلی را طرح می کرد، ما برای نظریاتی عمدتا به توده ها تکیه کردیم. بیش از ده هزار نفر در دو طرف جاده به نگهبانی گذاشته شدند تا برای علامت نزدیک شدن هواپیماهای دشمن، تیری شلیک کنند. با شنیدن این علامت، رانندگان ما از آنجا دور می شدند و یا محلی برای پنهان کردن کامیون خود می یافتند. در همین حال جاده ها پهن شد و تعداد دیگری جاده ساخته شد بطوری که کامیونها می توانستند بدون مانع در هر دو طرف حرکت کنند. بدین ترتیب تلفات کامیونها از ۴۰ درصد آغاز و به يك درصد رسید. بعدا انبارهای زیر زمینی و حتی سالتهای بزرگ زیرزمینی ساخته شد. در حالیکه بسیهای دشمن در بالای سرما فرو میریخت، ما در زیر زمین به جلسات خود ادامه می دادیم. وقتی آنها جبهه جنگ را ترسیم می کنند، مردم ساکن پکن احساس می کنند که این جنگ باید خیلی خطرناك باشد. صحیح، خطر وجود داشت، اما تا هنگامی که همه کس نظر میداد، آنقدرها هم وحشتناك نبود.

تجربه این است که تکیه بر توده ها و رهبری نسبتا صحیح ما را قادر می سازد تا با تجهیزات بدتر دشمن مجهزتر را شکست دهیم. پیروزی در جنگ مقاومت علیه تجاوز ایالات متحده و كمك به کره پیروزی کبیری است و دارای اهمیت اساسی است:

اول، ما همراه خلق کره جنگ کنان تا مدار ۳۸ بازگشته ایم و آنجا را نگاه داشته ایم. این بسیار مهم است، زیرا اگر تا بازگشت به مدار ۳۸ نچنگیده بودیم و خطوط جلوی جبهه ما در طول رودخانه های «یالو» و «تومن» باقی مانده بود، برای ساکنان ایالات «شن یان»، «آن شان»، «فو شون» غیر ممکن بود که کار تولیدی را بدون نگرانی ادامه دهند.

دوم، ما تجربه نظامی کسب کرده ایم. نیروهای زمینی، هوایی و دریایی، لشکرهای پیاده نظام، توپخانه، مهندسی، تانک، راه آهن، دفاع هوایی و ارتباطات و همچنین واحدهای پزشکی و سررشته داری و غیره داوطلبان خلق چین همگی در جنگ با سپاهیان تجاوزگر ایالات متحده تجربه عملی بدست آوردند. ما این بار نیروهای مسلح ایالات متحده را سنجیدیم. اگر هرگز با آنها مصاف نداده باشید به احتمال زیاد از آنها می ترسید. ما ۳۳ ماه با آنها جنگیدیم و فهمیدیم از چه توانی برخوردارند. امپریالیسم آمریکا ترسناك نیست و چیزی نیست که درباه اش های و هوی برآه انداخت. این چنین است تجربه ما و واقعا هم تجربه بینهایت با ارزشی است. ●

پس از ۳ سال ما در جنگ مقاومت علیه تجاوز ایالات متحده و كمك به کره پیروزی عظیمی کسب کرده ایم. جنگ اکنون متوقف شده است. این پیروزی مدیون چیست؟ هم اکنون همکارانی آن را به حساب رهبری صحیح گذاشتند. رهبری يك عامل است، هیچ چیزی بدون رهبری صحیح موفق نمی شود. اما ما عمدتا به آن خاطر پیروز شدیم که جنگمان جنگ توده ای بود. تمام ملت از آن پشتیبانی نمود و خلقهای چین و کره شاه به شاه جنگیدند.

ما با امپریالیسم آمریکا جنگیدیم، دشمنی که سلاح های بمراتب بهتر از ما داشت، معذالك، ما پیروز شدیم و وی را مجبور به قبول آتش بس نمودیم. چرا آتش بس ممکن بود؟

اول، از لحاظ نظامی تجاوزکاران آمریکائی در موقعیت نامساعدی قرار داشتند. اگر آتش بس را قبول نکرده بودند تمام خط جنگی آنها در هم می شکست و ستول بدست خلق کره می افتاد. این وضع در تابستان گذشته پیش آمد.

هر طرف متخاصم خط جنگی خویش را در آهنبین میخواند. مال ما واقعا يك در آهنبین است، سربازان و کادرهای ما کاردان و شجاعند و جرات مقابله با مرگ را دارند. در مقابل، سپاهیان تجاوزکاران آمریکائی از مرگ می هراسند و افسران آنها بی انعطافند و نسبتا بدون نرمش هستند. خط جنگی آنها مستحکم نیست و هر چه بگوئید هست، مگر در آهنبین.

مسائلی که طرف ما با آنها روبرو بود در آغاز عبارت بود از اینکه آیا می توانیم بجنگیم یا نه، بعد اینکه آیا می توانیم خط جبهه خود را نگه داریم یا نه. و سپس اینکه می توانیم رسیدن آذوقه را تضمین کنیم یا نه و سرانجام اینکه میتوانیم جنگ میکروبی را خنثی کنیم یا نه. این چهار مسئله یکی پس از دیگری پیش آمد و تمام آنها نیز حل شد. سپاهیان ما در جنگ قوی و قویتر شدند. تا تابستان جاری ما دیگر قادر شدیم در عرض يك ساعت یکی از مواضع دشمن را که جبهه ای بطول بیست و يك کیلومتر داشت بشکنیم، چند صد هزار گلوله توپ را در يك حمله متمرکز شلیک کردیم و تا هجده کیلومتر در منطقه دشمن نفوذ نمودیم. اگر ما این امر را ادامه داده بودیم و دوه سه یا چهار حمله دیگر برپا می کردیم، تمام خط جنگ دشمن پاره پاره میشد.

دوم، از نظر سیاسی دشمن تضادهای داخلی لاینحل بسیاری داشت و مردم سراسر جهان خواهان صلح بودند.

سوم، از نظر اقتصادی دشمن مخارج زیادی در جنگ تجاوز به کره متحمل میشد و درآمد و هزینه های بودجه متوازن نبود. تمام این علل بروی هم دشمن را مجبور به سازش ساخت. اولی علت اصلی بود و در صورت عدمش، آتش بس با دشمن بسیار مشکل می بود. امپریالیستهای آمریکائی بسیار از خود راضی اند؛ اگر برایشان ممکن باشد همواره از صحبت منطقی طفره می روند، و تنها پس از آنکه به گوشه تنگی رانده شدند تا اندازه ای به آن تن درمیدهند.

در جنگ کره دشمن يك میلیون و ۹۰ هزار نفر کشته و زخمی داد. طبیعتا ما نیز بهائی پرداختیم. معذالك تلفات ما بمراتب کمتر از پیش

بخشی از مقاله «پیروزی عظیم ما در جنگ مقاومت علیه تجاوز

ایالات متحده و كمك به کره و وظایف آینده ما» - ۱۲ سپتامبر

۱۹۵۳ - منتخب آثار مائو جلد ۵

درس‌هایی حثاتی

مضاف بر آن توان نظامی و مادی آمریکا و موفغانش نیز محدودیتهای خود را اعمال می کرد، آنها نمی توانستند اثرات بحران اقتصادی ناشی از این جنگ و هزینه سرسام آور آنرا برای مدت مدیدی تحمل نمایند. طولانی شدن جنگ می توانست به اختلافات درون متحدین پا دهد. این اختلافات از پایه هائی مادی چون باج گیری آمریکا از آلمان و ژاپن، قبول سرکردگی آمریکا از سوی همه توسط زور، چندان به حساب نیاموردن و شریک نکردن دیگران در جریان پیشبرد جنگ و نتایج حاصل از جنگ برخوردار بود. مهمتر از همه آنکه، طولانی شدن جنگ می توانست حمایت‌های بین المللی هر چه وسیعتر توده های انقلابی در کلیه کشورهای جهان را در دفاع از مردم عراق برانگیزاند و به برپائی اوضاع انقلابی در کشورهای معینی انجامیده و یک بی ثباتی همه جانبه را در سطح جهان موجب گردد. از این مسئله نیز آمریکا و ائتلاف تحت رهبریش شدیداً وحشت داشتند.

اما در مقابل عراق چه استراتژی و اهدافی داشت؟ عراق در عکس العمل به فشارهای آمریکا به کویت حمله برد. اشغال کویت برای رژیم عراق به معنی در دست گرفتن بخشی از نفت آن و تلاش جهت بدست آوردن شرایط بهتر در تنظیم مناسبات خویش با امپریالیستها بود. عراق بهیچوجه قصد جدائی از امپریالیستها و قطع مناسبات خود با آنها را در سر نداشت. از همین رو رژیم عراق بر خلاف امپریالیستها در پی نوعی سازش با آنان در جهت فرار از برخورد نظامی و احیای مناسبات گذشته خویش با غرب بود. آنها از نظر استراتژیک، هم از امپریالیستها می ترسیدند و هم قربان صدقه اش می رفتند. استراتژی عراق «شاخ و شانه کشیدن برای تسلیم شدن» بود. آنها اصراری بر جنگیدن نداشتند. در نتیجه نه بدنبال آن بودند که یک ارزیابی واقعی از نقاط قوت و ضعف خود و دشمن بدست آورند و نه اینکه با طولانی نمودن جنگ نقاط ضعف استراتژیک امپریالیستها را مورد استفاده قرار دهند.

برای ارتش عراق نیز جنگ طولانی میسر نبود؛ زیرا از نظر تسلیحات، تدارکات و حتی نان سربازانش به دشمن وابسته بود و از پشتیبانی توده های کشور محروم. این قبیل محدودیتها رژیم عراق را واداشته بود که عملاً راه و چاره نظامی را به فراموشی سپرده و در پی حل و فصل قضیه از بالا و از درون طرحهای پیشنهادی شوروی و یا دیگر قدرتهای ارتجاعی بر آید. این مسئله خود، ارسال علامت ضعف برای امپریالیستها بود که برای خاتمه سریعتر جنگ مصمم تر شوند. در واقع استراتژی «شاخ و شانه کشیدن برای تسلیم شدن» از قبل به شکست رسیده بود و رژیم عراق نتوانست با ترساندن موفغان از وارد شدن آنها به جنگ و بعد جنگ زمینی جلوگیری بعمل آورد. در نتیجه جنگ از جانب عراق عملاً آنگونه پیش رفت که آمریکائیاها می خواستند؛ یعنی صبر

و انفعال برای تعیین فرجام سریع جنگ توسط امپریالیستها.

آمریکا استراتژی جنگ زود فرجام خویش را بدینگونه عملی نمود: با تمرکز نیرو و انواع و اقسام سلاحهای پیشرفته و فوق مدرن در منطقه؛ با استفاده از سیاست بمبارانهای وسیع از راه دور و کشتار اهالی غیر نظامی؛ با نابود کردن تاسیسات اقتصادی و نظامی عراق، از بین بردن و صدمه زدن به خطوط ثابت، تدارکاتی ارتش عراق به منظور دور زدن و محاصره آنها؛ با بدست گرفتن ابتکار عمل و با حمله ناگهانی به خطوط جبهه ثابت ارتش عراق به روش نازیها در جنگ جهانی دوم در سطحی مدرتر (۲) و محاصره و سرکوب ارتش قطعه قطعه شده و تسلیم شده یا در حال فرار عراق.

مسئله معضلات و مشکلاتی که در رویارویی با روش جنگی فوق بوجود می آید واقعی و بسیار مهم بوده و حل آنها پاسخگویی به سئوالاتی جدی را مطرح می سازد. یک نیروی انقلابی یا دولت سوسیالیستی با چنین جنگی چگونه به مقابله بر می خیزد و جنگ عادلانه خود را چگونه به پیش می برد؟

جنگ طولانی در مقابل جنگ زود فرجام

این واقعیتی است که امپریالیستها در عین داشتن ضعفهای استراتژیک از نظر تاکتیکی قوی اند؛ در نتیجه روشی که برای جنگیدن با آنان اتخاذ می شود باید در درجه اول به این تضاد که نیروی انقلابی (حتی دولت سوسیالیستی) در ابتدا کوچک و ضعیف است و امپریالیستها بزرگ و قوی، پاسخ دهد. اتخاذ استراتژی جنگ طولانی تنها طریق حل این تضاد می باشد، زیرا فرصت آنرا فراهم می آورد که نیروی کوچک در پروسه زمان بتواند با مساعی خویش از امتیاز دشمن بکاهد و نقاط ضعفش را تشدید کند و در عین حال مزایای خود را افزایش دهد و بر نقاط ضعفش فائق آید و از نیروی فروتر به یک نیروی برتر تبدیل شود. اصرار امپریالیستها بر استراتژی جنگ زود فرجام خود دلیل آنست که چرا بی صبری و توصیه «فرجام سریع» جنگ از جانب نیروی کوچک نه تنها خطاست بلکه کاملاً زیانبخش است. جنگ طولانی با تبدیل نقاط ضعف استراتژیک دشمن به نقاط ضعف تاکتیکی و نقاط قوت استراتژیک خود به نقاط قوت تاکتیکی راه پیروزی بر دشمن قوی را هموار می سازد.

اما برای طولانی کردن جنگ چه باید کرد؟ بدون توده ای کردن جنگ صحبتی از طولانی کردن جنگ نمی تواند در میان باشد. بدون درگیر شدن توده ها در تمامی جوانب حیات چنین جنگی نمی توان جنگ طولانی را با موفقیت به پیش برد. برای اینکه توده ها در چنین جنگی شرکت نمایند لازمست که آن جنگ منافع درازمدت و کوتاه مدت آنها را نمایندگی نماید؛ و آنان را بر پایه تضادهای ملی و طبقاتی شان علیه دشمن برانگیزد. تنها با اتخاذ سیاستهای انقلابی و دمکراتیک و عملی

نمودشان می توان این نقطه قوت استراتژیک را به نقطه قوت تاکتیکی بدل نمود. بدون بسیج توده ها تأمینات و تدارکات چنین جنگی امکان پذیر نیست. جنگی که صرفاً بوسیله دولت و ارتش انجام گیرد و توده های مردم در آن شرکت نداشته باشند، قطعاً به شکست می انجامد.

اما عراق برای پیش برد چنین جنگی به محدودیتهای زیادی دچار بود، زیرا نمی توانست از ملزومات تعیین کننده جنگ طولانی یعنی حمایت توده ای درون عراق و نیز در کویت برخوردار گردد. ارتش عراق قادر نبود توده های زحمتکش در کویت (توده هائی که اکثراً از کارگران مهاجر فلسطینی و ملیتهای غیر عرب بودند و سالیان سال تحت ستم و استثمار توسط حکومت کویت قرار داشتند) را به حمایت از خود بر انگیزد. بعلاوه در درازمدت کویت بعنوان زائده نفتی از نقطه نظر تدارکاتی - بویژه از نظر تأمین غذا برای اهالی خود و سربازان - برای جنگ طولانی چندان مناسب نبود و نفت نمی توانست جای نان را بگیرد و شکم افراد گرسنه و تحت محاصره را سیر کند. بگذریم از اینکه، حتی انبارهای اصلی تدارکاتی کویت نیز کاملاً تخلیه و به عراق منتقل شده بود. ارتش عراق ارتش آزادیبخشی همچون ارتش سرخ چین در کره نبود که طبق فرمان مائو «هر تپه، هر رودخانه، هر درخت و هر پرگاه را در کره گرامی دارند، و حتی یک سوزن یا تارنخی هم از خلق کره نگیرند.»

جنگ متحرک در مقابل جنگ موضعی

برای عملی نمودن استراتژی جنگ طولانی نباید در میدانی جنگید که دشمن تعیین می کند، باید بگونه ای جنگید که دشمن انتظار ندارد. نیروی ضعیف نباید در مقابل نیروی قوی به جنگ صرفاً موضعی و حتی عمدتاً موضعی دست یازد. ارتش، آرایش قوا و سلاحهای دشمن اساساً برای جنگ منظم ایجاد و طراحی گشته اند. راه مقابله با ارتشهای بزرگ و مقتدر استفاده از روش جنگ متحرک و استفاده از بی ثباتی خطوط جبهه در مقابل خطوط ثابت است. استفاده از جنگ متحرک و جنگ پارتیزانی در مقابل چنین ارتشی موجب آن میگردد که روشها و سلاحهای ارتش مقابل برائی و کاربری خود را از دست دهند. نیروی کوچک و ضعیف تنها با اتکا به چنین روشی می تواند در موقعیت قدرتمندتری نسبت به دشمن قرار گیرد و دشمن را براهی بکشاند که در آن صدمه پذیر بوده و نمی خواهد وارد آن شود. یا اینکه از نبردهائی که پیروزی دشمن در آن حتمی است، احتراز نماید. قطعاً اینکار زمانی امکان پذیر است که ارتش خودی آنچنان پیوند عمیق و گسترده ای با خلق داشته باشد که قادر گردد نیروهای دشمن را به عمق سرزمینهای خودی کشاند و آنها را قطعه قطعه کرده و با اتکا عمده به جنگ پارتیزانی و متحرک و مانور های گوناگون در زمینه عقب نشینی و



پیشروی، آنها را در دریای توده ها غرق نماید. این شیوه جنگی - مشخصا جنگ پارتیزانی - شرکت وسیع توده ها را در جنگ به بهترین وجهی امکان پذیر می سازد و آنها را قادر می سازد تا با اتکاء بخود نیروهای مختلف دشمن را در نقاط مختلف گیر انداخته و نابود سازند و از این طریق ابتکار عمل، شوروشوق مبارزاتیشان شکوفا گردد.

ارتش عراق نیروهای خود را بر اساس جنگ منظم و دفاعی با برقراری خط جبهه ثابت آرایش داد. اگرچه به همان اندازه که نیروهای عراقی پراکنده شده، به سنگر کنی عمیق پرداخته و تغییراتی در سیستم ارسال فرمانها و گزارش گیری صورت دادند، موجب اختلالاتی در برخی اقدامات نیروهای موتلف گشت؛ ولیکن این اعمال بهیچوجه کافی نبوده و جنگ منظم قادر به شکست آمریکائیا نبود. ارتش عراق با استقرار در مناطق ایزوله صحراء ایزوله بودن خود از توده ها را نیز به نمایش در آورد و حتی نتوانست از فاکتورهائی چون ضعفهای سربازان و ماشین جنگی دشمن از جنگیدن در صحراء گرما و شن ذره ای سود جوید.

ابتکار عمل در مقابل انفعال

در هر جنگی دو طرف متخاصم برای کسب ابتکار عمل شدیداً مبارزه می کنند تا دچار انفعال نگردند. مانور درباره اهمیت بدست گرفتن ابتکار عمل در جنگ - یعنی در تعیین مکان، زمان، جناح حمله و تمرکز قوای برتر علیه دشمن - می گوید: «منظور از ابتکار عمل ... آزادی عمل ارتش است که درست در نقطه مقابل از دست دادن اجباری این آزادی قرار می گیرد. آزادی عمل شریان حیاتی ارتش است و چنانچه از دست رود، ارتش قرین شکست یا تلاشی می گردد. یک سرباز زمانی خلع سلاح می گردد که وی آزادی عمل را از دست داده و اجباراً به پاسیویته افتاده باشد. شکست یک ارتش نیز معلول چنین وضعی است.» (۴)

اگرچه امپریالیستهای غربی ماشین جنگی عظیم و غول آسایی را در منطقه متمرکز نمودند و مشکل چندانی از زاویه تضادهای درونی خویش در رابطه با انجام چنین تمرکزی - بویژه از نظر کاهش تضادها با شوروی - نداشتند ولیکن استقرار آن ۶ ماه بطول انجامید؛ این خود نشان می داد که فرصت کافی برای در دست گرفتن ابتکار عملهای معین از جانب عراق چه در زمینه بسیج سیاسی - نظامی توده ها و چه از زاویه نقل و انتقال نیروها و تغییر و مانور در آرایش قوا و خطوط جبهه موجود بوده است.

اما در مقابل ارتش عراق چه کرد؟ عراق با گرفتن کویت و ایجاد استحکامات دفاعی مشتمل بر حفر سنگرهای عمیق و ایجاد خطوط جبهه ثابت دفاعی منتظر آن گشت تا نیروهای موتلف جنگ را آغاز کنند. عراق از همان آغاز به دفاع غیر فعال در غلطید و با انعطاف نداشتن در جابجائی نیروها و داشتن خط جبهه ثابت،

خلیان آمریکائی در اسارت یک زن جنگجوی ویتنامی

غافلگیرانه شبانه و متحرک بود. اگرچه عراق این عملیات را در چارچوب دفاع غیرفعال و به منظور استفاده سیاسی - تبلیغاتی معین انجام داد، ولیکن نشانه امکان پذیر و موثر بودن عملیات تعرضی زود فرجام در خطوط خارجی در چارچوبه دفاع فعال بود. ارتش عراق اساساً در همان چارچوبه ای جنگید که امپریالیستها می خواستند و به روشی جنگید که خود امپریالیستها به آنها آموخته بودند.

بحران خلیج از نظر سیاسی - نظامی چگونه ای
بقیه در صفحه ۳۴

کاملاً ابتکار عمل را از دست داد. اتخاذ دفاع غیر فعال (۵) از جانب عراق در درجه اول ناشی از امید بستن به مذاکره و سازش و نجاتگیدن بود و سپس هراسش از قدرت نظامی امپریالیستها و پیر بهائی به ماشین جنگی آنها. ارتش عراق اساساً حمله به نقاط ضعف نیروی موتلفین را در نظر نداشت زیرا بطور کلی بدنبال کسب ابتکار عمل نبود. (۶) ولی عملیات ارتش عراق در شهر خفجی (در عمق بیست کیلومتری عربستان) منعکس کننده ضربه پذیری ارتش موتلفین در عملیات

درسهای حیاتی

پیشرفت نمود و عملاً حکام عراق به جایی رانده شدند که بقول مانو برایشان «جنگیدن برابر مرگ و جنگیدن برابر زندگی بود». نتایج فاجعه بار چنین سیاستی روشن بود. سربازانی که تحت مناسبات اطاعت کورگورانه قرار داشته و مدام در انتظار سازش عراق با امپریالیستها بودند، این خطر را احساس می کردند که هر لحظه ممکن است قربانی این سازش گردند. از همین رو تمایلی به جنگیدن نداشتند. بویژه آنکه گارد جمهوری عراق (بعنوان هسته اصلی و کارآمد ارتش عراق که در پشت دو سه ردیف از خط دفاعی قرار داشت) از قبل دستور عقب نشینی گرفته بود. در نتیجه موفقیت تاکتیک حمله ناگهانی امپریالیستها نباید تعجب آور باشد. واحدهای توپخانه گارد جمهوری که تبلیغات زیادی پیرامون کارآلی آنها شده بود نقشی در جنگ ایفاء نکردند. عراقی ها تقریباً توپخانه صحرایی خود را وارد جنگ نکردند و موشکهای دور برد خود را بکار نگرفتند. در موارد زیادی مقرهای توپخانه آنها بدون شلیک يك گلوله توپ با تمامی توپ های آن سالم به حال خود رها شده بود. نیروهای آمریکائی سنگرها را انباشته از صدها هزار گلوله، فشنگ و راکت ضد تانک یافتند، ولی غذائی برای سربازان در آنها نبود. برخی از سربازان چندین روز چیزی برای خوردن نداشتند. بسیاری از اسرای عراقی گفته اند که از ۲۰ روز پیش فرماندهان خود را ندیده بودند و سایرین از فرار فرماندهان عالیرتبه با هلی کوپتر و تنها گذاشتن آنان بدون هیچ راه عقب نشینی صحبت کرده اند. بگفته آنان هیچ طرحی برای حمله وجود نداشته و به آنان فقط گفته شده بود که آنجا بنشینند. «پیروزی» امپریالیستها اینگونه بدست آمد. آنان با کشتن دهها سرباز در حال فرار و تسلیم شده عراق و ایجاد کوره های آدم سوزی «افتخار پیروزی» را نصیب خود ساختند.

سلاح تعیین کننده است
یا انسان؟

معضلی بنام سلاحهای پیشرفته

امپریالیستها سلاحهای پیشرفته زیادی را بکار گرفتند و سرزمین عراق و کویت را به صحنه آزمایش بسیاری از این سلاحهای مخرب و کشنده مبدل ساختند. آنها صحنه جنگ را از نظر تسلیحات بگونه ای چیدند که بتوانند بگویند کدام سلاح بر دیگری غلبه دارد تا شکست ناپذیری خود را نتیجه گیری نمایند. نابرابری تسلیحاتی با صاحبان جهان کنونی يك واقعیت انکارناپذیر است. صدماتی هم که سلاحهای پیشرفته در جبهه و پشت جبهه بیار می آورند جدیست. اما راه چاره چیست؟ آیا باید در جهت رسیدن به برابری تکنولوژیک تلاش کرد؟ آیا در مقابل يك امپریالیسم باید به قدرتهای ارتجاعی دیگر اتکاء نمود و اصل

استقلال و اتکاء بخود را زیر پا گذاشت؟ آیا مشکل را باید با بکار گرفتن توپ در مقابل توپ، تانک در مقابل تانک، هواپیما در مقابل هواپیما و ... حل نمود؟

اولاً، واقعیت مناسبات حاکم بر جهان کنونی بویژه رابطه بین کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی نشان می دهد که نمی توان به فکر رسیدن برابری تکنولوژیک با دشمنی که از راه غارت و چپاول خلقهای سراسر جهان پیشرفته ترین نیروهای مولده، علم و تکنولوژی را به انحصار خود درآورده است، بود.

ثانیاً، منبع اصلی تهیه این سلاحها خود امپریالیستها می باشند، این مسئله نه تنها موجب وابستگی تسلیحاتی يك ارتش به آنان می گردد بلکه ناتوانی آن ارتش و بلااستفاده ماندن اکثر سلاحها را زمانی که جنگی با آنان درگیرد، رقم می زند. تجربه جنگ اخیر نشان داد که اگرچه امپریالیستها ارتش عراق را در طول سالیان گذشته به انواع و اقسام سلاحهای سنگین مدرن درجه ۲ و ۳ مجهز ساختند ولیکن هرگز بگونه ای عمل نکردند که شکاف تسلیحاتی و تکنولوژی نظامی بین خود و عراق را از بین ببرند. این سلاحها به این منظور فروخته نشده اند که علیه خودشان مورد استفاده قرار گیرد.

ثالثاً، در این جنگ مشکل عراق کمبود سلاح نبود. ارتش عراق دارای يك میلیون سرباز، دهها هزار توپ سبک و سنگین، حدود ۵۰۰ هواپیما جنگی و ۵۰۰ تانک (که از مجموع تانکهای آمریکا و آلمان بیشتر است) بود. شکست عراق بر خلاف ادعای امپریالیستها و جیره خوارانشان نشانه پیروزی تکنولوژی و نقش تعیین کننده سلاح نبود. اگر این جنگ را با جنگهای کره و ویتنام مقایسه کنیم بسادگی به نقش فرعی سلاح و تکنولوژی در مقابل نقش دینامیک و آگاه انسان پی خواهیم برد. زیرا به گفته خود امپریالیستها ارتش عراق از لحاظ سلاح مقام چهارم را در دنیا دارا بود. در حالیکه در کره و ویتنام توده های خلق عمدتاً با تفنگهایی که از دشمن می گرفتند می جنگیدند؛ و اگر مجموع سلاحهای خلقهای کره و ویتنام و کامبوج که در مقابل امپریالیسم آمریکا ایستادند و همگی به پیروزی دست یافتند را در نظر بگیریم از سلاحهای عراق بسیار کمتر بوده است.

مانو در مقابله با کسانی که از برتری تسلیحاتی دشمن سازش و تسلیم را نتیجه می گرفتند گفت: «... این باصطلاح همان تئوری «سلاح همه چیز را تعیین می کند» می باشد که برخورد مکائیکی به مسئله جنگ و دیدگاه ذهنی و یکجانبه را دربر می گیرد. نظرگاه ما مخالف این است؛ ما نه تنها سلاح بلکه مردم را نیز می بینیم. سلاح يك فاکتور مهم در جنگ است، اما نه فاکتور تعیین کننده؛ این مردمند که تعیین کننده هستند نه اشیاء، مسابقه قدرت نه تنها مسابقه ارتش و قدرت اقتصادی بلکه همچنین مسابقه قدرت بشر و ایمان است. ارتش و قدرت اقتصادی الزاماً توسط مردم بکار

برده می شود.» (۷)

برای هر مشکلی در مبارزه باید راه حلی یافت. همانطور که بطور کلی جنگ را در جریان جنگیدن می باید آموخت روشهای خنثی کردن این برتری های دشمن را نیز باید در پروسه جنگ کشف نمود. مهمترین معضلی که سلاحهای پیشرفته برای نیروی انقلابی بیار می آورد، اجتناب دشمن از درگیری تنگاتنگ و تن به تن و وقت خریدن برای خود در این زمینه می باشد. حل این مسئله را باید بطور جدی در طرح استراتژیها و تاکتیکها در نظر گرفت. اساس مسئله بکار بردن هر چه وسیعتر و عمیق تر اصل «کشاندن دشمن به عمق سرزمینهای خودی» برای قاطعی شدن نیروهای خودی با نیروهای دشمن است. در مقابل آنها باید جنگ غیر متعارف (متحرک و پارتیزانی) و در مناطق غیر متعارف (روستاها، کوهها، جنگلها و ...) به پیش برده شود. تجارب تاریخی زیادی وجود دارد که نشان می دهد يك کشور عقب مانده با اتکا به تکنولوژی ابتدائی و سلاحهای سبک توانسته است ارتشهای کشورهای پیشرفته تر را که به تکنولوژی مدرنتر و سلاحهای سنگین متکی بودند، شکست دهد.

معضلی بنام بمبارانهای هوایی

امپریالیستها درندگی و بیرحمی خود را در انجام وحشیانه ترین نوع بمبارانها و کشتار توده های عراقی بنمایش گذاشتند. آنها تلاش بسیار دارند تا تسلیم شدن عراق را ناشی از بمبارانها قلمداد کنند. آنها حتی علت اصلی از هم پاشیدگی ارتش عراق را که عمدتاً دلیل سیاسی داشت، همین بمبارانها معرفی می کنند. در صورتیکه تجربه نشان می دهد در ویتنام علیرغم بمبارانهای شدید، ارتش خلق بهم پیوستگیش را حفظ نمود. ولی ارتش عراق بعلت آنکه ارتشی متعلق به خلق نبوده و چرئت این را نداشت که انرژی توده ها را در مقابل تجاوز امپریالیستی رها سازد، از هم پاشید. اگرچه ابعاد بمبارانها نسبت به جنگهای تا کنونی در قرن بیستم بسیار وسیع بوده و مشکلات و خسارات زیادی را با از بین بردن تاسیسات اقتصادی و نظامی پشت جبهه و اهالی شهرها به همراه می آورد، اما يك نکته کاملاً روشن است که این بمبارانها عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ نبوده و قادر نخواهد بود که طرف مقابل را کنار بگذارد. سرنوشت جنگ اساساً به نبردهای زمینی وابسته است. با اینکه آمریکائیا سعی می کردند از درگیری زمینی حتی الامکان اجتناب ورزند و یا با فرجام سریع بپایش بروند ولی برای استراتژیستهاشان کاملاً روشن بود که با حملات هوایی شدید یا مداوم بدون استفاده از نیروهای دیگر بویژه نیروی زمینی نمی توانند به پیروزی دست یابند. از همین رو در رد اتکا صرف به حملات هوایی نوشتند: «این استراتژی قاطع نیست و به قلب سیاسی ما راه پیدا نمی کند. این استراتژی به موفقیت ختم

جنگ: به چه بهائی؟ با چه توانی؟

در هر جنگ باید بهائی پرداخت و حتی گاهی بهائی گزاف تا بتوان بر قوای دشمن پیروز شد. این مسئله قبل از اینکه یک مسئله نظامی باشد یک مسئله ایدئولوژیک - سیاسی است: (بخشی از مشکل عراق، و یکی از نقاط قوت امپریالیستها، این بود که حکام عراق نگران از دست دادن تمام آن چیزی بودند که طی دو دهه با پول نفت ساخته شده بود. معنایش این بود که رژیم عراق از همان آغاز در پی راه برون رفتی مگر یک جنگ تمام عیار میگشت.

عراق حتی در بحبوحه خود جنگ، در راستای الگوئی عمل میکرد که توسط شرایط وابستگی به امپریالیسم و موقعیت تحت سلطنتی اش تعیین شده است. به طور مثال، بغداد علیرغم اینکه همان تعداد صنایع اندک را به میزان زیادی طی بمبارانها از دست داد، گمناکان بخش بسیار نامتناسبی از جمعیت کشور را در خود جای میداد. یک رژیم انقلابی تحت چنین شرایطی بغداد را به حد اکثر از سکنه خالی کرده و مردم را جهت جنگ در مناطق مساعدتر، بسیج میکرد.

مناطق روستایی که به خاطر ویژگیهای خود برای برپا داشتن جنگ خلق مناسبند، به طور نسبی کم جمعیت میباشند. منطقه کوهستانی کردستان که مساعدترین عرصه در کشور برای برآه انداختن جنگ پارتیزانی است، به خاطر اعمال سیاست ارتجاعی رژیم در مورد خلق کرد نمیتوانست بطور کامل برای مقاومت در برابر تجاوز مورد استفاده قرار گیرد.

عراق برای ایفای نقشی در «تقسیم کار بین المللی» امپریالیسم بوجود آمد. علیرغم این واقعیت که سرزمین میان رودخانه های دجله و فرات، یعنی یکی از نخستین مراکز تمدن بشری، چندین هزار سال منطقه بسیار حاصلخیز کشاورزی بوده است، اما این کشور تقریباً منحصراً حول دو قطب توسعه یافته است - صنعت نفت که در خدمت کشورهای امپریالیستی بوده و در کنترل آنهاست، و نیروهای مسلح که تاکنون به طور عمده در جنگی با حمایت امپریالیستها علیه ایران و در تهاجمات وحشیانه علیه مردم خودش و به ویژه خلق کرد مورد استفاده واقع شده است.

ساختن کشور بر این پایه ها بالاچار آنرا در برابر تهاجمات امپریالیستی بنهایت شکننده میسازد. تا زمانی که امپریالیسم بر جهان سلطه دارد، همواره میتواند مراکز شهری را جهت اخاذیهایش به گروگان بگیرد. توسعه «بغداد مدرن» حبابی خیالی بود که بر پایه تلاقی تصادفی دو فاکتور - گران شدن قیمت نفت و نیاز امپریالیستها به ایجاد «توازن» در منطقه در برابر ایران - ایجاد شد. این جنگ نشان داد که امپریالیستها میتوانند هر آنچه را که میدهند بازپس بگیرند.

مائو تسه دون به روشنی بسیار بیان کرد که سیاست صحیح جهت توسعه اقتصادی به میزان بسیار زیادی به مساله دفاع ملی ربط دارد. او گفت برای آمادگی جهت مقابله با تجاوز امپریالیستی لازم است صنایع در مناطق روستایی و در نواحی مرکزی و نه فقط در مناطق شهری و ساحلی کشور، ایجاد شوند. بعلاوه، هنگام پیشبرد کار ساختمان سوسیالیسم در شهر و روستا، برای مائو روشن بود تا زمانیکه امپریالیسم در جهان قدرت دارد این کارها موقتی اند و همیشه در معرض خطر حمله آنها قرار دارند. وی از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و عملی آماده بود شهرهای چین را رها سازد و - آنگونه که خود او با شوق میگفت - «به پتان باز گردد» و جنگ پارتیزانی علیه دشمن تجاوزگر را به پیش ببرد. «تولهای عمیق حفر کنید، در همه جا غله انبار کنید، و برای خلق همه کار انجام دهید» - این سیاست انقلابی و معروف چینی ها بیان همین خط بود. توانایی یک انقلابی پرولتر همچون مائو در پیشبرد این سیاست از هدف کمونیستی پاک کردن سراسر جهان از لوٹ وجود امپریالیسم و ایجاد جامعه کمونیستی ناشی میشود. او میدانست تا زمانی که امپریالیسم در جهان قوی است، توسعه سوسیالیستی کشور فقط تا حدی میتواند پیش رود و اینکه صلح با امپریالیستها صرفاً آتش بسی تا تهاجم بعدی آنهاست.

اگر چه یک سیاست اقتصادی سوسیالیستی راستین توسعه مراکز شهری را هم دربر میگیرد، اما در کشورهای تحت ستم، مرکز انقلاب اساساً در روستاست - و همینجا نیز باید مرکز توسعه اقتصاد ملی و دفاع ملی باشد. در پرتو تلاش امپریالیستها جهت به قحطی راندن عراق، اهمیت همه جانبه رهنمود مائو دایر بر «غله را بعنوان حلقه کلیدی دریابید» آشکارتر میشود. احتیاج به توضیح نیست که حتی یک خط نظامی صحیح نمیتواند از وارد شدن لطمات جانی بی شمار توسط امپریالیستها بر مردم جلوگیری کند. لیکن کشور را میتوان به نحوی توسعه داد و از توانایی دفاعی برخوردار کرد که فداکاریهای عظیم مردم به هدر نرود، و نیز با انجام جنگ دراز مدت خلق، در پایان خلق پیروز شود.))

بمنقل از سرمقاله نشریه «جهانی برای فتح» - شماره ۱۶

تمی شود. یک عیب دیگر این استراتژی آن است که به عراق اجازه می دهد حواس خود را به ویژه روی یک تهدید یعنی تهدید هوایی متمرکز کند، و هنوز تصمیم گیری با صدام حسین خواهد بود که از کویت خارج شود یا نشود. این یک استراتژی است که تنها یک بعد دارد. یک استراتژی است که به پیروزی امید بسته، اما برای پیروزی خلق نشده است. ما باید آن استراتژی را بکار گیریم که ابتکار عمل را در دست داشته باشد و به ماموریت ما جامه عمل بپوشاند. آن استراتژی که برای پیروزی طرح شده باشد.)) (A)

این مسئله بیان اجبار دشمن به درگیر شدن در جنگ زمینی بوده و در واقع نقطه ضعفی برایش محسوب میشود که نمی تواند از آن اجتناب ورزد. پس مسئله اصلی، خنثی کردن اثرات این بمبارانها می باشد. اگرچه در بین امپریالیستها در مورد میزان کارآئی، دقت و موثر بودن بمبارانها بحث در جریان است ولیکن خرابیهائی را که این بمبارانها بویژه در صدمه زدن به مناطق شهری و خطوط مواصلاتی و تدارکاتی ببار آورده جدی است.

با این وجود، بمبارانهای هوایی زمانی موثرند که اهدافی ثابت و متمرکز را مورد حمله قرار دهند. در نتیجه زمانی که از اصل عدم تمرکز و پراکندگی و تحرک استفاده شود به میزان زیادی می توان آنرا خنثی نمود. فی المثل خود امپریالیستها از کارآمد نبودن بمبارانها در مورد پایگاههای متحرک موشکهای اسکاد عراق (۹) و پراکندگی هواپیماهای جنگی عراق صحبت نمودند. در عین حال سیستم تسلیحات فوق مدرن دشمن بگونه ای است که برای ضربه موثر زدن احتیاج به اطلاعات نسبتاً دقیق نسبت به اهداف خود دارند. امپریالیستها همواره مجبورند بخش زیادی از نیرو و امکانات خود را به این امر اختصاص دهند. پراکندگی هدفها نقش بسیار موثری در ایجاد محدودیت در زمینه کسب اطلاعات توسط دشمن پدید می آورد. دلیل آسیب پذیری بیش از اندازه عراق در رابطه با بمبارانها دقیقاً در ساختار اقتصادی - اجتماعی - دفاعی آنکه وابسته به امپریالیسم است، ریشه داشت. شهرهای بزرگ و متمرکز چون بغداد، خطوط تدارکاتی و مواصلاتی ثابت، خط جبهه ثابت و امثالهم نقاط ضعف جدی عراق محسوب می شدند. از نظر اطلاعاتی نیز امپریالیستها با اندازه کافی اطلاعات لازمه از تاسیسات نظامی - اقتصادی و از ارتش عراق در اختیار داشتند. آنها در این زمینه مشکل چندانی نداشتند چون این تاسیسات ساخته دست خودشان بود. همکاری بیدریغ اطلاعاتی شوروی (که نقش تعیین کننده ای در ساختن ارتش عراق داشت) و شرکت های فرانسوی (که می دانستند چگونه می توان سلاحهایی که به عراق فروخته اند را خنثی نمود) کمک مهمی به نیروهای متلف بود. یک دولت سوسیالیستی معمولاً کمتر با چنین مشکلی روبرو خواهد شد، زیرا از نظر عدم وابستگی به امپریالیستها و نیز از نظر بقیه در صفحه ۳۶

درسهای حیاتی

حمایت توده ای می تواند بسیاری از تشبثات جاسوسی و ضد جاسوسی دشمن را خنثی نماید. مسلماً کندن تونلها و سنگرهای عمیق که تنها با بسیج توده های میلیونی امکان پذیر است نقش بسیار مهمی در صحنه تاکتیکی برای خنثی کردن بمبارانها خواهد داشت. رهنمود مائو مبنی بر حفر تونلهای عمیق نه تنها صحتش را در جنگ انقلابی چین و کره نشان داد بلکه در جنگ رهاپشتی ملی در ویتنام نیز امپریالیسم آمریکا را به اظهار عجز و سرانجام شکست واداشت. انقلابیون ویتنام با بسیج خلق و ایجاد تونلهای عمیق در مناطق روستایی و ایجاد پناهگاههای تک نفره یا چند نفره با لوله های سیمانی در گوشه و کنار و هر کوچه و خیابان شهر «هانوی» و مناطق دیگر توانستند صدمات ناشی از بمبارانهای وحشیانه یانکی ها را به حداقل کاهش دهند.

اما این ابتکار زمانی موثر است که در ارتباط با هدف نابودی دشمن در نظر گرفته شود تا صرفاً نشستن و پنهان شدن در آن برای حفظ خود. البته این سیاست با ایجاد پناهگاههای بزرگ و متمرکز همانند آنچه‌ی که در بغداد (آنهم توسط غربیها) ساخته شد، تفاوت دارد. چنین پناهگاههای متمرکزی خود می تواند بعنوان هدف مشخص مورد حمله دشمنانی که منطبق حیوانی دارند قرار گیرد و گرفت.

البته امپریالیستها در انجام بمبارانها از نظر تدارکات و تأمینات محدودیتهایی نیز دارند و نمی توانند در درازمدت از این شیوه استفاده زیادی نمایند. (۱۰) اما مهمترین محدودیت امپریالیستها در این زمینه هراسشان از افکار عمومی جهان است. این مسئله بویژه زمانی که امپریالیستها با یک جنگ عادلانه انقلابی روبرو باشند می تواند اوضاع را بسرعت بنفع انقلابیون متحول کند.

آیا می توان با
کل دنیای امپریالیستی
در افتاد و پیروز شد؟

یکی از ویژگیهای جنگ خلیج این بود که نزدیک به ۲۰ کشور امپریالیستی و ارتجاعی که از حمایت اکثریت قریب به اتفاق دولت مرتجع دنیا برخوردار بودند، در یک ائتلاف بزرگ نظامی علیه عراق شرکت نمودند. این فاکتور نامساعدی بود که شرایط سیاسی پس از پایان جنگ سرد و روند تنائی بین امپریالیستهای شرق و غرب فراهم آمده بود. آنچه روشن است جنگیدن با امپریالیسم کار سهل و ساده ای نیست بویژه زمانی که با یک ائتلاف بزرگ نظامی روبرو باشیم؛ اما به پیروزی رساندن چنین جنگی کاملاً امکان پذیر است. تجارب تاریخی صحت این ادعا را بارها به اثبات رسانده است؛ از در هم شکستن محاصره و خرابکاری ۱۴ کشور امپریالیستی توسط ارتش سرخ شوروی بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ گرفته تا پیروزی ارتش سرخ چین تحت

مائو در سال ۱۹۵۷ در جواب به امپریالیستها که چین سرخ را به حملات هسته ای تهدید می کردند گفت: «ما خواهان یک جهان صلح آمیز هستیم اما باید خود را در بدترین شرایط قرار داده و آماده روبرویی با فجایع بزرگی باشیم. ما از ینان آمدم و باید آماده باشیم که به آنجا بازگردیم.» چند سال بعد از این نیز گفت: «اگر دشمن پکن، شانگهای و ووهان را اشغال کند ما به کوهستانها رفته و دست به جنگ چریکی خواهیم زد. ما دهسال یا بیست سال عقب گرد کرده و به دوره ینان باز خواهیم گشت.» (جلد اول از آثار پراکنده مائو ص ۴۷ و ۲۲۲)

مائو بعد ها خطش را در مورد چگونگی دفاع از کشور در مقابل خطر تجاوز سوسیال امپریالیستهای شوروی تکامل داد. او برای مقابله با قوای برتر آنان استراتژی دفاع فعال را به پیش نهاد. او به میزانی نیرو در مرز چین و شوروی مستقر کرد که بتوانند جلوی یک حمله کوچک و در سطح پائین را بگیرند. اما اگر با یک حمله بزرگ روبرو می شدند، خطشان این بود که عقب نشینی کنند و دشمن را به عمق بکشانند و در دریای توده ها محاصره اش سازند. اینکار فرصت آنرا می داد که ارتش سرخ چین ابتکار عمل را در دست گرفته و در چارچوب دفاع استراتژیک به انجام تعرضات تاکتیکی پرداخته و با بکار بردن اصل «در استراتژی یک تن علیه ده تن و در تاکتیک ده تن علیه یک تن» دشمن را قطعه قطعه و محاصره و سرکوب نماید تا زمینه برای تعرض استراتژیک و کسب پیروزی مهیا شود.

هیچ فصل مشترکی با آن نداشته باشند. زمانیکه یک خلق انقلابی تحت رهبری یک نیروی انترناسیونالیست جنگ خود علیه امپریالیسم و نوکرانش را پیروزمندانه به پیش برد در واقع نه فقط فراخوان نبرد مشترک علیه دشمنان مشترک انقلاب را طرح کرده است بلکه با پایبند ساختن نیروی سرکوبگر مسلح این کشورها در نقاط دیگر جهان و تضعیف یا متلاشی کردنشان از طریق ایراد ضربات خرد کننده، شرایط مساعدی را از لحاظ عملی برای انقلابیون کشورهای امپریالیستی فراهم می آورد.

امپریالیستها شکست ناپذیر نیستند و ما می توانیم آنان را مغلوب کنیم. فاکتور تعیین کننده در اینکار فعالیت انقلابی توده هاست. قدرت توده ها عظیمتر از پیچیده ترین تکنولوژیهاست. اما فعالیت انقلابی توده ها زمانی پیروزمند خواهد بود که با یک آموزه نظامی و استراتژی جنگی صحیح تلفیق گردد. این آموزه و استراتژی جنگی همانا تئوریهای شکست ناپذیر مائوتسه دون تحت عنوان جنگ خلق است. زمانی که چنین جنگی در جریان باشد نقاط آسیب پذیر دشمن بیشتر خود را نشان خواهد داد. رهبری این جنگ و خصلت آن از چنان کیفیاتی برخوردار است که فرماندهان و سربازانش برای آزادی خلق و منافع انقلابی اش می جنگند، به نیروی توده های مردم متکی هستند، بدون خستگی پیکار می کنند، از قربانی دادن نمی هراسند، برای قدرت شخصی یا قدرت برای باند کوچکی مبارزه نمی کنند، از طریق چنین جنگی هر دشمنی را می توان شکست داد. ©

رهبری مائو بر اشغالگران ژاپنی و قوای چانکایشک و سپس پیروزی بر ارتشهای امپریالیستی در جنگهای کره و ویتنام. البته تحت اوضاع معینی چون شرایط کنونی جهان مشکلات پیشروی چنین جنگی زیاد است، ولی اگر نیروی به روش صحیح بجنگد و انرژی بیحساب توده ها را بنمایش درآورد، قادر است این فاکتور نامساعد را به ضد خود بدل ساخته، شرایط مساعد جدیدی را فراهم نموده و در درازمدت درون چنین ائتلافی شکاف بیاندازد. مسلماً زمانیکه پوزه امپریالیستها توسط جنگ انقلابی و درازمدت بخاک مالیده شود افکار عمومی توده های انقلابی و مترقی جهان بیش از پیش فتح گشته و جنگ انقلابی از افراد اولیه اش بیرون خواهد آمد و اوضاع مساعدتری بظهور خواهد رسید. انباشته شدن خشم و نفرت توده های انقلابی جهان از این سیستم نکبت بار و حاکمانش بگونه ای است که با جرقه ای کوچک به حریقی بزرگ بدل می گردد. برپائی جنبشهای توده ای در ضدیت با تجاوزات امپریالیستی نقش بسیار مهمی در مغلوب ساختن این تجاوزات داشته است. این مبارزات مولفه ای بسیار مهم در سطح جهانی است که قدرتمندی خود را در دفع تجاوزات جهان امپریالیستی به کره و ویتنام نشان داد.

امروزه جهان بگونه ای از نظر اقتصادی و سیاسی در هم ادغام شده که شکلگیری کانونهای بحران در هر نقطه از جهان و وقایعی نظیر آنچه در خلیج شاهدش بودیم می تواند سریعاً بسیاری از کشورها را به بحرانی جدی انداخته و روندهای انقلابی را دامن زند. اما شرط استفاده از چنین شرایط مساعدی مسلح بودن به بینشی است که جنگ خود را در خدمت به پیشرفت انقلاب جهانی می بیند. فقط کسانی می توانند با دنیای امپریالیستی در بیفتند که



تسلیم سربازان آمریکائی
در پیونگ یانگ - دسامبر ۱۹۵۰

منابع و توضیحات

- (۱) - به این مسئله در نتیجه گیری مقاله «اقدام نظامی آمریکا در خلیج فارس؛ اهداف و پیامدهای آن» - دسامبر ۱۹۹۰ - بقلم «لس اسپین» رئیس کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان آمریکا که در روزنامه اطلاعات ۲۰ بهمن ۱۳۶۹ بچاپ رسیده اشاره شده است: «من متقدم ما با یک ویستنام دیگر در خلیج فارس روبرو نخواهیم بود. چهار دلیل اصلی وجود دارد که نشان می دهد چرا ما با خطر یک جنگ طولانی روبرو نیستیم.
- الف - یک جنگ در خلیج فارس در جنگل صورت نخواهد گرفت. بلکه در صحرا خواهد بود که نیروهای عراقی سر پناه یا پوشش زیادی نخواهند داشت.
- ب - کشور دوستی در کنار عراق وجود ندارد و مانباید از پناهگاههای مشابه پناهگاههای کامبوجی ها نگران باشیم.
- ج - ما با جنگ چریکی مورد حمایت مردم روبرو نخواهیم بود، بلکه یک ارتش منظم که کویت را اشغال و تقریباً از سکنه خالی ساخته است در برابر ما قرار خواهد داشت.
- د - در ویستنام نیروهای نظامی ما با سیاست گام به گام و نگرانی در مورد تشدید جنگ و ورود شوروری یا چین درگیر بودند، اما در خلیج فارس این تنگناها موجود نیست.»

(۲) - بنقل از کتاب «جنگ خلیج فارس؛ پرونده محرمانه» - بقلم پیر سالینجر و اریک لوران

(۳) - نیروهای آمریکائی برای شکست عراق جنگ مارشال رومل در صحرای آفریقا در مقابل نیروهای بریتانیائی در جنگ جهانی دوم را مدل قرار دادند (البته با این تفاوت که با

ارتش در حال فرار و تسلیم شده روبرو بودند.) مارشال رومل با بهمهراه داشتن تدارکات خود از تاکتیک عملیات برق آسا، ناگهانی و غافلگیر کننده استفاده می کرد. در این شیوه جنگی کاربرد تجهیزات، نیرو و خطوط «پدافندی - آفندی» گسترده است ولی زمان عملیات محدود می باشد و تلاش می شود که با تعرض سریع نیروهای مقابل درهم پیچیده شده و به قطعات مختلف تقسیم گردد و در اجزاء شکست داده شوند.

مانو کارشناسان نظامی آلمان و ژاپن را که در باره مزایای تعرض استراتژیک تبلیغات پر سروصدائی براه انداخته بودند و بمخالفت با دفاع استراتژیک برخاسته بودند به نقد کشید و گفت این نوع جنگ فقط به قشرهای ارتجاعی حاکم و یا حتی گروههای سیاسی ارتجاعی که در سر قدرتنند، فایده می رساند. (رجوع شود به شش اثر نظامی - صفحه ۷۹)

(۴) - مائوتسه دون، شش اثر نظامی، صفحه ۴۵۳

(۵) - مانو در این زمینه می گوید: «دفاع غیر فعال را دفاع صرفاً دفاعی و یا دفاع محض می خوانند. دفاع غیر فعال در واقع دفاع قلابی است و فقط دفاع فعال است که دفاع حقیقی می باشد - دفاع بمنظور تعرض متقابل و گذار به تعرض... تنها تهی مغزان یا دیوانگان تمام عیار هستند که دفاع غیر فعال را چون طلسم و جادو می انگارند. معهذا در این جهان هنوز کسانی هستند که اینطور عمل می کنند. این خطائی در جنگ و نموداری از محافظه کار در امور نظامی است.» (شش اثر نظامی، صفحه ۷۸)

جالب اینجاست که جیره خوران مرکز خبرگزاری جمهوری اسلامی هم در توجه

روحیه کمیرادوری خود به پشتیبانی از استراتژی دفاع غیر فعال پرداختند و در روزنامه اطلاعات در مقاله ای بنام «اشتباهات صدام در جنگ خلیج فارس» مورخ ۶ فروردین ۱۳۷۰ نوشتند: «صدام با انتخاب استراتژی نظامی دفاع غیر فعال و متحرک روزهای آغازین جنگ را بخوبی از سر گذراند... لیکن از آنجائی که نابرابری استراتژیک وجود داشت... گریز از استراتژی غیر فعال و ورود به استراتژی فعال در حکم یک انتحار قلمداد گردید.... و اشتباه بزرگ صدام این بود که می خواست در یک جنگ نابرابر با آمریکا و متحدینش مبارزه کند.»

(۶) - امپریالیستهای آمریکائی بارها در مورد برخی نقاط ضعفشان چه در دوره تدارک و تمرکز نیروهایشان در منطقه و چه در دوره شروع تا پایان جنگ هشدار داه بودند. فی المثل آنها بدنبال چارچوشی بودند که «چکار کنند تا اولین دسته از نیروی دریایی - که ضربه پذیر هستند - پیش از رسیدن نیروهای زرهی برای حمایتشان، در کام نیروهای دشمن نیفتند.» یا اینکه از ضعفها و ریسکهای خطرناک حمله خود از مرزهای عراق و عربستان که بمنظور بریدن خطوط ارتباطی و تدارکاتی نیروهای عراقی در کویت بقصد دور زدن و محاصره آنها صورت می گرفت سخن گفتند که چگونه می توانست موجب تلفات بیشمارشان گردد - بنقل از کتاب «جنگ خلیج فارس؛ پرونده محرمانه»

(۷) - مائوتسه دون، «درباره جنگ طولانی»

(۸) - بنقل از مقاله «اقدام نظامی آمریکا در خلیج فارس؛ اهداف و پیامدهای آن»

گشته‌های شکسته

سابق آنها باز می‌گرداند. در مقابل، مقاومت و اعتراض دهقانی علیه این اقدام بطور پراکنده جریان دارد و تا بحال چند درگیری خونین در دهات مازندران و خراسان میان روستائیان خشمگین با مزدوران مسلح حکومت و عوامل مالکان بروز کرده است.

بعلاوه دولت طبق رهنمودهای صندوق بین المللی پول، سیاست وارد کردن محصولات کشاورزی ارزان تمام شده از خارج برای حفظ نسبی سیاست تثبیت قیمت‌ها را در پیش گرفته است. این سیاست که برای مردم یادآور اقدامات ویرانگر رژیم شاه در دهه ۱۳۵۰ است وضع کشاورزی را بیش از پیش نابسامان کرده و نارضایتی بخشی از دهقانان مرفه و میانه حال را هم برانگیخته است. با توجه به مجموعه این عوامل، یعنی سیاست بازگرداندن اراضی وسیع و مرغوب کشاورزی به بزرگ مالکان و سرمایه داران بزرگ بعنوان جزئی از سیاست تضمین و تامین امنیت اقتصادی - اجتماعی، بی توجهی به بحران کشاورزی و تکیه بر سیاست واردات محصولات غذایی از خارج، و بالاخره اتخاذ سیاست‌های «بازار» که خود به تداوم و تمرکز هر چه بیشتر امکانات در شهرها و بازر شدن شکاف بین شهر و روستا می‌انجامد، روند انفراد جمهوری اسلامی در جامعه روستائی شتاب خواهد یافت. روند جدائی دهقانی که برای سالها تحت نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی رژیم قرار داشته و بخش گسترده ای از سربازانش را در جنگ ارتجاعی ایران و عراق تامین میکردند از گرداگرد جمهوری اسلامی تشدید یافته است. با توجه به تمامی این عوامل، روستا همچنان بعنوان نقطه ضعف اساسی و استراتژیک رژیم حاکم و نظام تحت سلطه امپریالیسم در ایران باقی می‌ماند.

یکی دیگر از نقاط ضعف مهم جمهوری اسلامی، کانون انفجاری شکل گرفته حول محور بیکاری است که مثل فتیله آغشته به باروت از روستا به شهر و نیز در حول و حوش شبکه های خدماتی و تولیدی شهر کشیده میشود. بیکاران فرودست ترین افراد در میان ده ها میلیونی هستند که بدون استفاده از سوبسید بر کالاهای اساسی قادر به ادامه حیات نیستند. سیاست حذف سوبسید بعنوان یکی از تدابیر کنونی جمهوری اسلامی فشار تحمل ناپذیری بر این اقشار وارد خواهد آورد و آتش عصیانشان را دامن خواهد زد. بی علت نیست که بانگ جهانی با توجه به تجربه شورهای توده ای در اردن، الجزایر، تونس و مراکش به رژیم ایران توصیه کرده که اینکار تدریجا صورت پذیرد. به تحرك واداشتن سرمایه ها با کمک نهادهای امپریالیستی اگرچه برخی رشته ها را برای یکدوران فعال خواهد کرد و لاجرم در ارتباط با آنها اشتغال ایجاد خواهد نمود، اما این امر نسبت به بیکارسازی هائی که بقصد «سودآور» کردن تولید در کل صورت میگردد، اقشار زحمتکشی که زیر فشار اقتصادی به قمر رانده میشوند و بصوف پرولتاریا می‌پیوندند و نیروی ذخیره ای که

بواسطه ورشکستگی کشاورزی مداوما به پیاله شهر سرازیر میشود، ناچیز است. مقامات جمهوری اسلامی خود اعتراف میکنند که در سال گذشته، نرخ بیکاری تغییریری نکرده است. آخرین آمار رسمی از تعداد بیکاران به ۱۱ میلیون بالغ میشود؛ یعنی بیش از يك پنجم جمعیت کشور. واضح است که کارگران پیمانی و موقتی در شهر و روستا، و شمار عظیمی از زنان که درگیر کار خانگی هستند - بویژه زنان روستائی - در این آمار منظور نشده اند. بعلاوه آمار نشان میدهد که طی ۱۳ سال اخیر از میزان اشتغال زنان کاسته شده است. اکثر جمعیت بیکاران که بشکل توده حاشیه نشین در اطراف شهرهای بزرگ و متوسط و کوچک گرد آمده و روزمره با مشکل کار، مسکن و اولیه ترین امکانات رفاهی دست به گریبانند، جوان هستند. بنوعی میتوان مطرح کرد که معضل بیکاری یعنی معضل جوانان و زنان. در دوره حاضر، هجوم عوامل سرکوبگر رژیم به اهالی زاغه ها و صاحبان مشاغل کاذب، تحت پوشش «مبارزه با مواد مخدر»، «زیبا سازی شهرها» یا «مبارزه با فساد» تشدید یافته و در مقابل، اعتراضات و مبارزات گاه خوئین توده های محروم و عاصی حاشیه ها، دکه داران و دستفروش ها و امثالهم رو به گسترش است. این توده میلیونی پتانسیل آن را دارد که جذب صفوف جنگاوران انقلابی شود و بمشابه يك نیروی ضربتی مهم علیه قوای دشمن در سنگرهای شهر و روستا وارد میدان شود.

علیرغم برخی زوزه های عوامفریبانه حکام اسلامی پیرامون «لزم پرداختن به منضلات زنان» و «حق و حقوق زن در جامعه»، اساس برخورد آنها به جایگاه و نقش زن همان است که بود. در تبلیغات فزاینده رژیم در مورد مسئله زن، همچنان به نقش تبعی زن در جامعه و خانواده با کمی رنگ و لعاب، جاودانگی و مطلوبیت داده میشود. این در حالی است که در جهنم موجود، ستم و آزار و سرکوب آشکار و پنهان زنان پیداد میکند، رقم فزاینده طلاق و تلاشی خانواده ها، بغیر از اثرات فشار اقتصادی و فقر بر جامعه، بازتابی از عکس العمل بخشی از زنان به موقعیت اسارتبارشان نیز هست. در برخی نقاط کشور میزان بیسوادی در بین زنان به ۹۰ درصد میرسد که این مسئله علاوه بر عقب ماندگی عمومی جامعه، در ارتباط مستقیم با ستم بر زن و نقش خانه نشینی و ماشین جوجه کشی است که جامعه مردسالار برای زنان در نظر گرفته است. فحشاء بشدت رواج دارد و اخیرا هیئت حاکمه از زبان رفسنجانی، شرایط فحشاء رسمی و شرعی یا صیغه را بعنوان امتیازی به مردان - خصوصا جوانان - تسهیل نموده است. گشت های ویژه کنترل و مجازات زنفانی که قصد تن دادن به جوانب گوناگون این ستمگری را ندارند همچنان فعالند و خط و نشان کشیدهای مقامات علیه زنان عصیانگر کماکان ادامه دارد. ستم مضاعف برخاسته از جامعه مردسالار و جایگاه تحتانی زن در سیستم فوق استعمار، پتانسیل انقلابی عظیمی را در زنان - خصوصا زنان

طبقات تحتانی - جمع کرده است و خطری بالقوه را برای نظم حاکم و حافظان مرتجعش شکل داده است. همین شرایط عینی است که زنان را در سطحی گسترده در صفوف اول نبرد علیه نظم کهن و رژیم نماینده آن قرار خواهد داد. در جنگی انقلابی که برای واژگون کردن این نظام و ساختن نظمی کاملا متفاوت و نوین برپا خواهد شد، زنان نقشی عظیم و بسابقه بعهده خواهند گرفت و این دورنمایی است که از هم اکنون پشت هیئت حاکمه را بلرزه افکنده است.

سیاست جمهوری اسلامی در قبال ملل ستمدیده درون ایران - مشخصا در کردستان و بلوچستان که از محرومترین و عقب مانده ترین مناطق بحساب می آیند - بر سرکوب و زیر پا نهادن منافع و خواسته های ملی آنان استوار شده است. طی چند ماهه گذشته، خطه کردستان باز هم شاهد اعدام پیشمرگان اسیر و فشار بر خانواده پیشمرگه بوده است. در عین حال جمهوری اسلامی با توجه به طرح های عمومی این دوره، تلاش هائی را برای «رفع کدورت ها» و عقد اتحاد با فتوداک ها، شیوخ و متنفذین و مرتجعین محلی آغاز کرده تا شاید بتواند با تکیه به آنها بر خطرات و بی ثباتی این خطه فائق آید و آتش دیرینه جنبش پیشمرگه را خاموش گرداند. این سرکوبها با توجه به تلاش جاری رژیم برای متحد کردن بخش های مختلف طبقه بورژوا - مملک حاکم حول شوونیسم و سلطه جوئی متعفن فارس تاکیدی بیشتر می یابد.

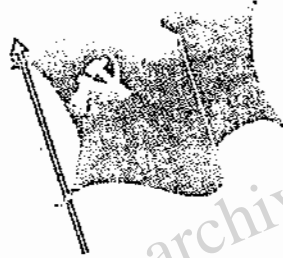
در ۳ ساله اخیر، رژیم شمار نیروهای مسلح دولتی مستقر در کردستان را به بیش از ۲۰۰ هزار نفر رسانده است. نظامی نگاه داشتن منطقه کردستان با توجه به تحولات کردستان عراق متعاقب جنگ خلیج، برای جمهوری اسلامی ضرورتی بیش از پیش یافته است؛ زیرا وضعیت ویژه و کماکان مبهمی که در مرزهای چهار کشور عراق، ترکیه، ایران و سوریه بوجود آمده، میتواند محرک تحولات مهم در هر يك کردستان ها - منجمله در ایران - گردد. شواهد نشان میدهد که حضور مستقیم قوای امپریالیستی در منطقه کردستان تحت عناوین و بهانه های مختلف درازمدت خواهد بود و این امر خود میتواند تلاطمات و درگیریهای فراگیرتر و کشیده شدن بخش وسیعتری از ستمدیدگان کرد در هر سه کشور بصحنه مبارزه انقلابی را در پی داشته باشد. اینکه در آینده تحولات درون کردستان عراق و کل منطقه چه تاثیری را بر سیاستهای جمهوری اسلامی بر جای خواهد گذاشت قابل پیش بینی نیست؛ اما مشخص است که رژیم ایران همه تلاش خود را برای جلوگیری از احقاق حق تعیین سرنوشت ملت کرد بکار می برد و قاطعیت در این زمینه را یکی از پایه های اتحاد خویش با اقشار گوناگون طبقه کمپرادور - مملک ایران و ارتجاع منطقه قرار داده است. این امری تصادفی یا ناشی از «بهد طینتی» یا «بیخردی» حکام اسلامی نیست. نکته اینجاست که ستم ملی یکی از ارکان نظام تحت سلطه

درس‌هایی حیاتی

(۹) - حساسیت امپریالیستها نسبت به شلیک موشکهای اسکاد به اسرائیل از زاویه اهمیت سیاسی آن بود تا ارزش نظامیش. بقول یکی از ژنرالهای آمریکائی موشکهای اسکاد بیشتر سلاحهای ایجاد وحشت هستند تا چیز دیگر.

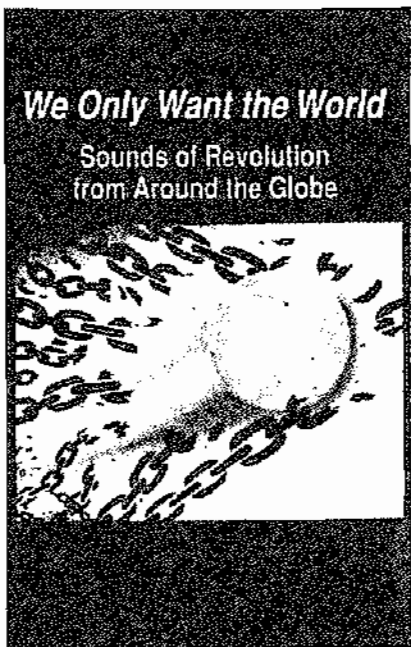
(۱۰) - فی المثل در همین جنگ، وجود ۳۰۰۰ ۲۰۰۰ پرواز هوایی در روز مشکلات گوناگونی را برای آنها چه از زاویه تدارکاتی در زمینه سوخت رسانی به هواپیماها و بمب های مورد نیاز و چه از زاویه تهیه اطلاعات لازمه و برنامه ریزی برای عدم برخوردشان بیکدیگر ایجاد کرده بود. برخی اوقات نزدیک بود مهمات هواپیماهای بمب افکن تمام شود. در يك مرحله موجودی مهمات در بندر جده به دو یا سه روز رسید. پنتاگون برای مقابله با مسئله پیچیده تامین مهمات مجبور شد يك گروه «واکنش سریع» تشکیل دهد. یا اینکه هر تحرك کوچک نیروهای عراقی موجب می شد که آخرین عکسهای هواپیماهای شناسایی و ماهواره ها سرعت تازگی خود را از دست دهند. بعلاوه بسیاری از سیستم های اطلاعاتی پیشرفته زمانی باز دمی دارند که طرف مقابل از ادوات و تسلیحاتی مانند تانک، هواپیما و غیره استفاده نمایند که آن دستگاهها نسبت به آنها حساسند. به برخی از این محدودیتها در مقاله «اسرار جنگ خلیج فارس» - نیوزویک شماره ۱۱ سال ۹۱ اشاره شده است.

متحد ما محسوب میشدند، اما سالها بر اثر تبلیغات فریبکارانه رژیم و نفوذ گسترده ایدئولوژی مذهبی در میان توده های تحتانی دچار گیج سری بوده و در قبال حاکمیت سکوت جانبدارانه یا در مواردی نظیر جنگ ارتجاعی ایران و عراق، جانبداری آشکار پیشه میکردند، در پی سیاستهای نوین هیئت حاکمه سریعاً تغییر جهت داده و جمهوری اسلامی را منفردتر از پیش بر جای میگذارند. به يك کلام، جمهوری اسلامی و ارتباطش با دست خود پرده از جامعه بشدت قطنی شده بر میدارند، متحدان نزدیک طبقه کارگر در روستا و شهر را بیش از پیش بسوی ما میرانند، صف طبقه ما - پروولتاریا - را گسترده تر میسازند و نیروی گورگنان خویش را فزونی می بخشند. با توجه به همه اینها، در دوره ای که پیش روی ماست، فراخوان پشاهنک مائوئیست - فراخوان برپائی جنگ خلق و ایجاد جامعه دمکراتیک نوین - می تواند قدرتمندتر و موثر تر از پیش در میان اقشار و طبقات خلق طنین افکن شود.



امپریالیسم و دولت حافظ این نظام در جامعه کثیرالممله ایران را تشکیل داده و میدهد. ستم ملی یکی از شرایط تداوم فوق استعمار امپریالیستی، کنترل جنبش خلفهای منطقه و ضربه زدن به امر اتحاد توده های ستمدیده در کل جامعه است. طبق اعلام نوری وزیر کشور طرح تخلیه و تخریب روستاهائی که «مشکل امنیتی» دارند همچنان به پیش خواهد رفت و این مسئله نه فقط کردستان که روستاهای مرز شرقی کشور یعنی سیستان و بلوچستان را هم شامل خواهد شد. توجه به درگیریهای مداوم و خونینی که میان گروه های مختلف محلی بلوچ با قوای مسلح جمهوری اسلامی طی سالهای اخیر جریان داشته برای درک این تصمیم «شورای عالی امنیت» رژیم ضروری است. جمهوری اسلامی با توجه به تضادهای ویژه و سوابق تاریخی و معضلات جاری، کردهستان و بلوچستان را بعنوان نقاط ضعف امنیتی خود بحساب می آورد.

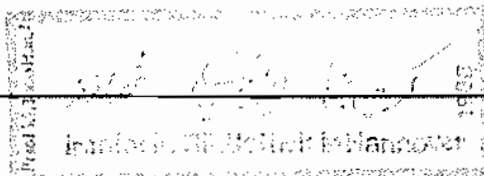
خلاصه کنیم؛ جمهوری اسلامی طرح هائی را در پیش گرفته که سرنوشتشان به موقعیت کلی جهان امپریالیستی و تضادها و بحرانهای آن گره خورده است. این امر اصولاً در مورد سرنوشت خود این رژیم - بمشابه يك رژیم کمپرادوری - نیز صدق میکند. بنابراین آنچه جمهوری اسلامی در عرصه سیاستهای داخلی بعنوان عامل ثبات و تحکیم موقعیت خود رویش حساب میکند را نمیتوان و نباید بطور مجرد - مجرد از تضادهای محاط بر جهان - در نظر گرفت. یعنی علاوه بر آنکه خود این طرح ها و برنامه ها از ماهیتی متناقض برخوردار بوده و با خود تضادها و معضلات نوینی را برای حکومت بهار می آورد یا معضلات معینی را که از گذشته باز مانده حدت میبخشد، این امکان نیز وجود دارد که بواسطه بروز يك بحران سیاسی یا نظامی در سطح منطقه یا جهان، کلا این برنامه ها به بن بست برسد و جامعه با شوک های غیر قابل پیش بینی روبرو گردد. اما سرنوشت نهائی این طرح ها هر چه که باشد، نتایج و اثرات آنها بر توده های خلق پیشاپیش روشن است، آشی که امپریالیستها و کارگزاران اسلامی شان برای کارگران و دهقانان و دیگر ستمدیدگان در ایران - نظیر سایر کشورهای تحت سلطه - پخته اند، شکل شدت یافته تر و عریاتر ستم و استعمار دیرینه ای است که بر آنان روا داشته میشود. اعمال این سیاست هر چند می تواند اقشار بیشتری از طبقات ارتجاعی - همان ها که بواسطه انقلاب ۵۷ از دایره قدرت کنار گذاشته شده بودند - را حول هیئت حاکمه کنونی متحد کند و حتی برای دورانی انفعال یا سکوت تایید آمیز اقشاری از طبقات میانی را بهار آورد اما نتیجه اصلی آن هیچ نیست مگر خانه خراب کردن و بزیر خط فقر راندن بخشهای گسترده تری از اقشار جامعه و در واقع وسعت بخشیدن بر صف آنان که در این جهان بواقع چیزی برای از دست دادن ندارند جز زنجیرهای بردگیشان. در این میان حتی آن بخش از اقشاری که بلحاظ طبقاتی پایه اجتماعی ما یا



«ما فقط جهان را می خواهیم!»: يك نوار موسیقی انقلابی تهیه شده توسط «جهانی برای فتح» - نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ترجمه فارسی ترانه ها و توضیح در مورد آنها بهمراه نوار ارائه می شود.

برای کسب اطلاعات در مورد بهای نوار و طریق تهیه آن با آدرس سازمان در سوئد تماس بگیرید.



درسهای حیاتی از جنگ خلیج

چگونه می توان بر ارتشهای امپریالیستی غلبه کرد؟

دانستند که نه با کمونیستهای چینی تحت رهبری مائو طرفند نه با انقلابیون کره ای و ویتنامی و نه با مائوئیستهای پرونی. (۱)

چگونه می توان به روشی که دشمن می خواهد، نجنگید؟

روشها و استراتژی جنگی طرفین

اگر چه جنگ عرصه ای متفاوت از سیاست بوده و قوانین خود را داراست ولیکن ادامه سیاست است و در خدمت منافع طبقاتی معین قرار دارد. در جنگ خلیج نیز نه تنها اهداف سیاسی در استراتژی و تاکتیکهای نظامی منعکس شده، بلکه محدودیتهای گوناگون ناشی از اهداف سیاسی طرفین جنگ به نمایش درآمد.

محدودیتهای سیاسی امپریالیستها به فشرده ترین وجه در استراتژی که اتخاذ نمودند خود را نشان داد: استراتژی جنگ زود فرجام، این مسئله را سرفرماندهی ستاد مشترک ارتش آمریکا چنین اظهار داشت: «باید طرح طوری باشد که هم در هوا و هم در دریا سیطره داشته باشیم و مقدار قابل توجهی هم نیروی پیاده برای خنثی کردن هر نوع تحرك زمینی عراقیها مستقر کنیم و ابتکار عمل جنگ کوتاه مدت را در دست بگیریم. زیرا ثابت شده است هیچ ملتی جنگ را در دراز مدت نمی برد.» (۲) نیاز آمریکا به جنگ زود فرجام در درجه اول ناشی از آن بود که آنها جنگی ناعادلانه را به پیش می بردند که با منافع تمام خلقهای خاور میانه و جهان در تضاد بود و از همینرو مجبور بودند از طولانیتر شدن جنگ بطور جدی اجتناب کنند؛ این جنگ با منافع واقعی سربازانشان که از اقشار پائین می باشند نیز در تضاد بود. این سربازان تصور روشنی از پیروزی نداشته و قادر به تحمل سختیهای جنگ و ضایعات آن نمی باشند، چنین مواقعی وقتی تلفات زیاد بر آنان وارد گردد بر صفوفشان تاثیر گذاشته و می تواند موجب از هم پاشیدگی ارتش و بروز نارضایتی درون جامعه گردد. در واقع احتیاج آمریکا به پیروزی سریع ناشی از ضعفهای استراتژیک بود. آمریکا از طولانی شدن جنگ وحشت داشت و تمام تلاش آن بود که جنگ را هر چه سریعتر با يك نتیجه تعیین کننده پایان برساند.

بقیه در صفحه ۳۲

«بلند کردن پرکاه نشانه توان خارق العاده نیست. دیدن آفتاب و ماه چشم تیز بین نمی خواهد. شنیدن صدای رعد نشانه گوش حساس نیست. به همین ترتیب، آن پیروزی که از عهده هر کس برآید یا فتح قلمروئی از طریق قتل عام شایسته تحسین نیست.»

بنقل از يك دانشنامه نظامی چینی در ۵۰ سال قبل از میلاد مسیح

چنین است و نتایج نظامی جنگ خلیج نشان داد که تئوریهای نظامی مائوتسه دون کاربردی ندارد؟ آیا می توان کماکان با اتکاء به آن تئوریهایی دشمنی که از راه دور و با اتکاء به تکنولوژی پیشرفته هوایی به بمبارانهای وسیع می پردازد و سعی می کند از درگیری زمینی و جنگ تن به تن اجتناب ورزد، را شکست داد؟ آیا می توان از پس کل نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بویژه زمانی که در تبهانی و ائتلاف با یکدیگر بسر می برند، برآمد؟ اگرچه در بسیاری از تجارب انقلابی دیروز و امروز میتوان جواب سئوالات فوق را پیدا کرد اما رجوعی به واقعیات عینی این جنگ و درسگیری از آن نیز ضروریست.

قبل از آنکه به ارزیابی نظامی از جنگ پردازیم باید بر این حقیقت تاکید نهیم که ارتش عراق قبل از آنکه به پای يك جنگ واقعی برود تسلیم شد و در واقع آنچه صورت گرفت نه جنگ بلکه بمباران مردم بی دفاع و کشتار توده ای سربازان تسلیم شده و در حال فرار توسط ارتشهای امپریالیستی بود. این تسلیم طلبی مستقیماً ریشه در ماهیت طبقاتی رهبری عراق داشت که نه می خواست و نه می توانست منافع توده ها را نمایندگی کرده و به آنها اتکا نماید. آنان از همان ابتدا خواهان مقاومت جدی و مصممانه در مقابل این تجاوز نبودند. از سوی دیگر امپریالیستهای آمریکائی جنگی را انتخاب نمودند که - علیرغم ریسکهای معینی که می توانست برایشان داشته باشد - مطمئن بودند در آن پیروز خواهند شد. آنها می

نیروهای مولف امپریالیستی رهبری امپریالیسم آمریکا در میان سیلاب خونی که از مردم عراق براه انداختند، پیروزی جنگ تجاوزکارانه خویش را اعلام نمودند. در پی این «پیروزی» هیاهوی دستگاههای تبلیغاتی شان آغاز گشته، تا از یکسو با فریبکاری و دروغ بر دلایل شکستهای قبلی خود - مثلاً در ویتنام - سرپوش گذارند و از سوی دیگر به توده های انقلابی سراسر جهان القاء نمایند که ارتشهای امپریالیستی شکست ناپذیرند و بهتر است کسی فکر مقابله با آنان را در سر نپروراند. این مسئله در مرکز کارزار ایدئولوژیک - سیاسی آنان حول جنگ قرار دارد.

شاید بسیاری از توده های انقلابی که در اشتیاق نابودی دشمنان طبقاتی خویش در نبردی آشتی ناپذیر بسر می برند، تحت تاثیر پیروزی امپریالیستها در جنگ دچار این توهم شوند که پیروزی نظامی بر امپریالیستها امکان ناپذیر بوده و نسبت به ضرورت و امکان جنگ انقلابی بعنوان تنها راه حل سرنگونی طبقات ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی دچار تردید گردند.

در عین حال بسیاری از نیروهای سیاسی تسلیم طلب و مرتجع - هر يك بر مبنای منافع خاص خود و به طریقی - از این وقایع برای اثبات تزهای ورشکسته شان سود می جویند و به انحاء مختلف به کارزار ارتجاعی امپریالیستها یاری می رسانند. در همین چارچوب، رویزیونیستها و رفرمیستهای رنگارنگ نتایج این جنگ را دال بر بی ثمری مبارزات قهرآمیز و ضرورت مبارزه مسالمت آمیز می دانند؛ و سرانجام جمهوری اسلامی برای تبلیغ روحیه نوکرمندی و کمپرادوری خود از این جنگ توجیه می تراشند و می گویند این جنگ نشان داد که نمی توان با دنیا در افتاد و بهتر است خود را سریعتر از قبل به دم این یا آن امپریالیسم ببندیم و افسارمان را محکمتر از گذشته در دست آنها بگذاریم.

بجرت می توان گفت وقیحانه ترین تبلیغ برای منفعل کردن توده ها از آن رویزیونیستهای مرتجع چینی است که در روزنامه «ارتش آزادیبخش چین» نوشتند: «نبردهای خلیج آنتی تز تئوریهایی مائو بودند که تاکید می کنند جنگ خلقی با ارتش توده ای هر متجاوز را شکست می دهد.» آیا واقعا